



آ. سلطان زاده

انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان

ترجمه‌ی ف. کوشا

۲۰۲۲

انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان

آ. سلطانزاده

ترجمه‌ی ف. کوشا

فهرست مطالب

- پیشگفتار مولف ۱
- فصل یکم: اقتصاد ایران معاصر ۳
- فصل دوم: قرارداد سال ۱۹۱۹ میان انگلستان و ایران و کودتای فوریه سال ۱۹۲۱ ۲۱
- فصل سوم: رضاشاه پهلوی و «بهشت سرمایه‌داری» او ۳۶
- فصل چهارم: پایه‌های اجتماعی - اقتصادی سلطنت رضاشاه پهلوی ۴۴
- فصل پنجم: اتحاد انگلستان و شاه و مجلس «آزاد» ۶۱
- فصل ششم: رژیم جدید و مساله انکشاف سرمایه‌داری در ایران ۶۹
- فصل هفتم: امتیاز انگلستان و به اسارت کشیدن ایران توسط انگلستان ۸۷
- فصل هشتم: نقشه عظیم امپریالیست‌های انگلیسی و آغاز اجرای این نقشه‌ها .. ۱۰۴
- فصل نهم: روابط اقتصادی در کشاورزی و قوانین کشاورزی رژیم جدید ۱۲۱
- فصل دهم: جنبش انقلابی مردم و جنبش دهقانی ۱۴۱
- فصل یازدهم: جنگ نزدیک آینده علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نقش ایران رضاشاهی ۱۷۲
- فصل دوازدهم: راه‌های انکشاف ایران. آیا گذشت از مرحله انکشاف سرمایه‌داری برای ایران ناگزیر است؟ ۱۹۷

ویرایش جدید

به اطلاع علاقه‌مندان و دارنده‌گان پی‌دی‌اف کتاب «انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان» سلطان‌زاده می‌رسانیم که پی‌دی‌اف قبلاً منتشر شده به تاریخ ۱۴۰۰ خورشیدی، دارای اشتباهات تایپی بود که در مواردی سبب اشکال در تفهیم جمله و یا پاراگراف می‌شد. به همین دلیل نسخه جدید آن، که کلیه اشتباهات تایپی آن، برطرف گردیده است، منتشر می‌شود.

اول ماه مه ۲۰۲۲

توضیح:

استالینیسیم و مائوئیسم، دو ایده‌تئولوژی بورژوازی، بدون لحظه‌یی درنگ همواره باید مورد نقد رادیکال مارکسی قرار گیرند تا کارکرد رسوای آن‌ها افشا گردد، زیرا این تنها راهی است که چپ جهانی (منظور چپ کارگری و انترناسیونالیستی است) می‌تواند، در مقابل بیش از یک قرن آوار و خرابی ناشی از این دو ایده‌تئولوژی، سر بلند کند و آلترناتیوی کارگری خود را به ظهور عینی برساند. در این میان لازم و ضروری است که ابتدا نماینده‌گان ایرانی آن‌ها مورد نقد بی‌رحمانه چپ کارگری قرار گیرند.

به منظور مبارزه با فاسدترین حزب تاریخ معاصر ایران، جرثومه فساد و تباهی، «حزب توده»، اثر دیگری از برجسته‌ترین نظریه‌پرداز و تئوریسین حزب کمونیست ایران، **سلطان‌زاده**، باز نشر می‌یابد، تا آثار مخرب و زیان‌بار نشر یافته توسط این حزب، در مدت عمر سرتاسر ننگین و شرم‌آورش، خنثا گردد، زیرا آن‌ها در این دوران سپری شده، تلاشی موفقیت‌آمیز، در پنهان کردن حقایق، جعل کردن واقعیت‌ها و وارونه جلوه‌دادن حیل‌گرانه آن‌ها، داشته‌اند. و نیز بیش از هشتاد سال نقش موثر در بایکوت کردن آگاهانه **سلطان‌زاده**، داشته‌اند. نسل جوان فارسی زبان امروز باید سران گذشته و کنونی این حزب را رسوا را بهتر بشناسند.

خسرو شاکری می‌نویسد آوتیس سلطانوویچ میکایلین، که بنام **سلطان‌زاده** شناخته می‌شود (۱۸۸۹ - ۱۹۳۸ میلادی)، از نظریه‌پردازان حزب کمونیست ایران است. او در مراغه (در استان آذربایجان شرقی) و در خانواده‌یی فقیر، که حاصل ازدواج یک مسلمان و یک مسیحی بود، به دنیا آمد. پدرش، سلطان، یک نجار مسلمان، و مادرش، مریم، رخت‌شویی مسیحی بود. آنان زمان زیادی با هم زنده‌گی نکردند. زمانی که آوتیس به سن مدرسه رفتن رسید پدر و مادرش از هم جدا شده بودند.

او پس از آن به یک مدرسه‌ی ارمنی محلی رفت. از آن‌جا که مادرش توان تامین هزینه تحصیل او را نداشت، او پس از پنج سال تحصیل در شهراش، به مدرسه‌ی ارمنیان در جماران فرستاده شد که وابسته به مرکزیت کلیساهای ارمنیان به نام اچمیادزین است و در نزدیکی ایروان قرار دارد. او در پرسش نامه‌یی که برای حزب کمونیست شوروی پر کرد، خود را یک «انقلابی حرفه‌یی» و «پسر یک رخت‌شوی» معرفی کرد.

او بعد از فارغ التحصیلی از آن مدرسه علوم دینی در ارمنستان به جنبش کارگری قفقاز پیوست و عضو شاخه‌ی بلشویکی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه شد. برخی منابع تاریخ عضویت او را ۱۹۰۹، و برخی دیگر ۱۹۱۲ ذکر می‌کنند. او از سال ۱۹۱۷ در فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری حضور داشت. زمانی که در سن پترزبورگ بود، در انقلاب روسیه شرکت جست.

پس از انقلاب اکتبر، در دولت شوروی مشغول به کار شد. در سال ۱۹۱۹، مانند حیدر عمواوغلی، برای تشویق کارگران ایرانی چون عضو حزب عدالت (که بعدها به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد) به آسیای مرکزی رفت. او در آن‌جا از میان مهاجران ایرانی عده‌یی را به عضویت در ارتش سرخ جلب کرد، و سپس کنفرانس عدالت (آوریل ۱۹۲۰) در تاشکند و کنگره‌ی حزب کمونیست ایران در بندر انزلی (ژوئن ۱۹۲۰) را سازماندهی کرد.

آثار نظری و سیاسی او تا زمان کناره‌گیری اجباری‌اش از حزب در سال ۱۹۲۲ خط فکری و عملی اصلی حزب را تشکیل می‌داد. او شاخه‌ی «تندروی» حزب را رهبری می‌کرد و خواستار اجرای فوری اصلاحات ارضی در استان گیلان چون نخستین گام برای عملی شدن «انقلاب اجتماعی» در ایران شد. او با کسانی که با میرزا کوچک‌خان هم‌کاری می‌کردند مخالف بود.

او رقیب سرسخت حیدر عمواوغلی در حزب کمونیست ایران قلمداد می‌شد. حیدر عمواوغلی او را به خاطر نداشتن پیشینه‌ی مسلمانی برای رهبری حزب مناسب نمی‌دانست. او یک نظریه‌پرداز انقلابی بود، بر عکس حیدر عمواوغلی که بیش‌تر به جنبه‌های عملی انقلاب می‌پرداخت.

دستگاه تحت رهبری استالین او را از رده‌های بالای حزب کمونیست ایران کنار گذاشت و در بین‌الملل کمونیست هم سمتی به او داده نشد. او تا سال ۱۹۲۷ چون اقتصاددان برای نظام بانکی اتحاد شوروی کار می‌کرد. در این هنگام چرخش تند مواضع در کمیترین زمینه‌ی بازگشت او به حزب کمونیست ایران را فراهم آورد. او این حزب را از نو سازمان داد و تا زمان انحلال حزب به دست شوروی‌ها در سال ۱۹۳۲ رهبری آن را بر عهده داشت.

در سال ۱۹۲۷، با توجه به سیر رویدادها در ایران، و از همه مهم‌تر سقوط سلسله قاجار و بهبود روابط شوروی با حکومت پهلوی، و نیز با توجه به چشم‌انداز نه چندان امیدوارکننده‌ی انقلاب جهانی، او به «انقلابی دموکراتیک» متمایل شد و هدفش را تاسیس «حکومت دموکراتیک کارگران و دهقانان» قرار داد.

دستگاه ایده‌ئولوژیک استالین در سال ۱۹۳۲ او را به «انحراف و ضدیت با لنین» متهم کرد و مورد توبیخ و سرزنش قرار داد. با این حال، او تا سال ۱۹۳۵ به مبارزه با کمیترین و دیوان‌سالاری شوروی ادامه داد. او در این سال‌ها کسانی را که در درون سیستم شوروی مسوول امور ایران بودند مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. او در ۱۶ ژوئیه ۱۹۳۸ (۲۵ تیر ۱۳۱۷) به «جاسوسی برای آلمان» متهم، و تیرباران شد، اما در دوران حکومت نیکیتا خروشچف از او اعاده حیثیت به عمل آمد.

او در دومین (۱۹۲۰)، سومین (۱۹۲۱) و ششمین (۱۹۲۸) کنگره‌های کمیترین به نماینده‌گی حزب کمونیست ایران شرکت داشت، و ضمن مشارکت در بحث‌ها، از رهبران کمیترین، از جمله لنین و بوخارین انتقاد کرد.

سلطانزاده مقالات و کتاب‌های متعددی پیرامون موضوعات مختلف نوشته است، اما به دلیل سرکوب و اختناق دوران استالین، آن آثار تا اواسط دهه ۷۰ میلادی قرن بیستم، نسبتاً ناشناخته مانده بود. آثار او درباره‌ی ایران و خاور زمین کارهای بدیعی بودند و امروزه نیز منابع ارزش‌مندی برای مطالعه اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در اوایل قرن بیستم به شمار می‌روند. او به زبان‌های ارمنی، روسی، فارسی، آذری و آلمانی تسلط داشت^۱. (بازنویس)

تنظیم: قطع A5

^۱ - محمود طوقی در مطلبی تحت عنوان «جستاری پیرامون انسان و جامعه (قسمت پانزدهم)» نوشت: حزبی که حزب نبود. این که نفر دوم یک حزب با اسم مستعار به بی‌تدرد کند و اطلاعاتی را که مثل روز روشن است از یک کشور خارجی گرفته‌اند به مقامات بدهد، این که دبیر اول یک حزب با اطلاعاتی که مثل روز روشن است از یک کشور خارجی گرفته‌اند خبر حمله یک کشور خارجی را به کشور خودی اطلاع بدهند و به‌عنوان مطلع در ستاد جنگ شرکت کند، این که نفر اول حزب شبانه به جلو خانه مقامات کشوری رود تا خبر کودتا را اطلاع بدهد، این که نفر اول تشکیلات مخفی یک حزب به تعقیب یک گروه مخالف به پردازد و با عملیات نفوذ و تعقیب آن گروه را دستگیر کند و به مخفیگاه حزبی ببرد برای بازجویی فنی و گرفتن اطلاعات، این که یک حزب همسر یکی از اعضایش را که هنرپیشه معروفی هم هست به داخل یک تشکیلات یک سازمان مخالف نظامی بفرستد، این که یک حزب در تشکیلات دیگر گروه‌ها نفوذ کند برای جاسوسی و خرابکاری، این که یک حزب هم‌کاری اطلاعاتی بکند با حکومت بر علیه دیگر گروه‌ها، این گالیگولا همه چیز بود الا حزب. خود آن‌ها هم به حزب بودن خود باوری نداشتند. بی‌چاره آن فردی که می‌گفت یک سری بی‌شرف و بی‌ناموس می‌گویند این حزب نیست، شعبه پنجم سازمان جاسوسی فلان و بهمان است..

پیش‌گفتار

اثر حاضر، تا اندازه‌ی بی‌اثری جدلی است. این مساله صرفاً ناشی از خواست مولف دایر بر ارائه یک ارزشیابی انتقادی از عقاید و تئوری‌های مربوط به ایران «جدید و نو» می‌باشد که در ۲-۳ سال اخیر مطبوعات شوروی از آن پر است. لازم است، یک بار و برای همیشه به بحث درباره «نقش مترقی و صنعتی‌کننده‌ی» رضاشاه پهلوی در ایران خاتمه داده شود.

گویا، اکثر مولفین و «متخصصین» مسائل ایران - که در مدت زمان فوق‌الذکر در مطبوعات اظهار عقیده کرده‌اند - نتایج خود را بر اساس آمار رسمی منابع ایرانی به دست آورده‌اند. لیکن، در این منابع، واقعیات به خاطر گمراه ساختن افکار عمومی داخل و خارج کشور، عمداً تحریف شده است.

اما «متخصصین» ما در مسائل ایران - که علاوه بر این، مدعی «مارکسیست» بودن نیز می‌باشند - این حیل‌های ساده شاهنشاه آینده ایران را درک نکردند. راستی، چه‌گونه ممکن است، رضاشاهی را که خود انگلیسی‌ها برگزیده‌اند، دفعتاً علیه

دسائس آن‌ها به مبارزه برخیزد؟ گره مساله در این است، که اکثریت این «متخصصین» از مارکسیسم و از شناخت حقیقی اوضاع ایران به یک اندازه دور بودند. آخر، مگر این نیست که مارکسیست باید فقط حقایق عینی را در نظر به گیرد و نه «افسانه‌های» مامورین خود فروخته شاه را. اما، حقایق عینی به‌طور وضوح نشان می‌داد که انگلیسی‌ها رضاخان را بی محاسبه جلونی انداخته‌اند. حقایق عینی نشان می‌داد، که رضاخان در جهت منافع امپریالیست‌های انگلیسی و، بیش‌تر اوقات، به دستور مستقیم و با موافقت آنان عمل می‌کرد.

اگر تا سال ۱۹۲۵، هنوز می‌شد تا اندازه‌ی در این باره تردید داشت، از اواخر سال ۱۹۲۵، به خصوص، دیگر مساله وابسته‌گی رضاشاه به انگلستان کاملاً روشن بود. مولف کتاب حاضر، در سال ۱۹۲۵، در نطق خود در جلسه‌ی جامعه ایرانیان، جمهوری بازی دروغین رضاشاه و کوشش او را به خاطر گرفتن تاج و تخت «شاهنشاهی» خاطر نشان کرده است. مولف، در همان نطق، تاکید می‌کرد که تمام این کارها با موافقت و مساعدت انگلستان انجام می‌گیرد.

از آن زمان، تقریباً "چهار سال گذشته است. در طول این مدت، جزوه‌ها و مقالات زیادی منتشر شده که هنوز هم عمل این جلاد واقعی انقلابیون ایرانی را نادرست تشریح می‌کند.

هدف کتاب حاضر روشن نمودن واقعیت ایران- آن چنان که هست- و ارزشیابی مارکسیستی صحیح از فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی است.

مؤلف

اقتصاد ایران معاصر

فرمان مشروطه مظفرالدین‌شاه در سال ۱۹۰۶ و آخرین پیشرفت‌های اقتصادی. کشیده شدن ایران به مدار اقتصاد جهانی. رشد تجارت خارجی. ارقام عمده صادرات و واردات. تجارت ایران با کشورهای گوناگون. تجارت ایران با روسیه از سال ۱۸۴۰ تا سال ۱۹۲۶. فروپاشی اقتصاد فئودالی و گسترش حیطه عمل سرمایه تجاری - ربایی در کشاورزی. مبارزه میان انگلستان و روسیه به خاطر غصب ایران. ا.ج.ش.س. و تغییر جهت از طرف مالکان و بورژوازی کمپرادور.

مظفرالدین‌شاه در سال ۱۹۰۶، تحت تاثیر فشار جنبش اجتماعی و تحت تاثیر انقلاب روسیه، مصمم شد، سنت کهن را شکسته و به خاطر استقرار «صلح و آرامش» در کشور و تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت «اجازه فرماید» تا فرمان تشکیل مجلس (در اوت ۱۹۰۶) صادر شود. مجلسی که در آن نمایندگان شاهزاده‌گان، روحانیت، اشراف، زمین‌داران محترم، تجار و غیره بتوانند احتیاجات و عقاید خود را بیان کنند. مجلس، در سپتامبر سال ۱۹۰۷، شاه را مجبور ساخت، «متمم قانون اساسی» را امضا کند. «متمم قانون اساسی» در واقع مشروطیت، و

جای‌گزین منشوری بود که مظفرالدین‌شاه به اتباع خود «اعطا» کرده بود. اصل ۲۶ این متمم اعلام می‌داشت که «منشاء قدرت کشور ملت است». در اصل ۴۴ تصریح می‌شد که «وزراء در ازای اعمال خود در برابر مجلسین مسئول‌اند». در اصل ۲۷ و ۲۸ آمده بود که «تفکیک کامل بین قوه‌ی قانون‌گذاری، قضایی و مجریه مستقر و باید برای همیشه حفظ گردد.»

اگر اضافه کنیم که انتخابات می‌بایست برحسب سیستم چهارگانه: عمومی، مستقیم، متساوی و مخفی انجام گیرد، آن وقت معلوم می‌شود که چرا انقلابیون ایرانی، در مدت چهار سال (از سال ۱۹۰۷ تا سال ۱۹۱۱) - یعنی تا زمانی که، سرانجام، اکثریت آنان توسط قزاقان تزاری و ایرانی در شهرهای رشت، تبریز، مشهد و دیگر شهرها به دار آویخته شدند - با چنان جدیتی از نظام دموکراتیک جدید، در مقابل دسائس محمدعلی شاه دفاع می‌کردند.

این اقدامات مظفرالدین‌شاه نتیجه‌ی هوس‌بازی او نبود، بل که نتیجه‌ی منطقی موقعیت عینی بود که ایران از آغاز سال ۱۸۸۵ به بعد در آن قرار گرفته بود.

در عرض این ۲۵ سال، پیشرفت‌های اقتصادی بسیار بزرگی در ایران به وقوع پیوسته بود. فرآیند فروپاشی اشکال اقتصاد طبیعی و ریشه دواندن روابط پولی - کالایی در کشور، در برابر سلسله قاجار - در عین این‌که زنده‌گی اقتصادی کشور با گام‌های سریع پیش می‌رفت - مسائلی را مطرح می‌ساخت، که شاه قدرت حل آن را در خود نمی‌دید.

چنان‌که همه می‌دانند، تغییر راه‌های تجاری جهانی و، به ویژه، کشف راه دریایی به هند، باعث رکود بسیار عمیق اقتصاد ایران - که زمانی شکوفا شده بود، ایران در آن زمان، مهم‌ترین راه تجاری رابطه‌ی بین شرق و غرب بود - در اوضاع و احوال بسیار وخیمی قرار گرفت و تا چند قرن نتوانست از زیر این ضربه‌ی مهلک قد راست کند. شرایطی که ایران را به مدار اقتصاد جهانی کشاند، از آغاز سال‌های

۸۰ سده پیش [قرن نوزده]- یعنی پس از تصرف ماورای قفقاز و ترکستان توسط تزاریسیم روسیه و تاسیس خط آهن تا مرزهای ایران و انکشاف اقتصاد ماورای قفقاز، به خصوص، صنایع باکو و تمام روسیه- به وجود آمد. روسیه نه تنها متقاضی بزرگ فرآورده‌های کشاورزی ایران بود، بل که، به راه ترانزیت میان ایران و کشورهای اروپا نیز مبدل گردید.

در ۲۷ سال گذشته، تجارت خارجی ایران بدین ترتیب انکشاف یافته است:

واحد: میلیون قران				
سالها	واردات	صادرات	تفاوت واردات و صادرات	کسری خالص، با در نظر گرفتن ۴۰٪ درآمد نفت
۱۹۰۰/۱	۲۲۵/۴	۱۱۷/۳	۱۰۸/۱	—
۱۹۰۵/۶	۳۸۶/۵	۲۹۳/۱	۹۳/۴	—
۱۹۱۰/۱۱	۴۸۴/۵	۳۷۵/۴	۱۰۹/۱	—
۱۹۱۳/۱۴	۶۴۷/۲	۴۵۵/۹	۱۹۱/۳	—
۱۹۱۸/۱۹	۴۷۶/۳	۲۷۰/۹ ^۱	۲۰۵/۴	۱۴۵/۴
۱۹۱۹/۲۰	۶۲۹/۰	۳۰۹/۰	۳۲۰/۰	۲۵۰/۰
۱۹۲۱/۲۲	۶۰۹/۷	۱۷۴/۴	۴۳۰/۳	۳۱۵/۳
۱۹۲۲/۲۳	۶۱۹/۲	۳۰۵/۳	۳۱۳/۹	۱۵۳/۹
۱۹۲۴/۲۵	۷۷۱/۰	۸۵/۰	۲۸۶/۰	۸۶/۰
۱۹۲۵/۲۶	۸۸۱/۰	۴۱۵/۰	۲۶۶/۰	۵۶/۰
۱۹۲۶/۲۷	۷۲۸/۱	۵۴۹/۷	۲۷۸/۴	۱۸/۴
۱۹۲۷/۲۸	۸۰۷/۴	۴۵۹/۴	۳۴۸/۰	۱۰۸/۰

^۱ - از این رقم به پایین بدون در نظر گرفتن صادرات نفت از ناحیه‌ی امتیاز انگلیس

طبیعی است که چنین رشد سریعی در تجارت خارجی فرآیند فروپاشی اشکال اقتصادی طبیعی را شدت می‌بخشید. لیکن، از طرف دیگر، کسری دائمی ترازنامه‌ی تجارت خارجی، کشور را شدیداً "تضعیف و، تقریباً"، مانع پیشرفت سریع صنعتی آن می‌شد. کافی است یادآور شویم که کسری توازن تجارت خارجی در طول سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۲۰ به بیش از ۲/۵ میلیارد قران بالغ گردید. این وضع در واقع، پس از سال ۱۹۲۵ نیز تغییری پیدا نکرد.

اگر چه صادرات - به خاطر توسعه امتیاز نفت انگلیس - از این زمان، ظاهراً، سال به سال افزایش می‌یافت، لیکن، در واقع، تاثیر منفی کسری ترازنامه تجارت خارجی در انکشاف اقتصادی کشور ادامه داشت. محاسبه زیر نقش ناچیز صادرات نفت را در اقتصاد ایران نشان می‌دهد: صادرات نفت جنوب در سال ۲۸-۱۹۲۷ معادل ۶۰۱۰۰۰ هزار قران بود، که تقریباً "همه آن، به انگلستان و مصر صادر شده بود. در آمد صادرات نفت، به طور کامل به ایران باز نمی‌گردد. دولت ایران فقط ۱۶٪ از سود خالص را دریافت می‌کند. سهم دولت ایران از کل سود که در سال ۲۸-۱۹۲۷ به ۳۴۴ میلیون قران بالغ می‌گردید، معادل با ۵۵ میلیون قران بود. یعنی ۲۸۹ میلیون قران، در اختیار شرکت باقی می‌ماند. البته، این مبلغ، به جیب سهامداران سرازیر می‌شد و به ایران باز نمی‌گشت. نیمی دیگر از درآمد نفت،

$(۲۸۹-۶۰۰) = ۳۱۱$ میلیون قران، صرف پرداخت مخارج کرایه کشتی و خرید ماشین آلات صنعت نفت می‌گردید. طبق قرارداد، انگلستان، در ازای ورود این ماشین‌ها هیچ نوع عوارض پرداخت نمی‌کرد^۲. اگر در نظر بگیریم که ناوگان

^۲ - در سال ۲۷-۱۹۲۶ شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغ ۵۸۵۳۶۰۰۰ قران ماشین‌آلات و کالاهای مختلف مورد احتیاج خود را به ایران وارد کرد.

نفتی به خود شرکت متعلق بود، و شرکت با تعیین عمدی قیمت‌های گزاف حمل نفت، به‌طور مصنوعی سود خالص و در نتیجه سهم دولت ایران را کاهش می‌داد، روشن می‌گردد، که از بهای کل صادرات نفت فقط ۳۵ تا ۴۰٪ آن به صورت (مزد کارگران و کارمندان، سهم دولت ایران از سود و جز این‌ها) به ایران باز می‌گردید. اما نفت، ۵۰٪ صادرات ایران را تشکیل می‌داد (در سال ۲۸-۱۹۲۷ از ارزش کل صادرات که به ۱۰۶۰۴۱۱ هزار قران بالغ می‌شد ۶۰۰ میلیون قران سهم نفت بود).

با در نظر گرفتن آن چه که ذکر شد، صادرات واقعی ایران در سال ۲۸-۱۹۲۷ را می‌توان ۷۰۰ میلیون قران دانست.

به این دلیل است که صدور نفت را نمی‌توان صدور واقعی کالا از طرف ایران دانست. کسری ترازنامه تجارت خارجی هم، به همین مناسبت، به اهمیت خود باقی مانده و باعث فقر بیش‌تر کشور می‌گردید.^۳

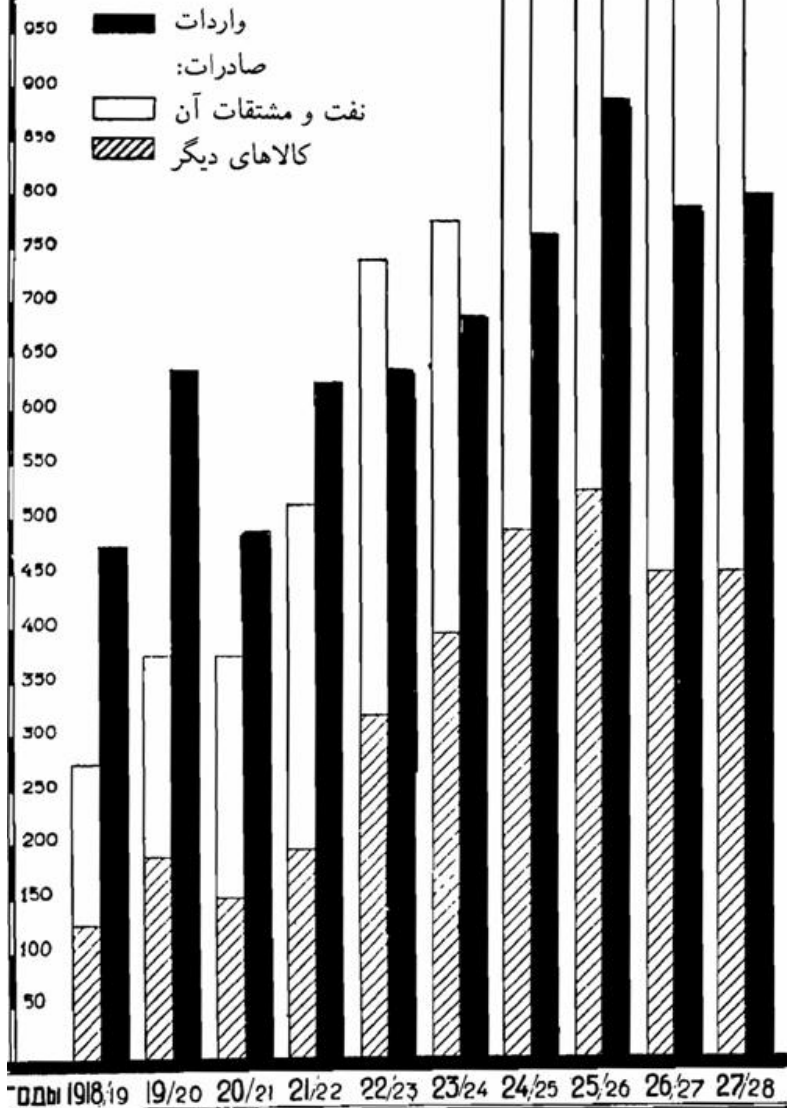
^۳ - در سال‌های اخیر، ترازنامه پرداخت‌های ایران نسبت به ترازنامه تجارتي وضع بهتری دارد. حتا، برخی از مقتصدین، معتقدند که ترازنامه‌ی پرداخت‌ها مثبت است. ما بدون آن‌که بخواهیم به این مسئله رسیده‌گی کنیم، می‌توانیم فقط بگوییم، که مثبت بودن ترازنامه پرداختی، تا سال ۱۹۲۰، بعید به نظر می‌رسد.

تجارت خارجی ایران

از سال‌های ۱۹۱۸-۱۹ تا سال‌های ۱۹۲۷-۲۸

سال ایرانی از ۲۲ مارس تا ۲۱ مارس سال بعد است

واحد: به میلیون قران



نمودار از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۸

برای درک گنجایش بازار ایران و نیز درک دورنما و امکانات انکشاف صنایع گوناگون، آشنایی با ترکیب کالاهای صادراتی و وارداتی بی اندازه جالب است.

واردات ایران از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۲۷-۲۸

واحد: به هزار قران					
۱۹۲۷/۲۸	۱۹۲۶/۲۷	۱۹۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	۱۹۱۳/۱۴	اسامی کالاها
۲۳۶/۴۶۹	۲۲۱/۰۰۰	۲۵۹/۹۶۹	۲۲۶/۶۵۰	۲۰۱/۰۱۳	پارچه‌های نخی
۹۲/۹۲۶	۱۲۳/۰۰۰	۱۳۸/۱۰۸	۱۵۰/۶۷۳	۱۷۰/۵۱۹	قند و شکر
۵۶/۱۷۰	۶۹/۰۰۰	۶۵/۳۳۷	۶۴/۳۰۱	۳۸/۶۰۲	چای
۱۱/۱۱۲	۷/۵۰۰	۲۸/۸۷۴	—	—	سکه طلا و نقره
—	۳۱/۰۰۰	۳۸/۵۴۰	۸۵۷	۲۰/۰۰۰	غلات (گندم، جو، برنج، و غیره)
۳۱/۶۶۶	۳۱/۴۰۰	۲۵/۰۴۳	۲۱/۴۴۶	۱۰/۰۰۰	نفت و مشتقات
۲۲/۶۲۵	۲۴/۶۰۰	۲۲/۱۳۴	۲۲/۰۰۰	۱۳/۷۲۱	نخ و پشم
۶/۹۶۵	۹۸۹۳	۱۸/۰۲۸	۱۰/۰۴۳	۸۷۳۲	برنج وارده برای جنوب
۲۲/۸۹۷	۵/۰۰۰	۱۷/۱۵۲	۸۵۰۰	—	شمش نقره
۳۲/۸۷۸	۳۵/۸۰۰	۱۶/۸۵	۷/۱۱۵	۱/۴۹۹	اتومبیل و دیگر وسایل نقلیه
—	—	۲/۹۳۲	۴/۱۲۶	۱/۸۵۶	شیشه
۴/۹۵۵	۳/۴۶۲	۷/۴۲۱	۳/۸۲۲	۴/۸۷۳	کبریت
۵/۱۳۹	۳/۸۲۳	۴/۲۱۹	۳/۰۴۲	۱/۸۶۲	گالش
۲/۶۵۸	۲/۴۸۷	۲/۸۶۰	۲/۷۹۶	۳/۰۲۱	چینی و بدل چینی
۳/۱۹۱	۳/۲۸۲	۴/۹۵۸	۳/۸۶۳	۱/۳۴۰	سمنت
۳/۸۴۱	۴/۰۰۰	۵/۶۰۳	۴/۴۷۱	—	مشروبات الکلی
۳/۰۶۸	۳/۲۱۲	۴/۴۱۸	۳/۹۲۵	۱/۸۲۲	رنگ

۱۹۲۷/۲۸	۱۹۲۶/۲۷	۱۹۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	۱۹۱۳/۱۴	اسامی کالاها
—	۴/۸۶۷	۶/۲۹۲	۴/۹۸۲	۱/۰۵۴	حلویات
۵/۶۲۰	۴/۶۳۶	۳/۷۶۶	۴/۰۵۴	—	کاغذ
۴۲/۲۹۴	۲۴/۰۰۰	۱۴/۷۷۷	۱۴/۴۲۵	—	ماشین آلات
۲۰/۱۶۴	۱۷/۴	۱۴/۸۸۷	۱۳/۶۱۸	۸/۴۳۴	ترئینات واسباب بازی
—	—	۱۴/۰۸۰	۱۴/۰۰۹	—	پارچه های ابریشمی
۲/۰۴۶	۱/۶۷۶	۲/۰۵۸	۲/۶۷۵	۱/۲۸۵	صابون
۲/۲۴۸	۲/۲۵۰	۵/۰۴۱	۱/۹۴۱	—	انواع تنباکو
—	—	۲/۶۵۱	۲/۴۱۹	—	چوب و الوار
—	—	۲/۸۸۳	۷/۰۷۸	—	ابزار مس
۴/۷۲۹	۴/۱۴۷	۳/۹۰۱	۳/۶۶۴	۱/۰۲۸	مبل
۲/۶۳۹	۴/۵۸۱	۳/۸۵۲	۴/۷۳۰	—	احشام زنده
۱۱/۱۹۸	۶/۸۸۸	۶/۲۹۲	۱۱/۸۴۷	—	آهن و فولاد (ساخته نشده)
۳/۲۶۵	۲/۳۲۰	۳/۲۵۱	۱/۷۳۳	۲/۷۸۴	مس، نیکل (ساخته نشده)
—	—	۸۲۷	۱/۴۲۷	—	چاپخانه و کمکی های آن
—	—	۲/۳۵۰	۳/۶۸۸	—	پشم (از افغانستان)

بدین ترتیب، پارچه های نخ، شکر و قند و چای، مهم ترین اقلام واردات ایران می باشد ۵۰ تا ۶۰٪ تمام واردات را این سه نوع کالا تشکیل می دهد. از لحاظ اهمیت، سپس به ترتیب، غلات - که به مناسبت کمبود محصول برخی از مناطق وارد می شود - نفت و مشتقات آن، نخ، پشم و سرانجام برنج قرار دارد. برنج، به طور عمده، از هند برای جنوب ایران وارد می شود، زیرا به مناسبت بدی راه ها حمل برنج اضافی شمال به جنوب مشکل است.

جدول زیرین ترکیب صادرات ایران را نشان می دهد:

اقلام عمده صادرات ایران در سال های ۱۹۱۳/۱۴ - ۱۹۲۷/۲۸

واحد: به هزار قران					
۱۹۲۷/۲۸	۱۹۲۶/۲۷	۱۹۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	۱۹۱۳/۱۴	اسامی کالاها
۵۹۹/۶۵۵	۶۵۴/۳۵۳	۵۴۴/۸۰۰	۵۱۴/۹۰۱	۱۷/۹۸۰	نفت و مشتقات
۱۵۴/۰۶۲	۱۲۲/۵۶۳	۱۱۷/۵۷۷	۱۰۱/۸۸۱	۵۳/۶۷۷	قالی
۴۸/۳۰۵	۳۲/۰۱۹	۷۹/۲۹۴	۶۸/۷۸۰	۷۰/۳۸۴	خشکبار
۴۷/۰۴۸	۵۶/۴۹۲	۷۰/۴۳۰	۵۲/۹۵۶	۸۵/۲۳۶	پنبه
۱۳/۴۶۸	۲۳/۳۶۰	۲۱/۷۹۹	۲۳/۱۵۵	۱۲/۴۰۸	پشم
۴۷/۰۲۰	۲۰/۵۲۶	۴۳/۲۲۹	۳۹/۱۳۲	۴۲/۱۹۸	برنج
۴۳/۲۶۸	۹۶/۱۱۶	۷۰/۴۳۰	۷۹/۵۸۸	۳۷/۷۱۴	تریاک
۱۴/۰۸۹	۱۰/۶۱۸	۱۵/۳۲۲	۱۰/۴۶	۷/۹۸۴	چرم کار شده (صافیان)
۸/۷۱۷	۵/۵۹۰	۱۵/۷۷۳	۱۱/۶۹۸	۷/۹۸۱	روده
۲/۶۸۴	۲/۷۳۴	۱۰/۶۴۱	۱۲/۶۹۸	—	چای (صدور چای وارده)
۱۴/۳۹۲	۱۴/۰۴۶	۷/۸۸۵	۴/۶۶۹	۱۲/۹۴۹	صمغ
۲/۱۰۷	۳/۵۴۹	۶/۱۰۷	۶/۱۸۸	۲/۲۳۵	پارچه های نخی
۱/۹۴۸	۲/۸۲۲	۳/۹۱۴	۳/۴۷۹	۱۳/۴۹۹	تنباکو
۶/۳۹۸	۴/۹۵۲	۲/۲۷۰	۱/۱۶۳	۱۳/۴۹۹	کرم ابریشم
۷/۹۵۵	۵/۳۹۹	۱۰/۰۶۴	۱۲/۰۲۷	۱۹/۶۵۷	چرم کار نشده
۱/۶۱۱	۵۸۹	۲/۰۳۳	۱/۷۲۵	—	حنا و رنگ های دیگر
۷/۹۵۵	۵/۳۹۹	۶/۰۶۷	۶/۶۸۴	۱/۷۱۵	پوست، خز

بنابر جدول فوق، نفت و مشتقات آن، قالی، خشکبار، پنبه، پشم، برنج و تریاک، در سال ۲۸-۱۹۲۷ قریب ۸۵ تا ۹۰٪ تمام صادرات را تشکیل می‌دادند. در عین حال، صدور نفت و مشتقات آن از سال ۱۴-۱۹۱۳ به این طرف، تقریباً ۳۰ برابر، و صدور قالی ۳ برابر افزایش پیدا نموده و صدور تریاک و پشم تقریباً بدون تغییر مانده است.

در باره اهمیت کشورهای گوناگون در تجارت خارجی ایران، قبل از هر چیز، باید خاطر نشان کرد، که آمار تجارت ایران مربوط به سال‌های ۲۸-۱۹۲۷، نسبت به سال‌های قبل، بنابر اصول دیگری تنظیم گردیده. تا ماه مارس سال ۱۹۲۷، چرونتس (واحد پول در روسیه و سپس در شوروی م.) معادل با ۵۷ قران و ۵۰ دینار و از ماه مارس سال ۱۹۲۷ به بعد- بنا به دستور وزارت مالیه- اداره گمرکات آن را معادل ۲۹ قران و ۴۰ دینار حساب می‌کند. ضمناً، صدور نفت انگلیس، در آمار، به‌طور جداگانه مشخص نمی‌شود و تمام آمار صادرات سال‌های گذشته نیز صادرات را همراه صدور نفت نشان می‌دهد. این مساله، باعث می‌شود که تصویر واقعی تجارت خارجی ایران، به مقیاس زیادی، نادرست منعکس گردد.

سهم کشورهای مهم در تجارت خارجی ایران

منبع: «آمار تجارتي ایران» *Statistique Commercial de la perse*

سال‌های ۲۸/۱۹۲۷، واحد: به میلیون قران		
صادرات	واردات	اسامی کشورها
۴۵۵/۴	۴۰۰/۱	انگلستان
۱۹۹/۳	۲۰۹/۱	ا.ج.ش.س
۸۱/۰	۳۵/۰	ایالات متحده آمریکا

فرانسه	۳۳/۸	۸۶/۱
ترکیه	۳/۲	۳۸/۲
عراق	۱۲/۰	۳۰/۵
بلژیک	۲۲/۰	۲۸/۱
آلمان	۳۲/۲	۳۳/۶
ایتالیا	۳۴/۴	۱۱/۶
مصر	————	۸۲/۲
ژاپن	۹/۸	۳/۷
افغانستان	۵/۸	۲/۳

بنا به داده‌های این جدول، انگلستان، هند و مصر مبلغ ۵۲۸ میلیون قران کالا از ایران وارد و ۴۰۰ میلیون قران کالا به ایران صادر می‌کنند. در ضمن، به نظر می‌رسد که مصر از ایران فقط کالا وارد می‌کند و صادراتی به این کشور ندارد. در عین حال، همه کس می‌داند، که ۷۰٪ واردات این سه کشور از ایران، منحصرًا، از فرآورده‌های شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل شده است.

بدین ترتیب، جمع صادرات و واردات ایران، در عرض یک ربع قرن، قریب ۴ برابر، و با در نظر گرفتن صادرات نفت، حتا قریب ۵/۵ برابر افزایش یافته است. این امر، تدریجًا به ویژه، در نواحی شمالی ایران - که از ثروت‌مندترین نواحی ایران می‌باشد - باعث اختلال اقتصاد طبیعی و بسط روابط سرمایه‌داری گردیده است. شمال ایران به خاطر داد و ستد زیاد با روسیه تدریجًا "جان می‌گیرد و در بسیاری از مناطق، کشت‌های صنعتی جدیدی رایج می‌گردد، که قبلاً، یا اصلاً" وجود نداشت و یا، به مقیاس بسیار کمی کشت می‌شد. در این مناطق مزارع پنبه مرسوم و تولید ابریشم به شدت رشد می‌کند. کشت درختان میوه و تولید خشکبار با سرعت هنوز

بیش تری توسعه پیدا می کند و صادرات این کالاها سال به سال افزایش می یابد. نواحی شمالی ایران، از لحاظ گذار به شکل روابط اقتصاد پولی - کالایی همیشه مقام اول را حائز بوده است. این امر، به ویژه، از توسعه داد و ستد تجارتي، میان روسیه و ایران ناشی می گردد.

کافی است به گویم که در سال ۱۹۱۳، ۶۶٪ کل صادرات و ۵۵٪ کل واردات ایران با روسیه انجام می گرفته و سهم بقیه کشورها در کل تجارت ایران ۳۴٪ بوده است. پر واضح است، که روابط کالایی-پولی که با چنین شدتی مستقر می شد، باعث افزایش شدید قیمت زمین ها می گردید. به این مناسبت، ما دائماً، شاهد سرازیر شدن «سرمایه تجاری-ربایی» به طرف کشاورزی هستیم. سرمایه داران تجاری-ربایی، با استثمار نامحدود توده های دهقان، امکان داشتند نرخ سود مطلوب خود را از زمین به دست آورند و به این مناسبت با رغبت زمین می خریدند. سودآوری کشاورزی، باعث شد که سوگلی های شاه، تیول داران و غیرو زمین ها را غصب کنند. در برخی موارد، املاک بزرگ فئودالی، به قطعات کوچک تقسیم و توسط تجار و رباخواران خریداری و مالکیت فئودالی زمین - که قبلاً "مساحت عظیمی را در بر می گرفت - تدریجاً، تقسیم و کوچک می شود. جدول ذیل، اهمیت بسیار زیاد تجارت ایران با روسیه را نشان می دهد.

تجارت روسیه با ایران از سال ۱۸۴۰ تا سال ۱۹۲۷^۴ -

واحد: هزار روبل نقره			
سال ها	واردات ایران	صادرات به ایران	کل صادرات و واردات

^۴ - قسمت جدول که به سال های ۱۸۴۰ تا ۱۸۹۰ مربوط است، از روی کتاب تومار «موقعیت اقتصادی ایران» اقتباس شده است. قسمت جدول که به سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۵ مربوط است از روی کتاب د.شموگر «ایران. ا.ج. ش. س. و انگلستان» چاپ سال ۱۹۲۶ ص ۹۹-۱۰۰ اقتباس شده.

۸۸۰/۹۹۹	۸۷۷	۳/۹۹۹	۱۸۴۰
۵۸۶/۲۸۷	۵۸۳	۳/۲۸۷	۱۸۴۵
۹۰۹/۸۰۱	۹۰۶	۳/۸۰۱	۱۸۵۰
۹۹۶/۲۴۱	۹۹۲	۴/۲۴۱	۱۸۵۵
۴/۸۵۷	۱/۰۹۸	۳/۷۵۹	۱۸۶۰
۶/۴۹۵	۱/۷۱۷	۴/۷۷۸	۱۸۶۵
۵/۹۶۵	۱/۶۶۹	۴/۲۹۶	۱۸۷۰
۷/۱۱۹	۱/۸۷۳	۵/۲۴۶	۱۸۷۵
۱۰/۹۷۳	۳/۹۳۶	۷/۰۳۷	۱۸۸۰
۱۲/۸۸۱	۳/۹۳۰	۸/۹۵۱	۱۸۸۵
۲۲/۵۲۷	۱۰/۸۹۵	۱۱/۶۳۲	۱۸۹۰
واحد: هزار روبل طلا			
۳۶/۳۹۲	۲۰/۴۷۶	۱۵/۹۱۶	۱۹۰۱
۷۰/۵۲۷	۳۴/۹۸۱	۳۵/۵۴۶	۱۹۰۵
۸۶/۷۲۲	۳۹/۵۲۱	۴۷/۲۰۱	۱۹۱۰
۹۶/۱۰۵	۴۸/۰۱۵	۴۸/۰۹۰	۱۹۱۵
۴/۷۶۸	۳/۶۱۸	۱/۱۵۰	۱۹۲۰
۷۹/۳۱۶	۲۸/۶۰۷	۵۰/۷۰۹	۱۹۲۵ ^۵
۱۰۳/۵۱	۴۷/۲۵۰	۵۶/۲۶۰	۱۹۲۶ ^۶
۸۴/۱۳۵	۴۳/۲۷۷	۴۰/۸۵۸	۱۹۲۶-۲۷
۷۱۳۶/۰۷۶	۶۹/۷۱۹	۶۶/۳۵۷	۱۹۲۷-۲۸

۵ - آمار سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶ به روبل چرونس حساب شده است.

^۶ - اعداد در اعداد حذف شده است. عدد درست تر به قران ایرانی است: به ترتیب ۲۹۵۱۴۴۲۲۰

قران و ۲۱۱۷۶۴۲۷۰ قران (بر مبنای یک چرونس=۴۴قران)

لیکن، این تغییرات، در شیوه تولید، تقریباً، اثری ندارد. فئودال، در بعضی مناطق - تحت تاثیر انکشاف روابط اقتصاد کالایی - پولی - خود راساً، برای بازار و، به طور عمده، برای بازار خارجی تولید می کند (به عنوان مثال می توان از خان ماکو نام برد). از طرف دیگر، مالک نوع جدید، خیلی زود تمام امتیازات فئودال قدیم را از «شاهنشاه» دریافت می کند و، به این مناسبت، تفکیک روابط فئودالی، از روابط اقتصاد مالک نوع جدید بسیار مشکل است.

رشد گردش کالا، بدین ترتیب، باعث می شود که به جای اقتصاد طبیعی، اشکال اقتصاد کالایی - پولی معمول گردد. لیکن، ستم اجتماعی - اقتصادی و ستم طبقاتی، بیش از پیش محسوس می گردد زیرا، در حالی که، شیوه کار کشاورزی به شکل سابق باقی مانده است، مالک جدید، که حریص تر از ارباب قدیم است دهقانان را با شدت بیش تری استثمار می کند. در چنین شرایطی، خرده مالکان نیز دائماً لطمه می بینند. خرده مالک، برای حفظ قطعه زمین خود - که مالک «جدید» و یا ارباب «قدیم» می خواهند از او بگیرند - اغلب مجبور می شود آن را وقف کند، تا بدین ترتیب، حداقل، حق استفاده دائمی از زمین را برای خود محفوظ نگاه دارد. در تاریخ املاک موقوفه ایران، راجع به این مساله، اطلاعات زیادی موجود است. مساحت بسیاری از این املاک در مدت کوتاهی چند برابر گشته است.

چنین بود، وضعی را که اشکال اقتصاد کالایی - پولی به وجود آورد. سلسله قاجار، به طور عمده، بر مالکان متکی بود. بنابراین، تحولات درون ترکیب زمین داران (فئودال یا تاجر تبدیل شده به مالک و یا مالکی که زمین را از دولت پادشاه گرفته بود) در این واقعیت تغییر نمی داد که اشرافیت ارضی، همواره، تکیه گاه اصلی سلسله قاجار بود. روحانیت، به ویژه قشر فوقانی آن، تکیه گاه دیگر

^۷ - از آغاز سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸ قیمت گمرکی چرونتس معادل با ۲۹ قران و ۴۵ دینار بوده است. واردات ایزان به قران ۲۰۹۱۵۹۰۰۰ و صادرات آن ۱۹۹۵۷۱۰۰۰ قران بوده است.

سلسله قاجار بود. ولی باید متذکر شد، که قشر تحتانی روحانیت ایران - در اکثریت خود زنده گی مشقت باری دارد و امور خود را به سختی می گذرانند. حساب قشر فوقانی روحانیت جدا است. این قشر در کنار قشر اشرافیت ارضی، صاحب بزرگ ترین املاک است، و به علاوه، امور تمام زمین های موقوفه را در اختیار و در امور سیاسی مملکت نقش حساسی دارد.

اما، انکشاف اقتصادی ایران به آرامی کشورهای دیگر انجام نمی گرفت. ایران، در طول قرن ۱۹، صحنه ی برخورد منافع روسیه تزاری و انگلستان بود. مبارزه میان روسیه و انگلستان، به ویژه، در آغاز قرن بیستم بالا گرفت و در سال ۱۹۰۷ منجر به تقسیم ایران به مناطق نفوذ گردید.

روسیه تزاری، مانند انگلستان، در جریان انقلاب سال های ۹- ۱۹۰۶ مصممانه از سلسله قاجار حمایت می کرد. روسیه، با ورود قشون خود، حتا، انقلاب ایران را خفه کرد. انگلستان، کوشش می کرد، تا در این فاصله، جنوب ایران را تصرف کند. طبقات ثروتمند ایرانی در مناطق شمالی، به ویژه، اشرافیت ارضی - که صاحب قسمت اعظم زمین های قابل کشت می باشند - به خاطر موقعیت اقتصادی خود - به استثنای عده قلیلی - طرف دار روسیه بودند. طرف داری اشرافیت ارضی از روسیه به این خاطر بود که فقط با کمک بازارهای روس، مالکین شمالی می توانستند نفس راحت بکشند. بسته شدن بازارهای روسیه بر روی کالاهای صادراتی ایران به معنای ورشکسته گی کامل زمین داران بزرگ بود. به این دلیل است که، در ایران، در طول قرن ۱۹، ما شاهد مبارزه دو گرایش در داخل این طبقه می باشیم. مالکین شمالی و به همراه آنان، تمام صادرکننده گان و واردکننده گان، یعنی عمده فروشانی که با صدور و ورود کالا سرو کار داشتند، تا سقوط تزاریسیم، طرف دار روسیه بودند. لیکن، در مناطق جنوبی، منافع زمین داران محلی و منافع خان ها با امپریالیسم انگلستان در هم می آمیختند و به این مناسبت، در جنوب

طرف دار انگلستان بودند. و اما، در درون بورژوازی تجاری ایران باید تقسیمات دیگری را نیز در نظر گرفت. استفاده زیاد و بی جا از کلمات «بورژوازی تجاری» باعث می شود که سرانجام، برای بسیاری مفهوم این کلمه مبهم بماند. آیا این بورژوازی مترقی است یا ارتجاعی، بالقوه صنعتی کننده است و یا چیز دیگری. چنان که همه می دانند، بورژوازی تجاری، به طور کلی، نقش واسطه را ایفا می کند. اما در شرایط کشورهای مستعمره، این بورژوازی، دارای یک ویژگی خاص نیز می باشد و آن این که: این بورژوازی واسطه در داخل کشور نیست، زیرا مناسبات سرمایه داری بسیار ضعیف است. در چنین شرایطی او، واسطه بین تولیدکننده خارجی و مصرف کننده داخلی است. موقعیت ویژه او، ماهیت طبقاتی او را نیز مشخص می سازد، تا آن جایی که منافع اقتصادی این عناصر بورژوازی تجاری با سرمایه داری خارجی آمیخته است، اینان، فقط و فقط هادیان منافع سرمایه داری خارجی در اقتصاد داخلی کشور خود هستند. تجار عمده فروش ایرانی - مانند کمپرادورهای چینی - نقش واسطه بین تولیدکننده خارجی و مصرف کننده داخلی را اجرا می کنند. وقتی از بورژوازی ایران، به عنوان بورژوازی تجاری صحبت می شود، این تفاوت را همیشه باید در نظر داشت.

بنابراین واضح است که اکثریت بورژوازی تجاری شمال - این غولان تجارت و صادرات که معاملات بسیار بزرگی انجام می دادند - متمایل به روسیه بودند. اغلب این تجار، یعنی بزرگترین صادرکننده گان و واردکننده گان - همواره - ماموران بزرگترین شرکت های روسی بودند، که توسط اینان، بازار ایران را تسخیر می کردند. خرده بورژوازی داخلی ایران - که کالاهای کشاورزی و یا صنعتی تولید داخلی را خرید و فروش می کند - ماهیت کاملاً متفاوتی دارد. خرده بورژوازی تجاری به خاطر این تفاوت ماهیت و عدم رابطه با سرمایه داران خارجی - دارای روحیه انقلابی بوده و از فکر استقلال ملی، در مقابل هر نوع

امپریالیسم، با پافشاری بیش‌تری طرف‌داری می‌کند. در حالی که بورژوازی که تمام منافع‌اش متکی به سرمایه‌داری خارجی است، برعکس، سیاست سازش با سرمایه‌داران خارجی را دنبال کرده و حاضر است کشور خود را به هر قیمتی که بتواند بفروشد، و با کشورهای بزرگ خارجی کنار آید. ایران در سال ۱۹۱۴ یک چنین وضعی داشت.

جنگ بین‌الملل و به دنبال آن جنگ داخلی در روسیه، و در نتیجه بسته‌شدن مرزهای شمالی ایران، بورژوازی تجاری کمپرادور را بی‌اندازه تضعیف کرد، زیرا این بورژوازی قادر نبود کالا به خارج صادر کند و یا از خارج کالا وارد سازد. به علاوه، تزاریسم روسیه که در خاک ایران درگیر جنگ بود، همه چیز را در ازای اسکناس خریداری می‌کرد. با سقوط تزاریسم ده‌ها شرکت بزرگ تجاری نیز ورشکست شدند، زیرا آنان میلیارد‌ها اسکناس تزاری در دست داشتند. بزرگ‌ترین شرکت‌های تجارتی به خاطر تبادل جنس در مقابل روبل اسکناس تزاری، که صندوق‌های خود را از آن انباشته کرده بودند ورشکست شدند، زیرا با سقوط تزاریسم این اسکناس‌ها ارزشی نداشتند.

تاریخ نویسان، زمانی حساب خواهند کرد که ایران چه مخارجی را به خاطر جنگی که در آن شرکت نداشت متحمل شده است.

اما، موقعیت بورژوازی کمپرادور ایران، حتا، پس از باز شدن مرزها نیز بهتر نشد، زیرا صنایع ملی شده ا.ج.ش.س. و انحصار تجارت خارجی، جلوی حرص این بورژوازی را برای برقراری روابط بر اساس موازین قدیم سد می‌کرد. بدین ترتیب، ورشکستگی تزاریسم روسیه که به تجار ایرانی ضرر فراوانی زد، از یک طرف، و عدم امکان تجارت آزاد (مانند سابق) با روسیه، از طرف دیگر، و سرانجام تهدید انقلابی مداوم از طرف روسیه و هم دردی آن نسبت به جنبش‌های انقلابی در داخل ایران_ همه این شرایط باعث شد که بورژوازی تجاری ایران جهت خود

را کاملاً" تغییر دهد. بزرگ‌ترین اشراف زمین‌دار شمال نیز که در گذشته طرف‌دار روسیه بودند، به همین شکل، تغییر جهت دادند. انحصار تجارت خارجی و وحشت از جنبش‌های انقلابی، آن‌ها را از روسیه شوروی جدا ساخت و برای برپا ساختن وضع اقتصادی خود به جست‌وجوی راه‌های جدید پرداختند.

قرارداد سال ۱۹۱۹ میان انگلستان و ایران و کودتای فوریه سال ۱۹۲۱

قرارداد سال ۱۹۱۹ میان انگلستان و ایران و تمایلات غاصبانه امپریالیست‌های انگلیسی، علل موفقیت انگلستان. مخالفت با قرارداد انگلیس و ایران. اعلام جمهوری ایران در گیلان. تعویض دولت. اولتیماتوم و عملیات توطیه گرانه انگلستان دارو دسته درباری و خود فروش اشراف ایرانی. کودتای سید ضیاءالدین در ۱۹۲۱/۱۱/۲۵ (سوم اسفند ۱۲۹۹) و پیام او. دسیسه‌های انگلستان. آغاز کار رضاخان.

از اکتبر سال ۱۹۱۷، حوادث با سرعت سرسام‌آوری به وقوع می‌پیوست. اعلام اصل عدم دخالت در امور داخلی ایران، ملغا ساختن تمام قراردادهای و امتیازاتی که دولت تزاری با دولت ایران بسته بود، خارج کردن سپاهیان روس از خاک ایران در بهار سال ۱۹۱۸ توسط جمهوری شوروی - حوادثی هستند که انگلیسی‌ها آن را به مثابه ناپدید شدن نفوذ روسیه از خاور نزدیک تلقی کردند، نفوذی که آن‌ها مجبور بودند در اقدامات خود در شرق - در صد سال گذشته - به محاسبه آورند. به این

دلیل، به دنبال خروج سپاهیان روس، پیش‌رفت قوای انگلیس به طرف شمال ایران آغاز گشت و انگلیسی‌ها در قفقاز و ترکستان برای جلوگیری از توسعه نفوذ روسیه در شرق سدی به وجود آوردند.

دولت صمصام‌السلطنه که در صدد مقابله با انگلیسی‌ها بود، به زور اسلحه سقوط کرد و وثوق‌الدوله - طرف‌دار دو آتشه انگلستان - زمام قدرت را در دست گرفت. از این زمان، حکم‌فرمایی کامل انگلیسی‌ها در کشور آغاز می‌گردد و آنان، در واقع، مهم‌ترین ایالات ایران را اشغال می‌کنند. انعقاد قرارداد مشهور انگلیس و ایران در اوت سال ۱۹۱۹ - که اوج سیاست انگلستان در ایران بود - در حقیقت، روش‌های آقایی انگلستان در ایران را به صورت قانونی در می‌آورد.

در قرارداد ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میان انگلیس و ایران کوشش شده بود تا الحاق عملی ایران توسط انگلیسی‌ها، از لحاظ قانونی نیز رسمی شود و حتا، این امر را «دولت» ایران تصویب کند. متن این سند بسیار جالب، توسط دولت انگلیس در کتاب سفید ۱۶ اوت سال ۱۹۱۹ منتشر شده است. این متن از دو قسمت تشکیل شده: در قسمت اول که جنبه‌ی سیاسی دارد، علاوه بر سعی در توسعه روابط بین دو کشور، پیش‌بینی می‌شود که انگلستان به «ترقی» و «پیش‌رفت» ایران نیز کمک کند. بدین منظور، انگلستان متعهد می‌شد:

- ۱) تمامیت ارضی ایران را محترم دارد.
- ۲) برای اداره‌ی امور ایران متخصص در اختیار آن قرار دهد.
- ۳) برای هنگ ایرانی که عهده‌دار حفظ نظم بود، افسر و اسلحه به فرستد.
- ۴) در ساختمان راه‌های آهن و دیگر خطوط ارتباطی، از نزدیک با دولت ایران هم‌کاری کند.

قسمت دوم قرارداد، شرایطی را تعیین می‌نمود که ایران می‌توانست بر مبنای آن وام دریافت کند. مقدار وام، ۲ میلیون لیره استرلینگ، با ۷٪ ربح و مدت استهلاک

آن ۲۰ سال تعیین شده بود. این وام، توسط درآمد و عوارض گمرکی - که به استهلاک وام سال ۱۹۱۱ تخصص داده شده بود - تضمین می گردید. دولت ایران تعهد می نمود که در صورت مکفی نبودن این درآمدها، مبالغ مورد نظر را از منابع دیگر تهیه نماید. مهم ترین ماده - در قسمت دوم قرارداد - ماده یی بود که طبق آن، وام فقط زمانی به دولت ایران پرداخت می شد که مشاور مالی انگلیسی در تهران مشغول به کار شود. به معنای دیگر اعطای مقام خزانه دار کل کشور به یک انگلیسی، شرط واجب اخذ وام بود.

در صورتی که قرارداد ۹ اوت سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران عملی می گردید، وضع ایران به این شکل در می آمد:

۱) یک ژنرال انگلیسی به عنوان سفیر می بایست در تهران باشد و در هر ایالت یک سروان به عنوان معاون کنسول، یک سرگرد به عنوان کنسول و یک سرهنگ به عنوان سر کنسول حاضر باشند.

۲) تمام راه های تجارتی و ایستگاه های مخابرات می بایست تحت حفاظت گروهان ها به فرماندهی افسران انگلیسی قرار گیرند.

۳) حفاظت از مرزها و حفظ نظم در داخل کشور نیز به گروهان های انگلیسی - ایرانی، به فرماندهی افسران انگلیسی، سپرده می شد.

طبقه این قرارداد، بانک مرکزی ایران نیز در دست «بانک شاهنشاهی»، یعنی در حقیقت یک شرکت انگلیسی قرار می گرفت، شرکتی که در تمام شهرهای بزرگ ایران شعبه داشته و حق چاپ اسکناس و نظارت هفته گی بر ادارات گمرک را دارا بود. این بانک، توسط ژاندارم های انگلیسی و ایرانی حفاظت می شد. طبق قرارداد سال ۱۹۱۹، اداره امور مالی در مرکز و شهرستان ها می بایست زیر نظر مشاورین مالی انگلیسی انجام گیرد. بخشی از موسسات حمل و نقل نیز به دست شرکت حمل و نقل انگلیس و ایران می افتاد، زیرا طبق قرارداد حق انحصاری تاسیس راه ها

و حمل و نقل به این شرکت واگذار می‌گردید. خطوط اصلی تلگراف در دست شرکت هند و اروپایی تلگراف و تحت کنترل مستقیم انگلستان و خطوط کم اهمیت تر ایرانی تحت نظر مشاور انگلیسی قرار می‌گرفت.

علاوه بر این، اگر چیزی خارج از حیطه نفوذ انگلیسی‌ها باقی می‌ماند، اصل دوم قرارداد به کمک آنان می‌آمد. طبق این اصل، انگلستان متعهد می‌شد، تا برای توسعه بخش‌های مختلف امور ایران مشاور بفرستد. اختیارات این مشاورین می‌بایست از راه مذاکره بین دولت ایران و این مشاورین تعیین گردد.

بدین ترتیب، پس از امضای این قرارداد، دیگر نمی‌شد کوچک‌ترین کاری را در ایران، بدون دخالت امپریالیست‌های انگلیسی انجام داد.

آیا این قرارداد الحاق ایران به انگلستان نبود؟

تا این زمان، انگلستان و روسیه تزاری، در اداره امور دولتی ایران، توسط به اصطلاح مشاورین خود دخالت نکرده بودند. آلمان‌ها، فرانسویان، اتریشیان، سوئدی‌ها، آمریکایی‌ها، هر روز بیش‌تر و بیش‌تر، از طرف دولت ایران به عنوان کارمند استخدام می‌شدند. انگلستان و روسیه این کار را نمی‌کردند، زیرا آنان، مایل به کمک به دستگاه دولتی ایران نبودند. انگلیسی‌ها، و روس‌ها، بالعکس، برای از هم پاشاندن دستگاه دولتی ایران به هر نوع اقدامی دست می‌زدند، تا ایران را به تحت‌الحمایه انگلستان و روسیه تبدیل کنند. در گذشته، توجه این کشورها در عقد قراردادها با ایران، بیش‌تر گرفتن امتیازات، دادن وام و گرفتن بهره و کسب حقوق انحصاری مزیت‌های ویژه بود. و اما، انگلستان، یک باره، تمایل پیدا کرده بود تا توسط مشاورین خود، دستگاه دولتی ایران را تجدید سازمان و تحکیم کند. به چه علت انگلستان دیگر رغبت به فروپاشی دستگاه دولتی ایران نشان نمی‌داد؟

پاسخ به این پرسش را، لرد کرزون در شب‌نشینی که به افتخار وزیر خارجه ایران در لندن، در سال ۱۹۲۰ ترتیب داده شده بود، به خوبی می‌دهد. او اعلام کرد

که «به خاطر از هم پاشیده شدن دول ترکیه و روسیه خلاءیی به وجود آمده است که هرج و مرج جای‌گزین آن خواهد شد. انگلستان نمی‌تواند اجازه دهد که این هرج و مرج تا مرزهای هندوستان پیش برود و به این مناسبت، باید ایران را به عنوان متحد قوی خود تقویت کند.» بریتانیا دیگر این توان را ندارد که ناظر فروپاشی ایران باشد و سپس آن را طبق خواست خود بسازد. در هر صورت، بریتانیا، برای چنین کار بزرگی زمان کافی نیز ندارد. انگلستان، امروز به جای برده محتاج به متحد است. ولی برای نگاه داشتن این متحد در حال برده‌گی، معتقد است که می‌توان از اقدامات ویژه‌یی استفاده کرد.

با رشوه و فشار نظامی می‌توان به دولت «مستقل» ایران خواست‌های شیادان لندن را تحمیل نمود.

ولی، نه رژیم اشغال‌گر انگلستان و نه قرارداد انگلیس و ایران قادر نبودند، اقتصاد ایران را، که در زمان جنگ ورشکست شده بود- ترمیم کند. همه می‌دانستند که بدون برقراری رابطه‌ی اقتصادی با روسیه، ایران قادر نیست در برابر فشار انگلستان مقاومت کند. روزنامه‌های آن زمان، مشروحاً ثابت می‌کردند که تنها راه نجات اقتصاد ایران برقراری روابط تجارتي با روسیه است.

روزنامه «ایران» در آن موقع نوشت: «همه ایالات ایران که در مجاورت روسیه قرار گرفته‌اند و حتا، تا ایالات غربی، تولید خود را با تقاضای روسیه مطابقت می‌داده‌اند و کالاهای خود را به تجاری می‌فروخته‌اند که با روسیه معامله داشتند. در حال حاضر، در این ایالات، قیمت پنبه - به علت عدم وجود بازار - حتا مخارج کشت و جمع‌آوری آن را تامین نمی‌کند. ایالات دیگر که تولیدکننده فرآورده‌های کشاورزی و باغداری هستند نیز، وضع کاملاً مشابهی دارند. در صورتی که این وضع چند زمانی ادامه پیدا کند، نواحی آباد ایران به خرابه و صحرا تبدیل خواهد شد.» و اما، پیش‌روترین عناصر، در آن زمان هم، اعلام می‌کردند که

تجارت با روسیه، قادر نیست به خودی خود وضع اقتصاد ایران را - که دارای بقایای نظام فئودالی است - بهبود بخشد. آن‌ها تاکید می‌کردند، که برای بهبود وضع اقتصادی ایران، اصلاحات بنیادی واجب است. به همین علت، آن‌ها خواستار واگذاری زمین‌های شاه و مالکین به دهقانان بودند. احزاب چپ نیز در اولتیماتوم خود - که در آن انجام سریع این اقدامات خواسته شده بود - از همین موضع حرکت می‌کردند.

جالب است که در آن زمان، نماینده‌گان رسمی ایران مانند شاهزاده فیروز (پسر فرمانفرما و وزیر امور خارجه ایران) و سید ضیاءالدین (سفیر تام‌الاختیار ایران در ماوراء قفقاز) که هر دو از طرفداران دو آتشه انگلستان‌اند - تقریباً، هم زمان با هم، در باره لزوم برقراری روابط دوستانه با روسیه سخن می‌گفتند. این سخنان، زمانی گفته می‌شد، که ارتش پیروزمند سرخ، ترکستان و ماورای قفقاز (باکو) را از وجود نظامیان انگلیسی پاک کرده بود. دولت وثوق‌الدوله به خوبی می‌دانست که تبدیل ایران به مستعمره انگلستان - صرف‌نظر از تمایل زیاد او به این کار - به مناسبت پیدایش نیروی جدیدی در مرزهای ایران، یعنی جمهوری شوروی، عجالتاً امکان‌پذیر نیست.

شایعه پیاده‌شدن سربازان روس در انزلی، در ۲ آوریل [۱۹۲۰]، تهران را مضطرب ساخت و باعث ایجاد وا همه و بحران در دولت گردید. این شایعه حقیقت نداشت. ولی وحشت محافل طرف‌دار انگلستان در پایتخت حقیقی بود. از ورود هیئت مجریه‌ی انگلیسی به تهران و تمرکز سپاهیان انگلیسی در انزلی چنین استنباط می‌شد، که باید منتظر حوادثی جدی بود. اما، خبر تشکیل جمهوری شوروی آذربایجان در باکو، در تاریخ ۱۲ آوریل، همه محاسبات را به هم ریخت. وثوق‌الدوله متوجه شد آن دیوار چینی که در شمال ایران بنا شده بود فرو ریخته، و روسیه بار دیگر، به عنوان یکی از عوامل بزرگ سیاست بین‌المللی در شرق، پا به

عرصه میدان می‌گذارد. و ثوق‌الدوله - که از این حوادث وحشت زده شده بود - یادداشتی به جمهوری شوروی فرستاد و طی آن اعلام داشت که، تصمیم دولت شوروی در سال ۱۹۱۸ مبنی به رسمیت شناختن ایران به عنوان یک دولت مستقل، و لغو تمام قراردادهای پیش از انقلاب اکتبر، باعث خرسندی دولت ایران گشته است.

اما، مطبوعات انگلستان، از بدو تشکیل جمهوری آذربایجان، در باره موقعیت نفوذ انگلستان در ایران دست به تبلیغات دامنه‌دار و مضطربانه‌یی زدند. تمام هم‌انگلیسی‌ها برای تحکیم موقعیت بندر پهلوی [انزلی] به وسیله متمرکز ساختن بحریه‌ی «دنیکین»^۸ در آن‌جا، و در نتیجه نظارت بر دریای خزر، با شکست رو به رو شد. اشغال بندر پهلوی در ۱۲ ماه مه، توسط رفیق راسکولنیکف و پیوستن بحریه‌ی دنیکین به جمهوری روسیه، انگلیسی‌ها را مجبور ساخت که مواضع پیش‌رفته خود را در گیلان تخلیه کنند. این خبر، میان انگلیسی‌های مقیم تهران وحشت انداخت. عناصر ملی، از این خبر با خوشحالی استقبال کردند، زیرا امیدوار بودند که انگلیسی‌ها مجبور خواهند شد - تحت فشار روسیه - ایران را ترک کنند. سفارت انگلیس، در این موقع، سعی می‌کرد شاه را به انتقال دادن پایتخت از تهران به اصفهان قانع کند. آن‌ها، به این منظور، به شاه می‌گفتند که روس‌ها سرباز پیاده کرده و تهران را اشغال خواهند کرد. ولی، در حقیقت، قوای روس تهران را تهدید نمی‌کرد. آن چیزی که تهران را تهدید می‌کرد، اعلام جمهوری مستقل ایران در گیلان توسط انقلابیون ایرانی بود، اینان، مبارزه با انگلستان و دولت دست‌نشانده‌ی آن در تهران را جزو برنامه خود قرار داده بودند.

بدین ترتیب از یک طرف - پیروزی جمهوری شوروی بر انگلستان و عقب‌نشینی سپاهیان انگلیس از قفقاز و انزلی - و از طرف دیگر - اعلام جمهوری

^۸ - دنیکین - ژنرال ارتش روسیه تزاری که بعد از انقلاب اکتبر، در جنگ داخلی علیه جمهوری شوروی می‌جنگید.

مستقل ایران در گیلان، دولت و ثوق‌الدوله را مجبور به استعفا ساخت. زمام امور دولت به دست مشیرالدوله - «دموکرات اهلی شده» - افتاد. دولت جدید وظیفه‌ی مشکلی در پیش داشت. او می‌بایست اثرات وضع نابسامانی را که دولت‌های پیشین به وجود آورده بودند - از بین ببرد. مشیرالدوله، قبل از هر چیز، اقدامات مربوط به اجرای قرارداد انگلیس و ایران را - تا زمان تصویب این قرارداد از طرف مجلس - متوقف ساخت. انگلیسی‌ها نیز با این عمل موافقت کردند. البته، انگلیسی‌ها، در مقابل موافقت خود با تعویق اجرای قرارداد قول گرفتند، که دولت مبارزه علیه جنبش انقلابی گیلان و مازندران را سازمان دهد. دولت، انقلابیون را آشوب‌گر اعلام نمود و سپاه‌یانی را به فرماندهی سرهنگ استاروسلسکی علیه آنان فرستاد.

لکن، دولت مشیرالدوله گرفتار بحران شدید مالی بود و خزانه کشور - مانند گذشته - قادر نبود مخارج را تامین نماید. بدین مناسبت، دولتی که زمانی کمک انگلستان را رد کرده بود، مجبور شد برای گرفتن وام از انگلستان، با سفیر این کشور وارد مذاکره شود. دولت از انگلستان تقاضا داشت که تا زمان افتتاح مجلس - طبق قرارداد انگلیس و ایران - به پرداختن پیش قسط ادامه بدهد و در صورت عدم چنین امکانی از محل درآمد آینده نفت به دولت ایران کمک مالی نماید. بانک انگلیسی مبلغ لازم را به حساب خزانه‌دار کل واریز کرد. لکن این اقدام هم وضع مالی دولت را بهبود نبخشید و به کارمندان و قسمت‌های نظامی ماه‌ها حقوق پرداخته نمی‌شد.

شکست قوای دولتی در جبهه گیلان، وضع را باز هم وخیم‌تر ساخت. پس از این‌که قزاقان، رشت را از دست دادند - در تهران و برخی دیگر شهرها شورش‌هایی آغاز شد. انگلیسی‌ها، فرماندهان روس را مقصر شکست اعلام کرده و به دولت اولتیماتوم دادند که «افسران هنگ قزاق باید تعویض و به جای آنان افسران ایرانی گماشته شوند و افسران انگلیسی در مسائل سازماندهی به آن‌ها

کمک کنند. در صورتی که دولت ایران از انجام این عمل خودداری کند، انگلستان پرداخت مبالغ کمکی دیگر را قطع خواهد کرد.»

دولت مشیرالدوله این پیشنهاد را رد کرد و استعفا داد. تشکیل دولت جدید به سپهدار - که با اولتیماتوم انگلستان موافقت کرده بود - محول گردید. سیاست انگلستان، فقط در مورد هنگ قزاق موفق شد. افسران روس به فرماندهی استاروسلسکی بر کنار شدند. اما، در مورد قرارداد انگلیس و ایران، دولت جدید موضع دولت گذشته را حفظ کرد. سفیر انگلستان در تهران، اعلام کرد که پرداخت پیش قسط قطع خواهد شد، و دولت سپهدار اولتیماتوم داد که مجلس را تشکیل داده و قرارداد انگلیس و ایران را برای تصویب، تسلیم مجلس نماید. انگلیسی‌ها، ایران را تهدید می‌کردند که در غیر این صورت از ایران خواهند رفت و بانک شاهنشاهی و دیگر موسسات و کارخانجات اقتصادی خود را با تمام تجهیزات آن از ایران خارج کرده و ایران به سرنوشت خود باقی خواهند گذارد.

سپهدار - که قادر نبود فوراً" مجلس را تشکیل دهد - مصمم شد، برای تصویب نمودن قرارداد انگلیس و ایران، شورای فوق‌العاده‌ی مرکب از افراد خانواده شاه، مقامات عالیه روحانیت و نماینده‌گان اصناف تشکیل دهد. این شورا در ۲۶ نوامبر سال ۱۹۲۵^۹ توسط شخص شاه افتتاح گردید. در این جلسه، دولت در باره وضع سیاسی مملکت گزارش داد و تاکید نمود که وضع بسیار دشوار، پیچیده و بدون راه حل می‌باشد. همه ایران را خطر عملیات تعرضی از طرف گیلان تهدید می‌کند، و در این موقع دولت ارتش در اختیار ندارد و به مناسبت عدم امکان مالی نمی‌تواند ارتشی جدید تشکیل دهد. انگلیسی‌ها هم فقط در صورت تصویب قرارداد حاضرند کمک مالی کنند. دولت از «نمایندگان منورالفکر» کشور تقاضا دارد برای حل مساله با او مساعدت کنند. اما شورای عالی، مسئولیت حل این مساله را

۹ - سال ۱۹۲۰ درست است. (بازنویس)

که به منافع تمام ملت مربوط می‌شد- به عهده نگرفت. سپهدار، به انگلیسی‌ها مراجعه نمود و به آنان اطمینان داد که قرارداد برای مطالعه به مجلس تسلیم خواهد شد و به همین منظور، دولت برای تسریع تشکیل مجلس دست به اقداماتی زد.

مجلس با مشکلات زیادی تشکیل شد. لیکن رسمی شدن جلسات آن به علت غیبت عمدی نماینده‌گان و نرسیدن بحد نصاب میسر نمی‌گردید. در چنین موقعیتی، انگلیسی‌ها اعلام کردند که ایران را ترک و بانک و همه اموال و تجهیزات و کارمندان خود را از ایران می‌برند. بانک انگلیسی در روزنامه «رعد» به تاریخ ۲۴ دسامبر آگهی چاپ کرد که در آن گفته می‌شد، بانک شاهنشاهی - به مناسبت وضع نامطلوب سیاسی - ممکن است مجبور به ترک ایران شود و به این خاطر از قبول پول نقره خودداری می‌کند، و از این پس سپرده‌های نقدی به مسئولیت صاحبان آن پذیرفته می‌شود. بانک، در عین حال، با پایین آوردن مصنوعی قیمت لیره انگلیس، اقدام به خرید همه ارز انگلیسی موجود در بازار کرد. هم زمان با این کار، اموال و موجودی شعبات مشهد و تبریز، به ترتیب، به تهران و همدان منتقل گردید. همه این اقدامات، مردم را مطمئن ساخت که انگلیسی‌ها، حقیقتاً ایران را ترک می‌کنند. در روزنامه‌ها مقالاتی مبنی بر این که ایران به سرنوشت خود واگذار شده و در خطر نابودی است چاپ می‌شد. الهام‌دهنده این مقالات انگلیسی‌ها بودند.

دولت‌های این دوران - مانند دولت‌های گذشته - قادر نبودند با این توطئه‌های انگلیسی مبارزه کنند. امتناع انگلیسی‌ها از مساعدت مالی دولت را در وضع بسیار دشواری قرار داد و باعث قطع پرداخت حقوق کارمندان و قسمت‌های ارتشی گردید. در روزنامه‌های آن زمان، بیش از پیش خبرهایی راجع به این که قسمت‌های ارتشی صندوق‌های ادارات محلی را توقیف کرده و از آن حقوق خود را می‌پردازند - و یا این که، آن‌ها در مقابل ادارات محافظ می‌گذارند و تا پرداخت

مبلغ متساوی با حقوقشان مانع خروج و ورود کارمندان به اداره می‌شوند - به چاپ می‌رسید. ولی، انگلستان با سماجت خواست خود را دنبال می‌کرد. انگلستان به خوبی می‌دانست تا زمانی که حکومت ایران در دست الیگارشی مالک - فئودالی است، دیر یا زود می‌تواند با آن سازش کند.

در هیچ کجای دنیا، طبقه حاکمه به اندازه ایران فاسد نیست. در هیچ کجای دنیا، خودخواهی، خودفروشی، رشوه‌خواری، دزدی اموال ملت، دوروغ‌گویی، پشت هم‌اندازی و خیانت در میان مالکان و اشرافیان درباری به اندازه‌ی کشور «شاهنشاهی» چنین ریشه‌های عمیقی ندوانده است. بدین جهت، تعجب‌آور نیست، که طبقه حاکمه - که در آغاز طرف‌دار امضای قرارداد انگلیس و ایران بود و در جملات زیبا مدح و ثنای آن را می‌گفت و چنین وانمود می‌ساخت که امضای این قرارداد به معنای گشایش یک عصر جدید شکوفایی و تعالی است - زمانی که دید - این قرارداد با مقاومت نیرومند همه‌ی اقشار مردم رو به رو شده، و این‌جا و آن‌جا، قیام‌هایی علیه انگلستان و عاملین آن‌ها به وقوع می‌پیوندد و خطر نه تنها متوجه انگلستان، بل که خودشان را نیز تهدید می‌کند - مجبور شد از تصمیم نخستین خود مبنی بر فروش فوری ایران دست بردارد. به همین علت است که یک باره تعداد زیادی از عالی‌رتبه‌گان اشرافی - که قرارداد را امضاء کرده بودند - در مجلس برضد آن رای دادند.

اشرافیت ایران، به‌طور کلی بوقلمون صفت است. او قادر است، ساعت به ساعت چهره سیاسی خود را تغییر دهد، اگر امیدوار باشد که از این راه ثروت‌اش افزایش می‌یابد. آدم‌های معمولی نیز می‌توانند «به مقام اشرافی نائل شوند». برای داشتن این عنوان «خون رنگین» لازم نیست، زیرا قوانین اسلام، همه مسلمانان را «مساوی» می‌داند. برای رسیدن به این مقام فقط بلد بودن لازم است. به عنوان مثال وثوق‌الدوله - مبتکر اصلی قرارداد انگلیس و ایران - و برادرش قوام‌السلطنه، زمانی

هیچ چیز نداشتند. هر دوی آن‌ها منشی عین‌الدوله - اشراف‌زاده معروف - بودند. اینان، نخست حاکم، بعد وزیر، و سپس نخست وزیر شدند، و یک‌باره صاحب قصرهای مجلل، دهات و سرمایه‌های هنگفت شدند که در بانک‌های اروپایی سپرده‌اند. و اینان تنها مورد نیستند.

مقام وزارت - پس از مقام حاکم - پر درآمدترین مقام در ایران است. در این مقام، اگر امکان دریافت پیش‌کش و رشوه زیاد نباشد، حداقل، با استفاده از موقعیت وزارت، می‌توان مالیات‌های دولتی را نپرداخت. لازم به گفتن نیست، که وزیر «باهوش» از همه امکانات خود استفاده می‌کند. بدین مناسبت، همه‌ی مالکان بزرگ و حاکمان سابق - که صاحب املاک بزرگ می‌باشند - کوشش می‌کنند وزیر و یا، حداقل، نماینده‌ی مجلس شوند. برای وزیر شدن، باید مورد اعتماد دارودسته دربار و برحسب زمان، طرف‌دار قدرت (انگلستان، روسیه، آلمان، ترکیه، آمریکا) - که دربار در خدمت آن است و یا درست‌تر بگوییم، متنفذین درباری می‌خواهند ایران را به آن کشور بفروشند - بود. اشراف‌یان ایران، این روش‌ها را به خوبی یاد گرفته‌اند. نصرت‌الدوله - پسر ثروت‌مندترین فتودال و طرف‌دار سرسخت انگلستان و یکی از الهام‌دهنده‌گان اصلی قرارداد انگلیس و ایران - در موقع مناسب، علیه انگلستان و این قرارداد صحبت می‌کند. او در موقعیت دیگر، دوباره طرف‌دار انگلیس می‌شود. این نوع رفتار استثنایی نیست، بل که نزد اشراف ایرانی قاعده عمومی است. بدبخت کسی که وعده‌ها و صداقت آنان را باور کند. اما هیچ کشوری نیز آن‌ها را به خوبی انگلستان نمی‌شناسد. قرن‌ها آقایی بر ملل مستعمره، به دیپلماسی انگلستان یاد داده است، که چه‌گونه و به چه قیمتی مصادر قدرت را بخرد و به وسیله آنان قوانین و اقدامات مورد نظر امپریالیسم انگلستان را عملی سازد.

هر قدر وضعیت داخلی ایران وخیم‌تر می‌گردید، به همان اندازه بخت انگلیسی‌ها برای رسیدن به هدف‌شان بیش‌تر می‌شد. کشور در آستانه سخت‌ترین

بحران اقتصادی و مالی قرار داشت. پنج ماه بود که حقوق قزاقان و قسمت‌های لشکری پرداخت نشده بود.

در چنین شرایطی بود که در تهران، کودتایی که سید ضیاءالدین طباطبایی را مصدر قدرت کرد- به وقوع پیوست. سید ضیاءالدین طباطبایی، ظاهراً "قرارداد انگلیس و ایران را ملغاً اعلام کرد، ولی، در حقیقت، او را انگلیسی‌ها جلو انداخته بودند تا از منافع‌شان دفاع کند. سید ضیاءالدین، برای اغفال افکار عمومی، قریب ۲۰۰ نفر از اشخاص با نفوذ را بدون در نظر گرفتن تمایلات سیاسی آنان و، از آن جمله، اعضا دولت را توقیف نموده و از آنان غرامت زیاد خواست. در تاریخ ۲۵ فوریه سال ۱۹۲۱، فرمان شاه در باره انتصاب سید ضیاءالدین طباطبایی به سمت نخست وزیری صادر شد، و سید ضیاءالدین نیز اعلامیه بسیار تندی منتشر ساخت. این اعلامیه در تاریخ ایران غیر مترقبه است، زیرا برنامه‌یی که در این اعلامیه آمده است تغییر اساسی همه‌ی سیاست داخلی و خارجی ایران را مطرح می‌سازد. خطوط اصلی این برنامه از این قرارند: اعلام حق زحمت‌کشان بر فرآورده‌های نتیجه کارشان، واگذاری زمین‌های دولتی به دهقانان، برقراری قوانین عادلانه اجاره، اصلاح ادارات مالی و عدلیه، تشکیل ادارات شهرداری، تشکیل ارتش واحد ملی. در مورد سیاست خارجی، پی‌گیری در جهت به دست آوردن استقلال واقعی ایران، به عنوان یک کشور مستقل، رد قانون کاپیتولاسیون، تجدیدنظر در امتیازات، لغو قرارداد با انگلستان، برقراری روابط دوستانه با کشورهای هم‌جوار و به ویژه روسیه مطرح می‌گردید. اما، در اعلامیه تذکر داده می‌شد که برای تحقق بخشیدن به این اهداف، کشور باید دارای ارتشی باشد که بتواند دشمنان داخلی و خارجی را دفع کند. باید امنیت را مستقر ساخت و این کار فقط توسط ارتش میسر است که درست سازمان داده شده باشد. تشکیل ارتش مقدم بر همه چیز و همه چیز، قبل از همه، برای ارتش. در این قسمت از اعلامیه، می‌توان تمایل انگلیسی‌ها را به سازمان

دادن مبارزه علیه دشمنان داخلی، یعنی جنبش انقلابی - که یک تهدید دائمی برای تهران بود - به وسیله تشکیل یک ارتش به اصطلاح ملی به کمک مربیان انگلیسی ملاحظه کرد. بارز بودن این تمایل از آنجا نمایان است که، در هیچ جای دیگر اعلامیه صحبتی از نقش ارتش برای مبارزه با اشغال امپریالیستی و حفظ استقلال ایران به میان نمی آید. این اعلامیه، از طرف دیگر، تمام قراردادها و امتیازات را - که بیش تر مربوط به انگلیسی ها بود - با چنان سهولتی ملغا و یا لازم به تجدیدنظر اعلام می کرد، که اجباراً این سوءظن را پیش می آورد که باید کاسه یی زیر نیم کاسه باشد. ما، قبلاً دیدیم که هیچ دولتی، پیش از دولت سید ضیاءالدین قادر نبود زمان طولانی دوام پیدا کند. پر واضح بود که در این مساله سید ضیاءالدین از موافقت کامل انگلستان برخوردار است، و این نظرها بیش تر جنبه شعاری دارند و به خاطر اغفال افکار عمومی اعلام شده اند. سید ضیاءالدین، در حقیقت، آماده می شد، تا به طریق جدیدی، منافع انگلستان را تامین کند و از آن دفاع کند. برای پی بردن به این مطلب کافی است به مورد ذیل در اعلامیه مذکور نظر افکنیم: «من به صدای بلند الغای قرارداد با انگلستان را اعلام می کنم تا درباره ی سیاست ما جای شبهه یی باقی نماند. در جریان سال های اخیر و در دشوارترین دقایق تاریخ، انگلستان برای دفاع از ما دست مساعدت می داد و بدین مناسبت، نباید گذاشت که چنین صداقت و دوستی با انعقاد این قرارداد تباه شود». در آنچه آمد، کلمه یی درباره ی مبارزه علیه زورگویی انگلستان وجود ندارد و بل که، برعکس، اعلامیه از صداقت انگلستان نسبت به ایران صحبت کرده و ماهیت غارت گرانه ی سیاست استعماری انگلستان را در طول ۱۰ ساله ی اخیر ماست مالی می کند. در ضمن، اعلامیه مساله نزدیک شدن فوری به روسیه شوروی را نیز مطرح می ساخت.

همه ی عناصر سیاسی قاطع چپ، نسبت به نخست وزیر جدید موضع بسیار محتاطانه یی اتخاذ کردند. علت این امر به دلایل ذیل بود:

۱) چرخش صد و هشتاد درجه‌ی آنگلو فیل دو آتسه سابق برای نزدیکی با روسیه مشکوک به نظر می‌رسید و افراد بسیاری را وادار می‌کرد که نسبت به برنامه‌ی سیاسی سید ضیاء‌الدین نیز تردید کنند.

۲) عده‌ی زیادی نسبت به صداقت سید ضیاء‌الدین در اجرای اصلاحات اجتماعی که مطرح کرده بود تردید داشتند. حوادث بعدی، صحت این تردیدها را ثابت کرد. همه دانستند که سید ضیاء‌الدین را انگلیسی‌ها آورده‌اند و سر نخ همه کارهای او در دست آن‌ها است. اما، یک چیز کاملاً روشن بود، و آن این‌که، انگلستان مصمم شده است روش خود را تغییر دهد و دیگر، منحصرًا از ارتجاع مالکان - ملانماها پشتیبانی نکند. انگلیسی‌ها چون دیدند که سید ضیاء‌الدین کاملاً افشاء شده و هیچ کس به صداقت او باور ندارد، تصمیم گرفتند از همراه او - رضاخان - استفاده کنند. چنین به نظر می‌رسد، که رضاخان، دولت سید ضیاء‌الدین را پس از موافقت با انگلستان منحل کرد و به او امکان داد تا به بغداد فرار کند. پس از ۸ روز بی‌دولتی (همه مقام نخست وزیری را رد می‌کردند). شاه، قوام‌السلطنه - حاکم سابق مشهد - را معتقد ساخت که مقام نخست وزیری را قبول کند. قوام‌السلطنه - زمانی که حاکم خراسان بود - خود را به عنوان یک دوست فعال انگلستان نشان داده بود. قوام‌السلطنه، گویا، برای این که صحبتی در باره او نشود - از همان آغاز، ناسیونالیست‌های مشهور را به هم‌کاری دعوت کرد. رضاخان، که نقش اصلی را در این دولت داشت، عجالاً، فقط، مقام وزارت جنگ را دارا بود. زنده‌گی حرفه‌ی رضاخان از این جا آغاز شد.

رضاشاه پهلوی و «بهشت سرمایه‌داری» او

وقوع تغییر جهت در موضع مالکان و بورژوازی کمپرادور ایران و روی آوردن آنان به طرف انگلستان. اتحاد مخفیانه میان سفارت انگلیس در تهران و رضاخان. رضاخان عامل اجرای قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران. سرکوب جنبش‌های انقلابی. سلسله‌ی جدید و نقشه‌های امپریالیسم انگلستان. کشور پلیسی یا «بهشت سرمایه‌داری». مبارزه علیه فئودالیسم و یا تثبیت سلطنت نظامی و فاشیستی پهلوی.

رضاخان، به دستور انگلیسی‌ها، از این زمان، برای مبارزه با انقلاب مشغول تشکیل ارتش بود و به عنوان وزیر جنگ، تدریجاً، موقعیت خود را محکم می‌ساخت.

چنان که قبلاً دیدیم، تا پیش از رضاخان، در تمام ایران، جو بسیار متشنجی به وجود آمده بود. از دست دادن ماورای قفقاز توسط امپریالیسم انگلستان، برقراری حکومت شوروی در باکو، ظاهر شدن بحریه سرخ در سواحل ایران و عملیات انقلابی در همه‌ی مناطق شمالی ایران - وضع بسیار متشنجی را در داخل کشور به

وجود آورده بود. خطر دائمی عملیات انقلابی، تنفر بی حد خرده‌بورژوازی، کارگران و دهقانان از رژیم اشغال‌گر انگلیسی، وضعی را به وجود آورده بود که اشراف ایرانی، و از جمله، بورژوازی کمپرادور- که از سال ۱۹۱۹ روی آوردن‌اش به انگلستان یک واقعیت بود- نمی‌توانستند قرارداد انگلیس و ایران را تصویب کنند. قرارداد ۱۹۱۹، فقط سندی بود که تغییر جهت طبقه حاکم را نشان می‌داد. اجرای این قرارداد بسیار مشکل بود، زیرا انقلاب روسیه و عملیات مداوم انقلابی، وجود خود امپریالیسم انگلستان در شرق را تهدید می‌نمود.

اما، هم‌راه این واقعیات، تاکتیک انگلستان نیز تغییر می‌کند. انگلستان چون می‌دید اجرای مستقیم قرارداد ۱۹۱۹ عملی نیست، تصمیم گرفت، راه‌های دیگری را جست‌وجو کند. کودتای سید ضیاءالدین در آغاز سال ۱۹۲۱ در تهران، در حقیقت، نتیجه این تغییر سیاست انگلستان بود: ظاهر شدن سید ضیاءالدین- انگلوفیل معروف- به روی صحنه سیاسی، همه به ویژه، خرده‌بورژوازی را مضطرب ساخت و از آن‌جایی که موقعیت انقلابی در ایران، در این زمان، بسیار قوی، و تنفر نسبت به سیاست اشغال‌گرانه انگلستان هنوز بسیار شدید بود، بازار تهران نسبت به کودتا عکس‌العمل بسیار شدیدی نشان داد.

همه به این مطلب واقف نیستند که رضاخان به هم‌دستی سید ضیاءالدین مبتکر کودتایی بود که انگلستان آن را تهیه دیده بود. افراد بسیاری هنوز رضاخان را چهره‌یی جدا از سید ضیاءالدین می‌دانند، در حالی که، رضاخان به خوبی می‌دانست که هم‌رزم او مجری نقشه‌های انگلیس است. با وجود این که، بسیاری از رفقا- که در این اواخر در مطبوعات اظهار نظر کرده‌اند- به انگلیسی بودن سید ضیاءالدین معترف‌اند، رضاخان را فردی صادق و منزه که شدیداً "علیه انگلستان مبارزه می‌کند، می‌دانند. واقعیات تاریخی را نمی‌توان برای همیشه نفی کرد. مشکل است، بتوان پذیرفت که دو رهبر عمده‌ی کودتای سال ۱۹۲۱، جدا از هم عمل

می‌کرده‌اند و در ضمن، یکی از آنان عامل انگلیس، و دیگری ضد امپریالیسم انگلستان، یکی خائن، و دیگری رهبر ملی ایران بوده است. علارغم نظریات این رفقا، وقایع بعدی ثابت کرد که سیدضیاءالدین و رضاخان دو رویی از یک سکه‌اند. زمانی که سید ضیاءالدین کاملاً "رسوا شد، سفیر انگلیس رضاخان را برای ادامه سیاست سید ضیاءالدین برگزید. لیکن، واضح است که امپریالیست‌های انگلیسی - این جهان‌خواران کارکشته و سازمان‌دهنده گان کودتاها - به ساده‌گی به رضاخان اعتماد نمی‌کردند. آن‌ها به سید ضیاءالدین اعتماد داشتند، زیرا او امتحان خود را داده بود. انگلیسی‌ها، برای اعتماد کردن به رضاخان، شرایط بسیاری گذارده بودند. رضاخان، بسیار زود متوجه خواست‌های انگلستان شد و برای انجام نقشه‌های آنان اقدام نمود. رضاخان، قبل از هر چیز، به سرکوب جنبش‌های انقلابی گیلان، خراسان و آذربایجان پرداخت. او، برای این کار، نخست، رضایت و پشتیبانی انگلیسی‌ها را جلب نمود. امپریالیست‌های انگلیسی معتقد بودند که فقط بدین ترتیب است که می‌توان به نفوذ بلشویسم در ایران خاتمه داد. اما، جنبش انقلابی در تمام ایران از محبوبیت خاصی برخوردار بود. رضاخان، برای جلب بخشی از انقلابیون، می‌بایست موقتاً، نقاب جمهوری‌خواهی به چهره زده و در برابر شوروی دست به مانور بزند. این وضع، بسیاری از ساده‌لوحان را گمراه کرد، اگر چه بین گفتار و کردار رضاخان فاصله زیادی وجود داشت. او در حرف برای برقراری جمهوری، علیه سلسله قاجار مبارزه می‌کرد، ولی در عمل، هر جنبش انقلابی جمهوری‌خواهی را سرکوب می‌نمود. او در حرف نسبت به ا.ج.ش.س. اظهار دوستی می‌نمود، ولی در عمل طرف‌داران نزدیکی با اتحاد شوروی را سرکوب و به زندان می‌افکند. برخی به حرف‌های او باور می‌کردند و در مقالات و جزوه‌های خود به دیگران نیز اطمینان می‌دادند که رضاخان علیه امپریالیسم انگلستان مبارزه می‌کند. حتا در اواخر سال ۱۹۲۵، پس از این که رضاخان، نیروی خود را احساس

کرده و نقاب جمهوری‌خواهی را از چهره خود برداشت و با سرکوب همه‌ی سازمان‌های جمهوری‌خواه، از جمله اتحادیه‌ها، مرتجع‌ترین نمایندگان روحانی‌نمایان و اشرافیت زمین‌دار را توسط حکام خود به مجلس فرستاد و نامزدی خود را برای پادشاهی مطرح ساخت - حتا در این زمان هم، برخی از «متخصصین»^{۱۰} جدید امور ایران، در برابر نبوغ رضاخان به شعف آمده و در مقالات و سخن‌رانی‌های خود، کلمات لازم را در مدح این «قهرمان» مبارزه ضد امپریالیسم انگلستان نمی‌یافتند.

رضاخان - که در این فاصله - به سلطنت رسیده بود - چهره واقعی خود را آشکار ساخت. رضاشاه - که با انتخابات تقلبی مجلس و جلب عناصر آنگلو فیل به دولت، سلسله خود را بر پایه‌های «محکمی» استوار کرده بود - به سرکوب بی‌رحمانه مخالفین خود پرداخت. قیام‌های جدید در خراسان، گیلان و آذربایجان در سال ۱۹۲۶، به فجیح‌ترین وجهی سرکوب گردید. افراد بسیار زیادی، بدون محاکمه و بازپرسی تیرباران شدند. او به ویژه قیام‌کنندگان گیلان (اکتبر سال ۱۹۲۶) را شدیداً سرکوب نمود و بیست نفر را در انظار عمومی در رشت تیرباران کرد.

با این عملیات رضاخان، اعتماد کامل و بی‌قید و شرط ارتجاع و انگلیسی‌ها را جلب نمود. برنامه دولت‌های شاه جدید حاوی و مجری مفاد قرارداد ملغا شده ایران و انگلیس سال ۱۹۱۹ بود.

^{۱۰} - منظور سلطان‌زاده نویسنده‌گان مطبوعات شوروی که مدافع استالینسم و رضاخان بودند. مانند؛ ایراندوست (اوسترف)، م.س. ایوانوف، پاستوخوف معروف به ایرانسکی و روتشتاین معروف به میرزا، ایانفسکی، داویدسون، کینتسبرگ، کوتاکوف، خیفیس، لاوروف، خانم م.ن. ایوانوا در زمان حیات استالین و آقایی، علی‌اف، دوروشنکو و آریادژیان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۱۷۰ بودند. (بازنویس)

راه آهن ۱۶۰۰ کیلومتری هرمز- بندرگز- که خلیج فارس را از طریق تهران به دریای خزر وصل می‌نمود- و ساختن آن در ۲۴ فوریه سال ۱۹۲۷ به تصویب مجلس رسید، آغاز تحقق نقشه‌های بزرگ امپریالیسم انگلستان در ایران است که مایل بود راه آهن عراق را به‌هنگام مرتبط سازد.

تردیدی نیست که این اقدامات دارای ماهیت سوق‌الجیشی بوده و انگلستان در ازای دریافت امتیازات نفتی جدید در جنوب و شمال ایران به اجرای آن کمک می‌کند. بخشی از این امتیازات را انگلستان، هم‌اکنون دریافت کرده و بخشی را باید دریافت نماید. ما، درباره‌ی این مطلب بعداً^{۱۱} بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

تمام صحبت‌ها درباره‌ی مبارزه سلسله جدید با فئودالیسم و امپریالیسم، به علل ذکر شده، حداقل حرفی بی‌هوده است که فقط برای فریب خواننده به کار می‌رود. شاه حاضر، ابتدا^{۱۲} علیه فئودالیسم مبارزه نکرده است. او با فئودالیسم به مثابه یک سیستم اجتماعی- اقتصادی در نی‌افتاده، بل‌که، فقط با فئودال‌هایی به جنگ برخاسته است که از به رسمیت شناختن و تبعیت از حکومت مرکزی- پلیس و شخص او امتناع می‌ورزند.

ایرانسکی^{۱۱} در این باره می‌نویسد: «رضاخان، در مناطق تابع شده- که در آن‌جا معمولاً^{۱۲} مناصب مهم دولتی به مانند حاکم، به‌طور ارثی به خان‌های محلی تعلق می‌گرفت- شروع به گماشتن «عمال خود» از مرکز کرد و خان‌هایی که جان سالم بدر می‌بردند به افراد معمولی تبدیل می‌شدند. رضاخان، در همه آذربایجان و دیگر نواحی شمال و هم‌چنین در منطقه کرمانشاه- پس از مطیع ساختن ایلات- که در اتحاد ایلات گرد آمده بودند- به‌همین منوال رفتار کرد. رضاخان، سردار رشید رئیس این اتحاد و فئودال بزرگ را به تهران خواست و او را توقیف نمود. پس از

^{۱۱} - نام اصلی او پاستوخوف بود. مسئول امور خاورمیانه در وزارت امور خارجه شوروی بود.

بعدها سفیر در ایران شد. در دوران تصفیه‌ها مشمول «پاکسازی» شد.

توقیف سردار رشید، اتحاد ایلات که توسط او به وجود آمده بود از هم پاشید. سردار ماکو نیز که این مقام را به ارث برده بود و در منطقه آذربایجان برای خود «دربار» و قشون مستقل و حتا دارای سیاست مستقل خارجی بود (مقصود روابط او با ترک‌ها) در اکتبر سال ۱۹۲۳ توقیف شد.

در مناطقی که توسط رضاخان «حکومت مرکزی» مستقر می‌شد، شیوه‌ی دیر مانده فتودالی هم‌راه آنارشی و زورگویی‌اش، به ترتیب فوق‌الذکر از بین می‌رفت. در این مناطق، خیلی زود، بازده کار واریز مالیات به خزانه دولت، زیاد می‌شد و پیشه‌وری و تجارت و ابتکار صنعتی رونق پیدا می‌کرد».

ایرانسکی از این‌هم قدم فراتر می‌گذارد، اگر به حرف او گوش فرا دهیم چنین معلوم می‌شود که به‌وسیله‌ی اقدامات نظامی - سیاسی می‌توان در ایران بهشت سرمایه‌داری را ساخت، و آن وقت وضع «زنده‌گی طبیعی بورژوازی» خیلی سریع‌تر توسعه خواهد یافت.

ایرانسکی می‌نویسد: «در این باره باید از دو شرکت سهامی ایرانی که در دسامبر سال ۱۹۲۳ توسط تجار منطقه کرمانشاه تشکیل شده، یعنی «شرکت الکتریک» با ۵۰ هزار تومان سرمایه برای رساندن برق به کرمانشاه، و شرکت «قالی بافی» با ۱۰ هزار تومان سرمایه، برای تولید قالی - یاد کرد. اما راجع به دهقانان باید گفت، که در چنین مناطقی (مقصود مناطق تابع رضاخان. م) سطح زمین‌هایی که آن‌ها روی آن کار می‌کنند افزایش می‌یابد. هم‌راه با مطیع ساختن نواحی سرکش (گاه قبل و گاه بعد از متمرکز ساختن) الزاما" راه‌های تازه ساخته و یا راه‌های کهنه ترمیم می‌شود که این کار به نوبه‌ی خود، کنترل نظامی این نواحی و روابط تجارتی و فرهنگی میان مردم آن را آسان می‌سازد. به عنوان مثال، هم‌زمان با از بین بردن «استقلال» خان‌خانی ماکو، ترمیم راه ماکو - خوی آغاز گردید. در ضمن وظیفه رساندن مصالح ساختمانی و پرداخت حقوق پرسنل تکنیکی به عهده خان‌ها

گذارده شده بود. ترمیم این راه در سال ۱۹۲۳ خاتمه یافت و استفاده از این راه از پرداخت هرگونه عوارض آزاد شد. ترمیم راههایی که به اردبیل ختم می شد و سنگ فرش کردن خیابانهای شهر - که در ایران سابقه نداشت - فوراً پس از مطیع ساختن شاهسونها آغاز گردید.^{۱۲}

پر واضح است، که تشکیل دو شرکت کوچک، مطیع ساختن فئودالهای محلی، ساختمان و ترمیم راهها و سنگ فرش کردن خیابانهای اردبیل، با نقشه ارتجاع انگلیسی و شاهی، یعنی به وجود آوردن یک دولت نظامی و پلیسی منافات نداشت. برعکس، وجود راههای مناسب ارتباطی برای یک دولت متمرکز پلیسی حیاتی است. سرکوبی سریع قیامهای انقلابی، و نقل و انتقال سریع قوای سرکوب کننده از یک نقطه کشور به نقطه دیگری، بدون وجود راههای مناسب امکان پذیر نیست. آیا فهم این مسائل، تا این اندازه برای ایرانیان مشکل است؟

برخی از مولفین اقدامات متمرکزکننده رضاخان را به درجهی قهرمانی رسانده اند. **گورکویاژین** در این باره می نویسد: «مطیع ساختن عربستان [خوزستان م.] پیروزی بزرگی برای بورژوازی مترقی ایران است که او را بدین ترتیب - تا اندازه زیادی - به هدف خود یعنی تبدیل ایران به یک کشور متمرکز بورژوازی نوع غرب نزدیک می سازد».^{۱۳}

همه‌ی این شادی‌ها بی‌زمینه است. «بورژوازی ایران»، و خصوصاً «بورژوازی «مترقی» ایران، هیچ پیروزی‌یی که به خاطر آن جشن بگیرد به دست نیاورده است. اگر این گفته‌ها را کنار گذاریم، واقعیت از این قرار است: شیخ محمدره، ۱۵ سال به دولت ایران مالیات نمی‌پرداخت. میلیسپو، مشاور مالی آمریکایی، پرداخت کل مالیات را از او مطالبه می‌کند، شیخ لجاجت کرده و از پرداخت مالیات امتناع

۱۲ - نگاه کنید به کتاب «ایران در مبارزه برای استقلال» ص ۱۳۵ - ۱۳۶

۱۳ - مراجعه شود به کتاب گورکویاژین «تاریخ ایران» ص ۶۶

می‌ورزد. همان‌طور که در ایران مرسوم است، او این مطلب را بهانه کرده و ظاهراً" برای دفاع از مشروطه علیه رضاخان اقدام می‌کند. او برای ترساندن رضاخان، شاه سابق را که در اروپا است، برای هم‌کاری دعوت کرده و از مجتهدین عراق تقاضای فتوا علیه رضاخان می‌کند. بعید نیست، که انگلیسی‌ها هم به او تا اندازه‌یی کمک می‌کردند. لیکن این کمک انگلیسی‌ها به این منظور بود که رضاخان و به خصوص دستیارانش، باقی‌مانده‌ی افکار جمهوری‌خواهی را از سر دور کنند. چنین به نظر می‌رسد که وقتی رضاخان به جنگ شیخ خزعل می‌رفت، دیگر درباره‌ی نقشه‌های آتی خود با سفیر انگلستان کنار آمده بود. بی‌جهت نیست که کنسول انگلیس در بوشهر، فوراً" به عنوان واسطه در این ماجرا دخالت می‌کند. مبارزه، با بردن خزعل به تهران خاتمه می‌یابد. پس از این «مبارزه» علیه شیخ خزعل فتودال، او در جشن‌های تاجگذاری شرکت، و در ازای این کار، رضاخان پادشاه، او را به عنوان «نماینده مردم» وارد مجلس می‌سازد. چنین است ماجرای پیروزی «بورژوازی مرفقی ایران» بر فتودالیسم. بنابراین در حالی که رابطه دوستی روز به روز نزدیک‌تر استعمارگران انگلیسی با پادشاه جدید کاملاً" مشهود است، هنوز از «بهشت سرمایه‌داری» رضاشاه پهلوی و پیروزی بورژوازی مرفقی ایران، اثری نیست.

پایه‌های اجتماعی - اقتصادی سلطنت رضاشاه

فعالیت رضاخان در جهت متمرکز کردن ایران. به وجود آوردن دولت مرکزی پلیسی در جهت تامین منافع سرمایه انگلیسی. رضاخان به عنوان بزرگ‌ترین مالک ایران. رضاخان به عنوان «قهرمان ملی». نقش سرمایه تجاری-ربایی در ایران. اشراف زمین‌دار، روحانی‌نمایان، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم انگلیس - تکیه‌گاه تاج و تخت. رضاشاه و ارتش او. ارتش به مثابه وسیله مبارزه علیه بلشویک‌های داخلی. پروژه تغییر سازمان ارتش. زد و بند رضاشاه پهلوی با روحانی‌نمایان.

همه طرف‌داران رضاشاه معتقدند، او کسی است که ایران را وحدت بخشیده و علیه فئوال‌ها جنگیده و نظم را در کشور برقرار ساخته است. آن‌ها، این واقعیت را فراموش می‌کنند که رضاخان بیش‌تر از فتودال‌ها با انقلاب جنگیده است. امپریالیسم انگلستان او را برای «برقراری صلح و آرامش» در کشور فراخوانده بود،

کشوری که در هم‌جواری هند قرار گرفته و در آن سال‌ها توفان انقلاب برپا بود. او نیز در واقع، این وظیفه را به خوبی انجام داد.

روشن است که سرمایه خارجی به کشوری که در آن «صلح و آرامش» برقرار نیست روی نمی‌آورد. تاریخ مستعمره کردن همه‌ی کشورها نشان می‌دهد که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، فقط در مناطقی سرمایه‌گذاری می‌کنند که بنا به گفته آنان «امنیت اجتماعی» یعنی، در حقیقت، امنیت غارت بومیان توسط سرمایه‌داران خارجی - موجود باشد. رضاخان، می‌بایست یک چنین «صلح و آرامش» را مستقر ساخته و سرمایه‌داران انگلستان را که مایل به سرمایه‌گذاری‌های جدید بودند - مطمئن سازد. «در کشور شاهنشاهی» برای برقراری «صلح و آرامش» راه دیگری جز تمرکز قدرت، یعنی ایجاد یک دولت مرکزی پلیسی وجود نداشت. او تمام کسانی را که مخالف یک چنین تمرکزی بودند وحشیانه و بدون ترحم، سرکوب می‌کرد. تا زمانی که، فتودال احساس وفاداری خود را ابراز نمی‌داشت، این سرکوب ادامه پیدا می‌کرد. ولی کافی بود فتودال وفاداری خود را اعلام کند تا دیگر دلیلی برای نارضایتی او باقی نماند. بنابراین، جنگ به خاطر متمرکز ساختن دستگاه دولتی، جنگ علیه فتودالیسم در راه ریشه‌کن ساختن اشکال کهنه اقتصاد نبود. این جنگ، برعکس، به خاطر به وجود آوردن دستگاه متمرکز، دولت پلیسی و برقراری چنان «صلح و آرامشی» بود که به اصطلاح «امنیت عمومی» را استوار و خطر سرخ را مرتفع سازد. این مبارزه علیه فتودالیسم نبود، بل که، درست آن چیزی بود که امپریالیسم انگلستان می‌خواست. در حقیقت نیز، این تمرکز، بعدها کار انگلیسی‌ها را بسیار آسان ساخت. انگلستان در مناطق جنوبی ایران سرمایه‌گذاری‌های کلان کرده و مایل بود در مناطق شمالی ایران نیز سرمایه‌گذاری کند. لیکن در شمال، از این سرمایه‌ها به‌اندازه‌ی کافی حمایت نمی‌شد و دولت قادر نبود از اموال انگلیسی دفاع کند. در ضمن، خطر مداوم

جنبش‌های انقلابی و اقدامات ضد انگلیسی‌قبایل، موقعیت بسیار دشواری را برای استثمار بی‌دردسر ایران به وجود می‌آورد. برای انجام چنین کاری، انگلستان می‌بایست در ایران ارتش نگاه دارد، که این کار مقرون به صرفه نبود. در چنین شرایطی، آیا چیزی بهتر از وجود یک دولت متمرکز پلیسی که بدون ایجاد هزینه برای انگلیسی‌ها، «صلح و آرامش» را در کشور تامین کند ممکن بود؟

رضاخان هنگامی که حس کرد موقعیت‌اش به اندازه کافی مستحکم شده است، نقاب جمهوری‌خواهی را از چهره خویش برداشت و جنگ علیه آزادی‌خواهان را شروع کرد. او بسیاری از رفقای ما را به زندان انداخته، انقلابیون را بدون بازپرسی و محاکمه تیرباران می‌کند و در عین حال موقعیت شخص خویش را تثبیت و تدریجاً به بزرگ‌ترین مالک ایران تبدیل می‌گردد. ایراندوست^{۱۴} در این باره می‌نویسد: «خود رضاخان، در طول این زمان، مالک بزرگی شده است. او، در مازندران، زادگاه خود (او از یک خانواده خرده مالک خدمت‌گزار دربار بود)، از سال ۱۹۲۳ شروع به خرید املاک کرد. رضاشاه در آنجا، ملک عین‌الدوله در منطقه ساری را به قیمت ۱۰۰ هزار تومان و ملک نصرالدین میرزا، واقع در نزدیکی بارفروش را به قیمت ۹۵ هزار تومان خرید (لازم به گفتن نیست که قیمت واقعی این املاک ده‌ها برابر قیمتی است که رضاخان الثفات کرد). او بعدها قطعات بسیار دیگری و از جمله، املاک کلهر واقع در نواحی کرمانشاه را نیز خرید. پادشاه جدید ایران - بیش از اسلاف‌اش - مطابق با زمان رفتار می‌کند. او در موسسات امتیازی و بانک‌ها سهام‌دار است. در املاک او در مازندران نفت جست‌وجو

^{۱۴} - نام اصلی او اوستروف بود. او از دیپلمات‌های جوان شوروی بود که زمانی با سلطان‌زاده نیز هم‌کاری داشت. اما به زودی پس از کنار زدن جناح چپ حزب کمونیست ایران اوستروف به «متخصص» مهم ایران بدل شد، دشمنی‌های او با جناح چپ حزب در مقالات زیادی منعکس است. (ویراستار)

می‌کنند. رضاشاه در اطراف تهران زمین‌هایی را که دارای مواد معدنی می‌باشند خریده تا از آن‌ها بهره‌برداری کند. در املاک او ساختمان استراحت‌گاه، هتل‌ها هم‌راه مراکز حمام آب معدنی و سالن‌های استراحت آغاز می‌شود.» واضح است که رضاشاه، پس از چنین «تغییر جهتی»، فقط میان اشرافیت ارضی و قشر فوقانی روحانیت (مقصود روحانی‌نمایی هستند که با رضاشاه ساخته بودند.) تکیه‌گاه و جست‌وجو و پیدا می‌کند. او برای این که قدرت‌اش دارای پایه‌یی باشد، انتخابات مجلس را انجام داده و مرتجع‌ترین عناصری را که هم او و هم امپریالیست‌های انگلیسی به آنان محتاج بودند به مجلس می‌برد. بورژوازی کمپرادور هم به این جمع پیوست، و همه آن‌ها باهم تکیه‌گاه مطمئن واحدی برای امپریالیست‌های خارجی تشکیل می‌دهند.

اما همه‌ی این واقعیات مانع آن نمی‌شود که برخی از رفقا در جزوه‌ها و مقالات خود، از این «قهرمان» انقلاب ملی، تحسین و تمجید نکنند. به عنوان مثال، میرزا، یکی از مدافعین رضاخان، در مجموعه‌یی به نام «مسایل ایران معاصر» چنین می‌نویسد: «در این‌جا عامل دیگری نیز دخیل است و آن شخصیت رضاخان می‌باشد. در نظر اول پیدایش و ارتقاء این انسان قدرت‌مند و نابغه ممکن است تصادفی به نظر آید. او که یک دهقان‌زاده‌ی ساده و دارای آموزش بسیار کم بود، و زمان زیادی در درجات پایین در بریگاد قزاق ایران خدمت می‌کرد، از میان انبوه افسران معمولی و گمنام که انگلیسی‌ها به آنان توجه نداشتند برخاست. این واقعیت که او توانست، علاوه بر حفظ موقعیت خود ارتقاء نیز یابد - فقط دلیل بر استعداد و نیروی اراده خارق‌العاده اوست. رضاخان یک پدیده‌ی مشخص و مشروع تاریخی است. زیرا ارتقاء او تنها مدیون استعداد و خود خواهی‌اش نیست، بل که، مدیون اعتماد مردم - که او را به‌طور غریزی خالق تاریخ‌شان می‌دانستند - نیز هست. افتخار ارتقاء رضاشاه هم به او و هم به مردم ایران تعلق دارد.»^{۱۵}

۱۵ - مراجعه شود به «مسایل ایران معاصر» چاپ ۱۹۲۷ - صص ۸۹ - ۹۰

میرزا از کدام مردم سخن می‌گوید؟ پس از آن چه گفته شد، واضح است مردمی که نویسنده از آنان صحبت می‌کند، کسی جزء طبقه اشرافیت ارضی نمی‌تواند باشد. زیرا مردم حقیقی اسلحه به دست علیه رضاخان مبارزه می‌کردند. همان‌طور که بعداً خواهیم دید، این مردم هیچگاه، رضاخان را قهرمان خود نمی‌دانستند. اما مردمی که میرزا درباره‌ی آنان می‌نویسد، واقعا "هم رضاخان را جلو انداختند و از او چون مردمک چشم حفاظت می‌کنند. زیرا او نظام آنان را که دیر یا زود برای همیشه فرو خواهد ریخت - از مرگ نجات داد.

اما مساله فقط در این نیست. در دفاع از این «قهرمان ملی» تئوری‌های جالب بسیار ظهور کرده است، تا از سقوط این سپر «مردم» ایران جلوگیری شود. همان‌طور که معمول است، برای حفظ این «قهرمان» حقانیت تئوریک نیز ساخته می‌شود. البته، برای یک چنین امر خیری، تئوریسین‌ها نیز پیدا شده‌اند. ایراندوست، چندی پیش تئوری ویژه خود را درباره‌ی فئودالیسم به وجود آورد. او می‌نویسد: «من قبلاً» درباره‌ی تغییر سلسله در ایران، به مثابه بحران سازمان فئودالی رژیم قاجار - که با شرایط اقتصادی جدید وفق نداشت - و روی کار آمدن زمین‌داران تاجر و تجار، یعنی سرمایه تجاری نظر خود را بیان داشته‌ام. من خاطر نشان ساختم که سلب قدرت از جناح راست رژیم فئودالی (مالکیت خانی و روحانیون متکی به زمین‌های وقف) و منزوی کردن قشرهای رادیکال دموکرات محتوای این کودتا را تشکیل می‌دهد. کشیدن خط فاصل میان زمین‌داری تجاری و زمین‌داری فئودالی، دقیقاً، ویژه‌گی رژیم پهلوی را تشکیل می‌دهد». مارکسیست واقعی این را یک اصل می‌داند که حوادث اجتماعی را باید از دیدگاه طبقاتی مورد بررسی قرار داد. در تحلیل نهایی چه‌گونه تفاوتی میان زمین‌داری تجاری و فئودالی موجود است؟ هر دوی این زمین‌داران - چنان که من از اول خاطر نشان کردم - به مناسبت وارد شدن در اقتصاد کالایی - پولی به فروشنده‌گان مواد اولیه در بازارهای خارجی

تبدیل شده‌اند. تازه اگر تفاوتی هم میان زمین‌داری تجاری و فئودالی باشد، این تفاوت به نفع کسانی نیست که مایل‌اند مترقی بودن زمین‌داری تجاری را ثابت کنند. ما قبلاً، یادآور شدیم که بورژوازی کمپرادور- که نقش واسطه بین تولیدکننده خارجی و مصرف‌کننده داخلی را ایفاء می‌کند- در ایران دارای نفوذ بسیار بوده و هست، و مالک زمین‌های بزرگی نیز می‌باشد. این موقعیت، برای بورژوازی کمپرادور سود کلانی در بر دارد. می‌توان ده‌ها شرکت را نام برد که به خاطر واسطه بودن، در عرض مدت کوتاهی ثروت بزرگی انباشته‌اند. در عین این‌که، بسیار مشکل است چند شرکت تجارتی را نام برد، که فقط از راه فروش محصولات کشور در بازار داخلی، سرمایه‌ی بزرگی انباشته باشند. اگر یک چنین سرمایه‌هایی هم موجود باشد، فقط سرمایه‌ی ربایی است و نه تجاری. رباخوار و تاجر، هم آن‌طور که **مارکس** می‌گوید، دوقلوهای هستند و گاهی این دو شخصیت در یک نفر جمع می‌شود.

انباشت سرمایه از طریق رباخواری، در اوضاع ایران که ربح سالانه بین ۲۴ تا ۴۸٪ نوسان می‌کند، کار مشکلی نیست. ولی به نظر ما بسیار مشکل است که از طریق تجارت با کالاهای تولیدی داخلی- در حالی که بازار داخلی به مفهوم سرمایه‌داری آن هنوز موجود نیست- بتوان، چنان سرمایه‌ی انباشت که با آن ده خرید، در هر صورت چنین پدیده‌ی نمونه‌گویی نیست.

بنابراین، انباشت سرمایه‌ی که در کشاورزی به وقوع می‌پیوندد، انباشت سرمایه ربایی و یا درست‌تر بگوییم انباشت سرمایه تجاری- ربایی است. حال این پرسش پیش می‌آید که آیا در اوضاع ایران، سرمایه ربایی می‌تواند نقش مترقی و انقلابی را- که در تمام کشورهای غربی داشته است- ایفاء کند؟ ما معتقدیم که نه. **مارکس** در این باره چنین توضیح می‌دهد. او می‌نویسد «در تمام شیوه‌های تولیدی ما قبل سرمایه‌داری، نقش انقلابی رباخوار، فقط در حدودی است که او اشکال

مالکیت را مضمحل و از بین می‌برد. اشکالی که نظام سیاسی کشور بر پایه و باز تولید دائمی و بدون تغییر شکل آن قرار دارد. در اشکال تولید آسیایی، رباخواری می‌تواند تا مدت مدیدی ادامه یابد و هیچ چیزی جز رکود اقتصادی و فساد سیاسی را باعث نگردد. در آن زمان و مکان که شرایط دیگر شیوه تولید سرمایه‌داری موجودند، رباخواری یکی از عناصری است که شیوه تولید سرمایه‌داری را با ورشکست ساختن فئودال‌ها و تولیدکنندگان کوچک از یک طرف، و متمرکز ساختن وسایل کار و تبدیل آن به سرمایه، از طرف دیگر - به وجود می‌آورد.^{۱۶}

بنابراین، سخن گفتن از نقش مترقی زمین‌داری تجاری در یک کشور نمونه مشرق - مانند ایران - به شکلی که بعضی از «متخصصین» شرق‌شناسی مطرح می‌کنند، حداقل، اشتباه است. روش‌های عملکرد سرمایه ربایی در ایران، تقریباً همان است که در رم و یونان قدیم وجود داشت، جایی که انتقال مالکیت زمین به رباخواران پدیده‌ی عادی بود. و سرانجام، خود ایراندوست نیز اذعان دارد که اصولاً "زمین‌داری تجاری چیزی را تغییر نداده و روش استثمار فئودالی دهقانان را ادامه می‌دهد. اگر چنین است، پس حد فاصل، جناح راست و چپ فئودالیسم دیگر چیست؟ در هر حال ماهیت طبقاتی به جای خود باقی است. برای دهقان جناح چپ و یا راست بودن فئودالی که همواره به گرده‌ی او نشسته و استثمارش می‌کند، چه فرقی می‌کند؟ من معتقدم که همه‌ی این تئوری‌ها فقط به خاطر توجیه این «قهرمان» ملی ساخته شده است. فقط و فقط، در صورتی که کودتای رضاخان یک دگرگونی واقعی به وجود می‌آورد و قشرهای بسیاری از مردم را به حرکت در می‌آورد، آن را می‌شد مترقی دانست. **مارکس** در این باره، در جلد اول سرمایه می‌نویسد که در تاریخ انباشت اولیه سرمایه، انقلاباتی که به مثابه اهرم ارتقاء طبقه در حال پیدایش سرمایه‌داران عمل می‌کرد، دارای اهمیت بسیار بوده است. ولی آن

^{۱۶} - سرمایه، جلد سوم، قسمت دوم، ص ۱۳۴، چاپ ۱۹۲۹ به زبان روسی

لحظاتی اهمیت ویژه داشتند که در آن توده‌ی عظیم مردم، دفعتاً" و به زور از ابزار تولید خویش جدا، و به عنوان پرولترهای آزاد (چون پرنده گان) به بازار کار ریخته می شدند.^{۱۷}»

من قبلاً" به این مساله که در ایران سرمایه‌های انباشته شده بسیار کم‌اند اشاره کرده‌ام. اما علت آن چیست؟ ترازنامه تجارتي ایران، از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۲۰، یعنی برای مدت بیست سال - منفی و بدهکاری ایران ۵۰۰ میلیون روبل بود. بنابراین، بدهکاری متوسط سالانه‌ی ایران در عرض این مدت ۲۵ میلیون روبل بوده است. بخشی از این کسری به وسیله‌ی صدور زیاد نیروی کار جبران می‌گشت. کاملاً" واضح است، که با چنین وضعی، امکان نداشت که شرایط انباشت سرمایه و توسعه صنایع در ایران به وجود آید، به طوری که بتواند پایه انکشاف اقتصادی آتی ایران گردد. بنابراین، کودتای رضاخانی، هیچ وجه مشترکی با انکشاف سرمایه‌داری در ایران نداشته است. برعکس کودتای رضاخان، به طور عینی، ارتجاع و اشرافیت زمین‌دار را از مرگ کامل نجات داد، زیرا تمام این سیستم، در زمان سلسله قاجار، به مرحله‌ی رسیده بود که با کوچک‌ترین فشار توده‌های مردم در هم می‌ریخت. انگلستان بیش از همه، از این مساله واهمه داشت. این سیستم نقطه اتکایی برای بسط خود نداشت، چون شاهان سلسله قاجار - همان‌طور که همه می‌دانند - به مسافرت و خوش‌گذرانی در نقاط معروف محله مون مارت پاریس علاقه بیش‌تری داشتند، تا به پرداختن به مسائل کشوری. به این مناسبت، آنان لیاقت دفاع از منافع اشرافیت زمین‌دار را نداشتند. بدین ترتیب، اشرافیت زمین‌دار، روحانیت مرتجع و بورژوازی کمپرادور، یعنی همان طبقاتی که در طول ده‌ها سال امپریالیسم به آن‌ها متکی بود، تکیه‌گاه عمده سلسله‌ی قاجار و هم چنین سلسله پهلوی می‌باشند.

۱۷ - سرمایه جلد ۱ چاپ روسی ص ۶۶۷

به همین مناسبت، تعجب آور نیست که سلطنت جدید محمل توسعه‌ی نفوذ انگلستان در ایران و معجری اصلی آن است. بی‌جهت نیست که سفارت انگلستان - با تایید کامل شاه - دولت تهران را فقط از اشخاصی تشکیل می‌دهد که از جان و دل در خدمت زمام‌داران لندن هستند. برای این که این مساله زیاد به چشم نخورد، آن‌ها، گاهی افرادی از «پدران ملت» را مانند مستوفی‌الممالک (این لیبرال سست و بی‌پرنسیب که حرف زدن از لیبرالیسم را به عمل ترجیح می‌دهد) وارد هیات دولت می‌کنند.

اما درباره‌ی پایه سوم قدرت رضاشاه، یعنی ارتش. ما درباره‌ی این ارتش خیلی چیزها شنیده‌ایم. این که، رضاشاه ارتش «ملی» را به وجود آورده، حقیقتی است. لیکن او این ارتش را به وجود آورد چون خواست انگلیسی‌ها و مالکین چنین بود. من قبلاً، یکی از مواد قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران را - که در آن انگلستان مساله ارتش را برای حفظ نظم در مملکت، به عنوان یکی از شروط قرارداد مطرح ساخته بود و به همین علت حاضر بود آن را مجهز و مسلح کند - نقل کردم. اعلامیه سید ضیاء‌الدین نیز درست در همین جهت بود. رضاخان، حقیقتاً این خواست عمده انگلیسی‌ها را به خوبی انجام داد. لیکن، بانی و «قهرمان» ارتش ایران اعتماد زیادی نسبت به ارتش خود ندارد. او در سال ۱۹۲۶ - قبل از مسافرت‌اش به خراسان - در جلسه‌ی افسران در تهران چنین گفت: «همه افسران ما این مطلب را درک نکرده‌اند که در دنیای امروز بین دو نیرو، یعنی بلشویک‌ها و کشورهای دیگر مبارزه سختی درگیر است. افسران ما که این موضوع را درک نمی‌کنند، اغلب به دشمنان ما، یعنی بلشویک‌ها می‌پیوندند. نصف سربازان ما بلشویک‌اند. برای مطیع نگه‌داشتن سربازان باید کادر افسری ورزیده‌ی داشته باشیم و برای تعلیم آنان باید مدرسه‌ی نظام را به وجود آورد. افسران، باید بدانند «در دنیا چه می‌گذرد». رضاشاه، خیلی بهتر از تئوریسین‌های مدافع‌اش، این مساله را درک

می‌کند که فقط به افسران می‌توان متکی بود، که در ارتش او همه چیز رو به راه نیست و سربازان او همان دهقانانی هستند که بی‌رحمانه توسط سیستم کشوری او استثمار می‌شوند. او همه‌ی این مطلب را می‌داند. با گذشت زمان، همان‌طور که او مایل بود، سلک افسران به تنها تکیه‌گاه او مبدل گردید. اما اخیراً^{۱۸} او از کادر افسری هم راضی نیست. او به وسایل مختلف، زمینه را برای آوردن تعلیم‌دهنده‌گان انگلیسی آماده می‌کند.

ولی یک چیز مسلم است: این ارتش برای مبارزه با امپریالیسم به وجود نیامده است. این ارتش، برای مبارزه با بلشویک‌های داخلی و خارجی درست شده است. این مطلب نیز برای همه روشن نیست.

ایرانسکی به وضوح می‌نویسد: «همه اقدامات رژیم رضاشاه مستقیماً بر علیه امپریالیسم و یا در جهت تشدید مقاومت ایران در برابر نیروهای خارجی_ که استقلال ایران را به خطر می‌انداخته‌اند- بوده است»^{۱۸}. حداقل چیزی که می‌توان درباره چنین عقیده‌یی گفت، این است که این حرف توخالی‌یی بیش نیست. رضاشاه، اعلام می‌کند که دشمن بلشویک‌ها هستند. ولی عده‌یی معتقدند که او ارتش را علیه انگلیسی‌ها سازمان می‌دهد. چه‌گونه بعضی چنین عقیده‌یی دارند. برای ما قابل فهم نیست.

من متذکر شدم که رضاشاه هیچ‌گاه در فکر مبارزه با انگلیسی‌ها نبوده و هیچ وقت چنین فکری از خاطر او عبور نکرده است. فقط «تئوریسین»های ما هستند که این مطالب را به او نسبت می‌دهند. اما، خود او نه مایل به مبارزه با انگلیسی‌ها است و نه هیچ‌گاه چنین کاری را خواهد کرد. ایرانسکی در تئوری خود از این جلوتر می‌رود، او می‌نویسد: «سرمایه‌داران خارجی می‌توانند به فتودال‌ها متکی باشند و هر نوع مبارزه‌یی علیه انقلاب که به کمک امپریالیسم خارجی انجام می‌گیرد،

۱۸ - مسائل ایران معاصر ص ۶۹-۶۸

فئودال‌ها را به قدرت می‌رساند». از گفته ایرانی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر رضاشاه به کمک انگلستان علیه انقلاب مبارزه کند، فئودال‌ها به قدرت خواهند رسید. اما مبارزه رضاشاه علیه انقلاب با کمک امپریالیسم یک واقعیت روشن است. مگر این نیست که خواست امپریالیست‌های انگلیسی در تشکیل ارتش ملی فقط و بخصوص به خاطر مبارزه علیه انقلاب و بلشویک‌ها بود؟ رضاشاه که با بی‌رحمی بی‌سابقه‌ی هر جنبش انقلابی را سرکوب می‌کند، می‌تواند نسبت به طرف‌داری انگلستان و در موقع لازم، به کمک انگلستان از خود تردیدی ننماید. پس، بنا به منطقی ایرانی فئودالیسم هنوز در ایران موجود است، زیرا همان‌طور که خود او می‌گوید، انگلستان فقط می‌تواند به فئودالیسم متکی باشد. در این مورد ما هم با او کاملاً موافقیم. یا فئودالیسم، قبل از رضاخان نیز نبود و یا فئودالیسم قبلاً وجود داشت و حالا هم هست، زیرا رضاشاه تغییر اساسی به وجود نیاورده و در فکر به وجود آوردن آن هم نیست.

آنچه تعجب‌آور است، این است که در اتحاد شوروی مدح و ثنای این «قهرمان ملی» را بگویند. در حالی که، این «قهرمان» تقریباً در بست در دست ارتجاع است. بدون شک، می‌توان گفت که سیاست رضاخان در طول مدت کاری‌اش، به‌طور عمده، در جهت منافع انگلستان بوده است. مبارزه بر علیه انقلاب، تشکیل ارتش برای حفظ نظم در کشور، واگذاری امتیازات جدید به انگلیسی‌ها، ساختمان راه‌آهن سرتاسری ایران، تاسیس پایگاه‌های هوایی، کشیدن راه‌های شوسه که ایران را به عراق و هند وصل می‌کند - همه‌ی این‌ها چیزی جز اجرای نقشه‌های عظیم امپریالیست‌های انگلیسی نیست.

ارتجاع انگلیسی و رضاشاهی که توسط ارتش حرفه‌یی «آرامش» کشور را تأمین و بلشویسم را «ریشه‌کن» کرده، حالا دیگر به کمک این ارتش چندان احتیاجی ندارد. حالا که تاج و تخت شاهنشاهی به دست آمده، پهلوی مایل به

حفظ ارتش حرفه‌یی - که او به موقع خود تحت شعار مبارزه با سلسله قاجار و استقرار جمهوری تشکیل داده بود - نیست. دولت متمرکز پلیسی به حافظ مطمئن احتیاج دارد، ارتش متشکل از افراد حرفه‌یی (به‌طور عمده از دهقانان) نمی‌تواند تکیه‌گاه سلطنتی باشد که بر پایه فتودالیسم قرار دارد. به این مناسبت، سلسله پهلوی، با استقرار خدمت وظیفه اجباری و برکناری عناصر «ناباب» از ارتش، در آن تجدید نظام می‌کند. به موازات این کار، پلیس نیز تقویت می‌گردد. قیام‌های اخیر قسمت‌های ارتشی در خراسان، تبریز، سلماس و دیگر نواحی، سلطنت پهلوی را معتقد ساخت که باید تکیه‌گاه جدید و مطمئن‌تری را جست‌وجو کند. چنین به نظر می‌رسد که او پلیس را چنین تکیه‌گاهی می‌داند و به خصوص به پلیس مخفی توجه بسیار مبذول می‌دارد. البته، انگلیسی‌ها نیز او را در این راه سوق می‌دهند. انگلستان سال‌ها است که برای انتصاب تعلیم‌دهنده‌گان انگلیسی در ارتش ایران تلاش می‌کند. درست، موقعی که آنان موافقت رضاشاه را در این مورد جلب کرده بودند، قیام‌های اخیر - که یکی از شعارهایش مخالفت با استخدام تعلیم‌دهنده‌گان انگلیسی بود - به وقوع پیوست. بسیاری از افسران ایرانی نیز از این شعار پشتیبانی می‌کردند. دولت «شاه شاهان» با استخدام تعلیم‌دهنده‌گان انگلیسی مخالفت کرده و از گام نهادن در این راه خطرناک خودداری کرد. انگلستان نیز - که بنا به وصیت لرد کرزون، برای مبارزه با بلشویسم به ایرانی قوی محتاج بود - طرف‌دار تجدید سازمان ارتش بود. چنین تجدید سازمانی، نه تنها در جهت منافع انگلیسی‌ها است؛ بل که، برای تحکیم سلطنت جدید نیز لازم است. در ارتش حرفه‌یی، کارگران و دهقانان گرسنه و بیکار وارد می‌شوند که به تجربه ثابت شده برای سلطنت جدید حافظین بسیار بدی می‌باشند. اما، خدمت نظام اجباری، سربازان مطمئن‌تری را از میان طبقات مرفه به ارتش جلب می‌کند. در ضمن، آنچه را که نمی‌توان توسط ارتش انجام داد، می‌توان با تجدید نظام پلیس بدست آورد. چه بسا، تعلیم‌دهنده‌گان انگلیسی نیز، بعد از چندی، بتوانند در راس ارتش قرار گیرند.

اما، رضاشاه، در عملی کردن تجدید نظام در ارتش و مستقر ساختن نظام وظیفه اجباری با اشکالاتی روبرو شد. در همه جا، جنبش‌ها علیه او، آغاز گردید. کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و همه زحمت‌کشان متوجه شدند که این عمل رضاشاه بار سنگین به دوش آن‌ها خواهد گذاشت: آن‌ها نه تنها می‌بایست فرزندان خود را به خدمت نظام بفرستند، بل که، می‌بایست مخارج این ارتش را نیز متحمل می‌شدند. روحانی‌نمایان - مانند همیشه - برای گرفتن امتیاز از دولت به نفع خود، به این جنبش نزدیک شدند. نماینده گان روحانی‌نمایان مناطق مختلف ایران، در اکتبر سال ۱۹۲۷ در شهر مقدس قم گرد آمدند و به عنوان اعتراض بست نشستند.^{۱۹}

^{۱۹} - این سیاست فقط در شهر رشت - که در آن هنوز سنت‌های انقلابی گذشته نزدیک زنده است، عقیم ماند. در ۱۱ دسامبر ۱۹۲۷، یعنی در روزی که مشمولین می‌بایست خود را معرفی کنند، مردم قیام کردند. در آستانه این روز، مردم در بازار، به طور آشکار، نارضایی خود را از سربازگیری و شاه که مسئول آن بود ابراز کرده اعلامیه‌های مربوط به احضار مشمولین را پاره می‌کردند و غیره. در تاریخ ۱۲ دسامبر انبوه مردان و زنان خشمگین که به چوب مسلح شده بودند، بازار را بسته پس از تجمع در میدان نزدیک شهرداری، به طرف نظمیة رفته تمام شیشه‌های ساختمان آن و شهرداری را شکستند.

انبوه مردم به این قناعت نکرده و به زدن آژان‌ها و افسران نگهبان آغاز کردند. انبوه مردم، در سبزه میدان، واقع در مرکز شهر، محلی را که برای کمیسیون ارتش در نظر گرفته شده بود خراب کردند و زنان به سربازان حمله برده و اسلحه آنان را می‌گرفتند. چندی بعد سربازان کمکی رسیدند و بر روی مردم غیرمسلح شلیک کرده و سپس با شمشیر به جان آنان افتادند. در نتیجه این واقعه ۲۵ تا ۳۰ تن کشته و زخمی شدند. (دولت شمار دقیق کشته شده گان و زخمیان را مخفی می‌کند). مردم فریاد می‌زدند «چرا فرزندان ما را می‌برند ولی فرزندان ثروت‌مندان را کاری ندارند؟ چرا فرزندان ما باید سرباز باشند و فرزندان ثروت‌مندان افسر؟ به ما اجازه ندادند وکیل مجلسی انتخاب کنیم، و ما از این قانون پیروی نمی‌کنیم. در این جریان، مردم، به خصوص عدم رضایت خود را از شاه ابراز می‌داشتند و به او ناسزا می‌گفتند. برخی حتا فریاد می‌زدند «ما به شاهی که به دستور انگلیسی‌ها کار می‌کند احتیاجی نداریم».

آنان، فوراً" تلگرافی برای مجلس آماده کردند که در آن «شخصیت‌های روحانی اسلام» از مجلس درخواست می‌کردند قانون نظام وظیفه اجباری - ظاهراً" به خاطر منافع مردم فقیر - تغییر داده شده و اصل خدمت داوطلبانه در ارتش مجدداً برقرار شود. مجلس، به این تلگرام جواب داد، که قانون به خاطر مصالح کشور تصویب شده، لیکن، دولت برای حفظ منافع بی‌بضاعت‌ترین اقشار مردم امتیازاتی در نظر خواهد گرفت. مساله به درازا کشید. شاه مجبور شد شخصاً" در این موضوع دخالت کند. پس از دو ماه مذاکره‌ی این گروه با دربار و آمدن و رفتن‌های پیاپی به توافق رسیدند. آنان در نتیجه همه‌ی این آمد و شدها و مذاکرات، تلگراف ذیل را برای شاه فرستادند:

(۱۴ دسامبر سال ۱۹۲۷ - ۲۳ آذر ماه ۱۳۰۶) خدمت اعلیحضرت شاهنشاه

اسلامی:

«با دعاگویی صادقانه، ما از مرحمت اعلیحضرت که التفات فرموده و آقایان نخست وزیر و وزیر دربار را پیش ما فرستاده‌اند تا با ما قرار گذاشته ما را از منویات ملوکانه نسبت به تمام روحانیون و دین مطلع سازند، متشکریم. شکر خدا را که به خاطر خصوصیات این دو صاحب مقام، مساله حل و تقاضای روحانیت و ملت بر

مردم قصد داشتند در سبزه میدان مجسمه شاه را از جای کنده، بدور اندازند. لیکن سربازان محافظ آن، مانع شدند. در همین موقع زنان یکی از ملاهای شهر را، که به عنوان عضو کمیسیون، اعلامیه احضار مضمولین را امضا کرده بود، کتک زدند. در این جنبش به طور عمده، کارمندان، پیشه‌وران، تجار کوچک، بازاریان، سلمانی‌ها، مباشران - یعنی تمام اقشاری که خدمت اجباری به آنان سخت لطمه می‌زد - شرکت داشتند.

علت دیگر نارضایی از سربازگیری، در این بود که ثروتمندان از امتیازات ویژه‌ی برخوردار بودند. مردم به خصوص از این که بعضی از اعضای کمیسیون را پول‌داران خریده بودند، خشمگین بودند. جالب است که در روزنامه‌های تهران درباره‌ی این وقایع حتی یک کلمه هم نوشتند. سانسور کار خود را خوب انجام می‌داد.

آورده شد. ما امیدواریم که تحت حمایت دوازده امام و بزرگواری آن اعلیحضرت تمام نکات عملی شوند که همه مسلمانان و به خصوص روحانیت برای شما دعا خواهند کرد. در خاتمه ابراز امیدواری می‌کنیم که فعالیت آن اعلیحضرت، ناجی ایران، پیش‌رفت اسلام و مسلمانان را باعث گردد. امضا شیخ نورالله، نجری و غیره.»
شاه نیز فوراً "تلگرام زیر را در جواب آنان فرستاد:

«به شخصیت‌های بزرگ روحانی، علمای عظام اسلام، تلگراف شما رسید. ما بسیار خرسندیم که نخست‌وزیر و وزیر دربار موفق شدند ماهیت خواست‌های ما را برای شما تشریح کنند. همان‌طور که خودتان واقفید، هیچ وقت چیزی جز حفظ و عظمت اسلام و حرمت مراجع دینی مد نظر ما نبوده است. ما همیشه این هدف را دنبال کرده و خواهیم کرد که اقدامات و تصمیمات ما نسبت به طبقه‌ی محترم علما و پیش‌رفت اهداف مقدس اسلامی با مانعی مواجه نشود. ما امیدواریم که علما نیز همیشه از این تمایلات که در جهت بهبود کشور و حفظ عظمت دین است استقبال و پشتیبانی کرده و با نشان دادن صداقت خود ما را خرسند سازند.^{۲۰}»

این تلگرام‌های دوستانه نشان می‌داد که توافق حاصل شده است. منطق بی‌چون و چرای مبارزه طبقاتی، پادشاه جدید را - که هر چه انقلابی و مترقی در کشور بود سرکوب می‌ساخت - مجبور کرد تا تکیه‌گاهی میان این گروه برای خود جست‌وجو کند. ... [شاه و روحانیون به توافق زیر رسیدند]:

(۱) تجدیدنظر در قانون نظام وظیفه.

(۲) انتخاب پنج تن از علمای درجه اول به عنوان وکیل مجلس [و ناظر بر این گونه امور].

(۳) انتصاب ناظر برای نظارت به انجام قوانین اسلامی و آداب دینی در مرکز و شهرستان‌ها و تصویب قوانینی در این باره.

^{۲۰} - اصل این تلگرام‌ها یافته نشد. (ویراستار)

۴) دستگاه دولتی موظف است هر عمل و اقدامی منافی با دین را ممنوع کند (مثلا فروش شراب، نشر کتب و جزوات ضلال و غیره).

۵) رسیده گی به دعاوی بی که در سازمان سابق عدلیه جزو دادگاه های شرع بود، می بایست مجدداً به روحانیت واگذار شود.

به دستور رضاشاه، دولت طی نامه ی ویژه یی آماده گی خود را برای خود را برای انجام خواست های روحانیت اعلام کرد. در این نامه که در روزنامه شفق سرخ منتشر شده، آمده است که در قانون نظام وظیفه عمومی تجدیدنظر خواهد شد و دولت پس از بحث درباره ی آن، آن را تغییر داده و برای تصویب تسلیم مجلس خواهد نمود. ولی درباره ی شرکت پنج تن از علمای درجه اول در مجلس، دولت پیشنهاد می کرد که مراجع اعظم شیعه ۳۵ تن از مجتهدین شایسته را که با امور مملکتی آشنا باشند، برگزینند و هر بار، پس از انتخابات مجلس، پنج تن از آنان را برای مجلس در نظر بگیرند.

«مسلم است که دولت نسبت به حضور علما در مجلس مخالفتی نداشته و به موقع خود حمایت کامل و لازم خود را از این امر ابراز خواهد کرد.»

در نامه آمده است: «درباره ی مسائل دیگر باید اطمینان داشته باشید که دولت به مقامات مربوطه دستور خواهد داد تا از انتشار مطالب منافی با دین و جامعه روحانیت جلوگیری کند، چون، دولت خود در ممنوعیت اعمال ضد مذهب ذینفع است، لذا به طور همه جانبه از این خواست روحانیت پشتیبانی می کند.»

«از آن جا که مسائل عدلیه مربوط به قوه مقننه است، دولت این تقاضای روحانیت را به آن جا می فرستد و تقاضا می کند که این خواست انجام گیرد. درباره ی انتصاب ناظر برای امور شرعی، دولت در چهارچوب قوانین موجود هیچ گونه مخالفتی ندارد.»

بدین ترتیب، روحانیت بر رضاشاه «اصلاح طلب» پیروزی بزرگی به دست آورد. لیکن ماهیت اصلی این عقب نشینی در چیست؟

روحانیت، قبل از هر چیز، حتا حقوقی را که در دوره سلسله قاجار از دست داده بود، یعنی نظارت بر تصمیمات مجلس از نقطه نظر شریعت و دین را دوباره بازیافت. این به آن معنا است که هیچ قانونی... [خلاف شرع] نتواند در مجلس به تصویب برسد.

ثانیا، روحانیت از دولت رضاشاه قول گرفت حقوق خود را در بخش مربوط به عدلیه مجدداً باز یابد. روحانیت مدت‌ها قبل از پیدایش رضاشاه در صحنه‌ی سیاست، این حقوق را از دست داده بود.^{۲۱}

روحانیت از این خشنود بود که از امروز نه تنها در ایران نمی‌توان چیزی علیه مراجع و دین اسلام نوشت، بل که حتا نمی‌توان دست به کاری زد که مخالف شریعت و دین باشد.

بدین ترتیب، روحانیت با دستاویز نارضایی مردم از خدمت وظیفه اجباری، به اهداف خود رسید. ولی، رضاشاه [می‌پنداشت] که در میان روحانیان، متحد شایسته‌یی برای خود یافته است. و رضاشاه بر این بود که حالا دیگر، تخت و تاج پهلوی دارای تکیه‌گاه محکمی شده بود.

[از این‌ها گذشته] از امروز مالکان، افسران، و دیگران ذینفع در اتحاد با امپریالیسم انگلستان از سلسله جدید در مقابل مردم انقلابی حفاظت خواهد کرد.

۲۱ - از مشروطیت به بعد. ویراستار

اتحاد انگلستان و شاه و مجلس «آزاد»

انگلستان و مجلس ایران. شاه جدید مایل است مجلس «سربراھی» داشته باشد. تقلب در انتخابات، اعتراض مردم. حاکمان شاه پهلوی و نماینده‌گان طرف‌دار انگلیس. انتخابات در تهران و خرید و فروش آراء. ترکیب مجلس. پیروزی جبهه ملاک - روحانی‌نما. پیروزی امپریالیست‌های انگلیسی و «رعایت» عالی‌ترین شکل «دموکراسی» سرمایه‌داری.

آتش افروزان انگلیسی، که همه‌ی روش‌های ممکنه‌ی به اسارت کشیدن کشورهای عقب افتاده مستعمره و نیمه‌مستعمره را آموخته‌اند، از آغاز سال ۱۹۱۵ نسبت به انتخابات و ترکیب مجلس ایران توجه خاصی نشان دادند. در حال حاضر، در ایران مجلس هفتم فعالیت می‌کند (مطابق قانون اساسی ایران، انتخابات مجلس باید هر دو سال یک بار انجام گیرد).

مجلس اول (از ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۶ تا ۲۳ ژوئن سال ۱۹۰۸) توسط محمدعلی شاه که ساختمان مجلس را بمباران کرد منحل گردید. رضاشاه، «شاه شاهان» کنونی، که در آن زمان قزاق بود، نیز در این بمباران مجلس شرکت داشت. مجلس دوم (از ۱۵ نوامبر سال ۱۹۰۹ تا ۲۴ دسامبر سال ۱۹۱۱) تحت فشار اولتیماتوم دولت تزاری منحل شد. مجلس سوم (از ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۴ تا ۱۶ نوامبر سال ۱۹۱۵) در مقابل تهدید اشغال تهران توسط سپاهیان تزاری (در حالی که برخی از نمایندگان کوشش می‌کردند، برای مبارزه علیه روسیه تزاری و انگلستان دولت موقت تشکیل دهند) بسته شد.

باید متذکر شویم، که مجلس دوره‌ی سوم، تا اندازه‌ی، طرف‌دار آلمان بود و نسبت به انگلستان و روسیه مخالفت می‌ورزید. البته قیم‌های ایران از این موضوع دل خوشی نداشتند و بدین مناسبت آن را منحل کردند. مامورین انگلستان، از آن زمان، سخت مراقب‌اند تا هسته‌ی اصلی مجلس، از افراد مورد نظر بریتانیای کبیر تشکیل شود.

از زمان ظهور رضاخان در صحنه سیاسی، خواست انگلیسی‌ها برای داشتن یک مجلس «سر‌براه» با نظم تعجب‌آوری عمل می‌گردد. رضاخان، وزیر جنگ، هم این‌که موقعیت خود را کمی محکم کرد، در تمام ایالات شمال حکومت نظامی‌اعلام نمود و حاکمان خود را در آن مناطق مستقر ساخت. این حاکمان، بعدها، انتخاب‌کننده‌گان واقعی نماینده‌گان مجلس «آزاد» بودند. نخستین انتخابات، تحت فشار رضاخان و حاکمان‌اش، در تابستان سال ۱۹۲۱ انجام گرفت. مجلس کاملاً "ارتجاعی بود. روزنامه تهران جارچی ملت، در شماره ۱۹۲۱/۸/۲۰ خود در این باره نوشت: «تو ای ملت ایران دو امید داشتی: مشروطه و رهبران آن، و مطبوعات آزاد. ولی با گذشت زمان همان عالی مقامان، حکم‌فرمایان دیروزی، حاکمان، پلیس‌ها و طرف‌داران قلدری که مخالفان عقاید خود را به دهنه‌ی توپ

می‌بستند و شکنجه‌گرانی که چماق به دست فریاد می‌کشیدند: «پاشو و به پای ارباب بیفت»، دو باره زمام امور را به دست گرفته‌اند. آنان امروز وکلای مجلس‌اند. آنان قانون‌گذار شده و قانون تصویب می‌کنند. اگر قضات اینانند متهم که خواهد بود؟»

انگلستان به کمک حکام موفق شد که از انتخاب نماینده‌گان طبقات دیگری جز مالکان و درباریان جلوگیری کند، زیرا می‌دانست که سازش با اینان در هر صورت سهل‌تر است. به این مناسبت، مجلس در دست طبقه حاکم قرار گرفت و نماینده‌گان عناصر بورژوا-دموکرات در آن انگشت شمار بودند.

اشرافیت، با کمک حزب درباری، فی‌الغور هیئت‌رئیس مجلس را در دست گرفت و به تصویب کردن اعتبارنامه‌های همپالگیان شهرستانی خود پرداخت و به اعتراضات محلی وقعی نگذاشت: لیکن تعداد اعتراضات بسیار بود. روزنامه ستاره ایران، چاپ تهران، به تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۹۲۰ نامه‌ی سرگشاده‌یی از نهادند منتشر ساخت که در آن این‌طور نوشته بود: «هر چقدر ما اعتراض می‌کنیم، به ما مرتب جواب می‌دهند که نماینده ما ناظم‌العلماء است، زیرا او نماینده‌ی منتخب نهادند است. وقتی ما می‌گوییم که او را انتخاب نکرده و به او اختیاری نداده‌ایم، به ما می‌گویند شما دیر کرده‌اید، زیرا مجلس مقدس او را پذیرفته و اعتبارنامه‌ی او را قبول کرده است. شما باید منتظر انتخابات مجلس بعدی شوید. دفعه‌ی آخر، تقاضا کردیم بهتر است ما بدون نماینده بمانیم، تا نماینده‌یی داشته باشیم که به هیچ وجه نمی‌توانیم او را از خود بدانیم. این تقاضا بدون نتیجه ماند.» سپس امضای ۶۰ نفر در پایین نامه آمده است.

روزنامه عصر آزادی شیراز به تاریخ ۱۹۲۱/۹/۳ تلگرام ذیل را که ناسیونالیست‌های کرمان فرستاده بودند منتشر ساخته است: «برادران، هواداران آزادی، اعتبارنامه‌های جعلی وکلای کرمان، علارغم تمایلات مردم و اعتراضات به

حق آنان، توسط مجلس تصویب شده است. مردم کرمان با ابراز انزجار بی حد خود از این عمل، از برادران فارس خود تقاضای کمک می کنند.» این روزنامه درباره‌ی این مساله می نویسد: «جای تعجب نیست که علارغم این اعتراضات، اعتبارنامه‌های این و کلاء تصویب شده است. آخر، اکثریت و کلاهی مجلس منتخب مردم نیستند. آنان با دخالت حکام و دسایس اشخاص با نفوذ محلی انتخاب شده‌اند و طبیعی است که در تصویب اعتبارنامه به یک‌دیگر کمک کنند. اشخاصی که باید به اعتبارنامه‌ها رسیده گی کنند خود افرادی مشکوک‌اند. این نماینده‌گان به اعتبار نامه‌های غیرقانونی اعتراض نمی کنند و انتظار دارند که دیگران نیز با آنان همین طور رفتار کنند.»

تلگرافی که از کرمانشاه به نام رئیس مجلس فرستاده شد و در روزنامه اتحاد به تاریخ ۱۹۲۱/۹/۳ منتشر گردید، بسیار جالب است. در این تلگرام آمده است: «اگر انتخاب نماینده کرمانشاه با مردم آن است، مردم امیرقلی را انتخاب کرده و او را نماینده خود می‌دانند. اگر هم چنین نیست، این همه کم‌دی انتخابات از برای چیست؟ به گذار اشخاصی که بسنده‌ی قدرت‌اند خودشان نماینده‌ی کرمانشاه را منصوب کنند.»

دولت تهران، در بعضی نواحی - مانند آذربایجان - راساً اقدام می‌کرد و توسط پیک‌های مخصوص که به این نواحی می‌فرستاد، صندوق‌های انتخاباتی را عوض می‌کرد و البته برای این کار پول‌های زیادی نیز صرف می‌گردید. این است نحوه اجرای اصل ۲۶ قانون اساسی در ایران، که اعلام می‌کند «منشاء قدرت دولت ملت است.» البته ما می‌دانیم که اصولاً پارلمان‌تاریسم را طبقات حاکم برای فریب توده‌های مردم به وجود آورده‌اند. در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری این مسائل کم و بیش پوشیده است، در حالی که در ایران این تقلبات آنها به چشم می‌خورد. جای شکی باقی نیست که چنین «وکلاهی» مسئول منتخب، «وزرای مسئول» مشابهی نیز خواهند داشت.

انتخابات مجلس پنجم نیز - که از ۱۱ فوریه سال ۱۹۲۴ تا ۱۱ فوریه سال ۱۹۲۶ فعالیت کرد - دقیقا" به همین منوال انجام گرفت. اما انتخابات مجلس ششم که در ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۲۶ افتتاح شد، زمانی انجام گرفت که رضاخان علاوه بر یک دیکتاتور، پادشاهی بود که به تاج و تخت «شاهنشاهی» رسیده بود. خاطر امپریالیست‌های انگلیسی نسبت به سرسپرده گی «نماینده‌گان» مردم این بار نیز می‌توانست کاملا" آسوده باشد. با وجود این، عمال انگلیسی جدا" برای انتخابات آماده می‌شدند. خصوصیت انتخابات شهرستان‌ها در این بود که نه برنامه انتخاباتی و نه لیست و اعلامیه‌یی از طرف احزاب سیاسی وجود نداشت و از فعالیت‌هایی که معمولاً، در این طور مواقع، در کشورهای «متمدن» دموکراتیک مرسوم است - خبری نبود. اداره‌ی حکومت نقش اساسی را ایفاء می‌کرد. حکومت به موقع نامزدها را بین حوزه‌های انتخاباتی تقسیم می‌کرد، و البته این نامزدها هم حتما" «انتخاب» می‌شدند. ملت ایران به این طریق «اراده» خود را ابراز می‌داشت. ولی شگفت‌آور است که فقط مالکان بزرگ و روحانیان قشر بالا به مجلس راه می‌یافتند.

وضع در پایتخت کمی فرق داشت. موقعیت پایتخت ظرافت بیش‌تری را ایجاد می‌کرد. با وجود این، در بعضی روزنامه‌ها اخباری درباره‌ی «جلسات مشکوکی» که قبل از انتخابات تحت عنوان «مهمانی» تشکیل می‌شد و در آن انتخاب‌کننده‌گان را می‌ساختند - منتشر می‌گردید. مردم شهر، به‌طور آشکار - از پول‌های هنگفتی صحبت می‌کردند که برخی از نامزدان برای جلب «اراده» مردم - که «آزادانه» رای می‌دادند - خرج می‌کردند. اما از آن جایی که فقط فرصت‌طلبان و کاسه‌لیسان از این اشخاص طرف‌داری می‌کنند - اشخاص قلیلی که از لحاظ سیاسی بی‌پرنسیب می‌باشند - تبلیغات مطبوعاتی نیز برای اغفال و جلب انتخاب‌کننده‌گان احتمالی، تا اندازه‌یی لازم می‌گردد. این کار را با انتشار اعلامیه‌هایی از طرف گروه‌های ناشناس - که در آن مدح و ثنا از این یا آن نامزد انتخاباتی گفته

می‌شود - انجام می‌دهند. واضح است که مخارج را خود نامزد انتخابات متحمل می‌شود. تبلیغات در روزنامه‌ها اغلب تحت عنوان گروه‌های جعلی که ساخته خود نامزد انتخاباتی یا نزدیکان‌اش می‌باشد به سود او انجام می‌گیرد. برخی دیگر آگهی کردن در مطبوعات خود فروخته تهران را که می‌توان با پرداخت پول خوب انجام داد به پخش اعلامیه ترجیح می‌دهند.

در چنین شرایطی، کاملاً واضح است که مالکان ثروت‌مند و قشر فوقانی روحانی‌نمایان از همه بیش‌تر فعالیت می‌کنند. بخصوص که اگر خودشان نتوانند از خود دفاع کنند، همیشه کمک انگلستان به یاری آنان می‌شتابد.

اشرافیت زمین‌دار، چنان به قدرت کیسه‌ی پول خود و نقش غیرفعال لیبرال‌های وامانده اطمینان داشت که مستوفی‌الممالک، از گروه مدرس را، در لیست کاملاً ارتجاعی خود وارد کرد و او را به مجلس برد. در واقع از طرف مستوفی‌الممالک و هم‌چنین دیگر «پدران ملت» از قبیل مشیرالدوله، تقی‌زاده، موتمن‌الملک و دیگران خطری متوجه ارتجاع نبود. لیکن ارتجاع با این حقه‌بازی‌های انتخاباتی توانست آرای زیادی به نفع خود به دست آورد. اما مستوفی‌الممالک، این لیبرال و «پدر ملت» از این که اسم‌اش در لیست مرتجعین باشد، ابداً احساس ناراحتی نمی‌کرد. البته از این لیبرال‌های حرف‌شنو - که مدت ۱۵ تا ۲۰ سال گفتار و کردارشان متفاوت بود - بیش از این هم نمی‌بایست انتظار داشت.

ارتجاع به کمک انگلستان و قدرت دولت، از همه روش‌های ممکنه برای پیروزی در انتخابات استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، حاکم تهران به درخواست اشخاص با نفوذ، تصمیم کمیسیون مرکزی نظارت بر انتخابات را مبنی بر مشخص ساختن هویت انتخاب‌کننده‌گان رد کرد. این موضوع تقلب در انتخابات را توسط گروه‌های مرتجع و طرف‌دار انگلیس سهل‌تر ساخت. روزنامه‌ی تهران، ستاره ایران، در سرمقاله خود درباره‌ی انتخابات می‌نویسد: «نامزدهای کرسی‌های وکالت،

دهقانان و خوش‌نشینان اطراف تهران را به پای صندوق‌های رای می‌آورند، در راس این «انتخاب‌کننده‌گان»، «مسئولینی» قرار دارند که به آن‌ها می‌گویند به نفع کی باید رای بدهند. برای انجام این امر از خرج کردن پول خودداری نمی‌کنند. در اثر فقدان کنترل رای دهنده‌گان، این «دسته» به چند حوزه دیگر هم رفته و به همین ترتیب رای می‌دهند. اگر چه کمیسیون مرکزی نظارت بر انتخابات - در اثر اعتراضات بی‌شمار - این نوع رای دادن را منع کرد، لیکن آن‌چه که انجام شده بود به قوت خود باقی ماند.

«تجارت رای» چنان ابعاد وسیعی یافت که حتا دموکراسی ایالات متحده آمریکا شمالی نیز می‌توانست به آن حسرت ورزد. تقریباً، همه روزنامه‌های تهران درباره‌ی تجارت زبردستانه آراء مقاله می‌نوشتند. ایران در این مساله، راه همه‌ی کشورهای دموکراتیک سرمایه‌داری را دنبال می‌کند. در حالی که رادیکال‌ترین و فهمیده‌ترین بخش مردم مشغول فرستادن اعتراض و شکایت علیه قدرت ثروت‌مندان و زورگویی‌های آشکار آنان بودند، ارتجاع انگلیسی و شاهی، فعلاً نه انتخابات پایتخت و شهرستان‌ها را جور می‌کرد. لیست ارتجاع - به‌طور دربست - در شیراز انتخاب شد. حاکم شیراز، سه روزنامه‌ی ملی مترقی را به خاطر تبلیغات راجع به اعتراضات مردم به عدم آزادی انتخابات و پشتیبانی دستگاه‌های دولت از لیست مرتجعین - ممنوع کرد. شبیه این کار در رشت، کرمان و دیگر نواحی نیز انجام می‌گرفت. در شهر رشت، حتا به مناسبت برخوردهای انتخاباتی تلفاتی نیز رخ داد. همه دستگاه نظامی و پلیس «دولت مرکزی» در همه جا در خدمت ارتجاع انگلیسی و شاهی بود. پس از آن‌چه ذکر شد، تعجب آور نیست که مجلس در دست ارتجاع سیاه باشد.

مجلس ششم در مجموع از ۱۴۳ نماینده تشکیل شده بود، که دوازده تن از آنان منتخب تهران بودند. میان این ۱۴۳ نفر، ۱۰۰ تا ۱۱۵ نفر، طرف‌داران پروپا قرص و ماموران انگلستان بودند.

اما، موفقیت ارتجاع انگلیسی و رضاشاهی، در مجلس هفتم که انتخابات آن در تابستان سال ۱۹۲۸ انجام گرفت، هنوز هم بیش تر بود. در جریان انتخابات دوره‌ی هفتم مجلس، علاوه بر تمام حقه بازی‌ها و دسیسه‌هایی که ذکر آن شد، عناصر «ناباب» را به زندان انداختند. هر نوع تجمع و میتینگ، قبل از انتخابات مصرًا ممنوع اعلام شد. در واقع، فقط لیست‌های دولتی در همه‌جا موجود بود و همه دستگاه‌های نظامی و پلیسی با تمام «قدرت» خود از آن حمایت می‌کرد. حزب کمونیست تنها سازمانی بود که جرات نمود لیست خود را پیشنهاد کند. لیکن فشار پلیس و زندانی کردن افراد، حتا، به این حزب هم امکان نداد که نتایج قابل توجهی به دست آورد. تعداد نمایندگان مجلس هفتم ۱۲۴ نفر بود. از اینان، ۶۲ تن مالک، ۱۹ تن روحانی، ۱۴ تن از بورژوازی کمپرادور و ۲۹ تن روشن‌فکران سیاست پیشه - یا درست تر به گوئیم - «هوچی» بودند. مجلس هفتم، بدین ترتیب، نه تنها از لحاظ ارتجاعی بودن از مجلس پیشین دست کم نداشت، بل که، دارای ارجحیت نیز بود.

رژیم جدید و مساله انکشاف سرمایه‌داری در ایران

چرا سرمایه‌داری نمی‌توانست در شرق انکشاف یابد؟ عقیده مارکس در این باره. شرایط عمومی انکشاف سرمایه‌داری. ورود مصنوعات ارزان خارجی، فقر و مهاجرت. آیا در ایران انباشت سرمایه وجود دارد؟ انتقال سرمایه تجاری به بخش زمین‌داری. علل این پدیده. عقیده مارکس در این باره. بازار ملی (کشوری) چیست؟ فهرست کارخانجات در ایران. سخنان بی‌هوده درباره‌ی صنعتی شدن ایران.

مساله انکشاف سرمایه‌داری در عصر رژیم جدید، مهم‌ترین مساله مورد بحث در حال حاضر است. بسیاری از مناطق ایران، و به‌طور کلی، شرق نزدیک، در گذشته شاهد شکوفا شدن تمدن بزرگی بودند. اما زمانی که اروپا در امر انکشاف سرمایه‌داری پیش می‌رفت، ایران، در فقر و عقب افتاده‌گی به سر می‌برد. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، این وضع، به خصوص بعد از تغییر یافتن راه‌های تجارتی به‌هند، وخیم‌تر شد. دگرگونی تکنیک کشتی‌سازی، دریانوردی طولانی در اقیانوس، تجارت بر رونق با هندوچین و دیگر کشورهای غیراروپایی را ممکن و

بدون مخاطره ساخت و نقش راه‌های ترانزیت از طریق خاک ایران بسیار زود از بین رفت. در حالی که اروپا، پس از باز شدن راه‌های جدید تجارتي در شاهراه ترقی اقتصادی گام برمی‌داشت، ایران و دیگر کشورهای آسیای جنوبي در بن بستى قرار گرفتند که هنوز نیز از آن نجات نیافته‌اند. در نتیجه، مناطق صنعتی پر رونقی، که زمانی محصولات خود را به اروپای متمدن صادر می‌کردند، دفعتاً خود را در آغوش فقر و عقب‌مانده‌ترین اشکال تولید اقتصادی باز یافتند. طبیعتاً، این پرسش مطرح می‌گردد، که چرا انکشاف سرمایه‌داری از کشورهای اروپا آغاز گردید و نه از کشورهای شرق - کشورهایی که بارها به درجات عالی تمدن دست یافته و طبقات ثروت‌مند آن در چنان شکوه و جلالی به سر می‌بردند که اروپاییان حتا آرزوی آن را هم نمی‌توانستند بکنند. علت این پدیده این است که در رم قدیم و یونان و هم چنین در مشرق محصول اضافی به سرمایه تبدیل نمی‌شد.

مارکس می‌گوید: «در هر صورت، تبدیل محصول اضافی به سرمایه در این جوامع به مقیاس ناچیزی انجام می‌گرفت. سنت متداول جمع‌آوری گنج به معنای حقیقی آن، نشان می‌دهد، چه میزانی از محصول اضافی در این جوامع بدون استفاده باقی می‌مانده است. آنان، قسمت اعظم محصول اضافی را به مصارف غیر تولیدی چون آثار هنری، امور مذهبی و امور اجتماعی می‌رساندند. تولیدکنندگان در این جوامع، به انکشاف نیروهای مولده مادی، تقسیم کار، به کار بردن ماشین، استفاده از نیروهای طبیعی و علم - توجه چندانی نداشتند. آنان، در مجموع، هیچ وقت، از سرحد کار صنعت‌گرانه پا فراتر نگذاشتند. به این مناسبت، ثروتی که آنان برای مصرف خصوصی تولید می‌کردند چندان قابل توجه نبود. این ثروت فقط از آن جهت که در دست اشخاص معدودی - که در ضمن نمی‌دانستند با آن چه کنند - متمرکز می‌شد - قابل توجه به نظر می‌رسید».^{۲۲} ایران امروز، نسبت به آن

۲۲ - ک. مارکس. تئوری ارزش اضافی جلد دوم ص ۱۹۵-۱۴۹ چاپ سال ۱۹۲۵ به زبان روسی.

زمان، گام بزرگی به پیش برداشته است. کشاورزی اروپای دوره‌ی فئودالی نیز زمانی به بن‌بستی افتاد که تنها با اتکاء به نیروهای خود قادر نبود از آن نجات یابد. صنایع در حال رشد در شهرها، چنان نیروهای انقلابی به وجود آوردند که توانستند رژیم فئودالی را از بین برده و با این عمل، راه را برای صنعت و هم‌چنین کشاورزی باز کنند. صنعت، شرایط تکنیکی و علمی را برای کشاورزی جدید و عقلانی (*rationel*) به وجود آورد و با به کار بردن ماشین و کود مصنوعی تولید بزرگ سرمایه‌داری را در مرتبه‌ی عالی‌تری نسبت به تولید کوچک دهقانی قرار داد، و بدین ترتیب، بقایای فئودالیسم را برای همیشه از بین برد. اما، در ایران، کشاورزی هنوز در بن‌بست است و تا زمانی که قدرت در دست اشرافیت زمین‌دار و ارتجاع انگلیسی و شاهی باشد، هیچ‌امیدی نمی‌توان داشت که ایران از این بن‌بست نجات یابد.

اما، انکشاف سرمایه‌داری در ایران در چه وضعی قرار دارد؟ قبل از هر چیز ما هر عقیده‌یی را درباره‌ی عدم امکان انکشاف سرمایه‌داری در ایران قاطعانه مردود می‌دانیم. در عصر امپریالیسم و تصرفات استعماری، سرمایه‌داری حتا در کشور گتتن‌ها^{۲۳} نیز می‌تواند انکشاف یابد، تا چه رسد به ایران. مهم‌ترین مساله برای یک حزب انقلابی، چه‌گونگی این انکشاف سرمایه‌داری است. آیا این انکشاف با کمک کشور امپریالیستی که مایل است ایران را به اسارت بکشانند انجام می‌گیرد، و یا به کمک سرمایه داخلی؟ امپریالیسم انگلیس و روسیه - تا قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ - بزرگ‌ترین مانع انکشاف سرمایه‌داری در ایران بودند. همه کارخانجاتی که تا سال ۱۴ - ۱۹۱۳ در ایران تاسیس می‌شد - تحت فشار سیاست غارت‌گرانه‌ی انگلیسی‌ها و تزاریس روسیه، یا ورشکست می‌شد و یا در وضع وخیمی به سر می‌برد.

۲۳ - ساکتین اصلی غرب آفریقای جنوبی.

انقلاب اکتبر بزرگ‌ترین راه انکشاف اقتصادی را در برابر ایران گشود. اما سلطنت پهلوی از این امکانات وسیع چه گونه بهره برداری کرد؟ سلطنت پهلوی، به جای اجرای یک سیاست اقتصادی و خارجی مستقل، کشور را به ارابه امپریالیسم انگلستان بست. سلطنت پهلوی، به جای رها ساختن کشور از سلطه‌ی اقتصادی انگلستان، و جلب سرمایه از دیگر کشورهای سرمایه‌داری، مدت امتیازهای قدیم انگلستان را تمدید و به آن امتیازات جدیدی نیز واگذار نمود. سلطنت پهلوی، به جای بهبود وضع اسفناک دهقانان و آزاد ساختن آنان از اسارت مالکان - حداقل در چارچوب نظام سرمایه‌داری - اسارت آنان را شدت بخشید و با برقراری مالیات‌های سنگین مستقیم و غیرمستقیم، فقر توده‌های عظیم دهقانی را افزون نمود. و بالاخره، سلطنت پهلوی، به جای کمک قاطع به توسعه صنعتی کشور، تحت تاثیر انگلستان، ارتش بزرگی تشکیل داد که از توان کشور خارج بود و ۳۵ تا ۴۵٪ بودجه مملکت را صرف آن می‌کرد. خلاصه، سلسله جدید، نه تنها از موقعیت مناسبی که به خاطر انقلاب روسیه به وجود آمده بود، استفاده نکرد، بل که کشور را بیش از پیش، به طرف امپریالیسم انگلستان سوق داد. امروزه، دیگر رژیم پهلوی بزرگ‌ترین مانع انکشاف سرمایه‌داری در ایران می‌باشد.

واضح است که تشکیل حکومت مرکزی پلیسی، تا اندازه‌ی، زمینه را برای انکشاف سرمایه‌داری آماده می‌سازد (امنیت راه‌ها، ارزانی حمل و نقل و غیره). از طرفی، خود دولت نیز به خاطر احتیاجات نظامی و پلیسی‌اش، مجبور است کارخانه‌هایی احداث کند. لیکن، عدم وجود انباشت سرمایه‌های کم و بیش بزرگ، امر تاسیس کارخانجات بزرگ صنعتی را، توسط سرمایه داخلی بسیار دشوار می‌سازد، در عین این‌که، سیاست خائنانه پادشاه پهلوی امر قبضه کردن و در دست گرفتن شاه‌رگ‌های اقتصاد ایران را توسط سرمایه انگلیسی تسهیل می‌کند. البته، وام‌های خارجی می‌توانستند تا حدی، جای سرمایه داخلی را پر کنند. لیکن

ایران، بدون این هم، بدهی بزرگی دارد و سالانه ۱۳ میلیون قران از بابت بهره‌ی وام‌های دریافت شده خود پرداخت می‌کند. این مبلغ برای ایران کمرشکن است. همه‌ی این پول‌ها به مخارج مصرفی رسیده است. ایران در حال حاضر، فقط با فروش مملکت می‌تواند وام دریافت کند، و وام دادن به ایران فقط به خاطر تبدیل آن به مستعمره این و یا آن کشور امپریالیستی انجام می‌گیرد. حتا اگر بپذیریم که مصادره زمین‌های دهقانان ورشکست شدن پیشه‌وران در نتیجه انکشاف اقتصاد کالایی- پولی به وقوع پیوسته (در حقیقت مالکان، در بسیاری از نقاط، زمین را به زور از دهقانان می‌گرفتند و واردات صنعتی از کشورهای خارجی پیشه‌وران را ورشکست می‌ساخت) باز هم باید قبول کنیم که این نیروی کار آزاد شده، توسط صنایع داخلی جذب نمی‌شود، بل که روانه باکو، ترکستان و دیگر نواحی ساحلی دریای خزر و رودخانه ولگا می‌گردد.

(pauperisation) فرآیند فقیرشدن، مهاجرت کارگران را به خارج شدت بخشید، زیرا این فقر نتیجه‌ی توسعه صنایع داخلی نبود، بل که ورود کالاهای ارزان خارجی موجب آن شده بود. به این دلیل است که در ایران شرایط به خصوص مناسبی برای انکشاف سریع و مستقل سرمایه‌داری بومی موجود نیست. و اما اگر سیاست کنونی رضاشاه ادامه یابد و ایران به ارابه‌ی انگلستان بسته شود، البته آن وقت، انگلستان برای بهره‌برداری از امتیازات عظیم خود، حتماً کارخانجاتی در ایران ایجاد خواهد کرد و وام‌هایی نیز به آن خواهد داد. ولی آن وقت، ایران دیگر مانند هند و عراق خواهد بود و نه کشوری مستقل. راه دیگری برای انکشاف سرمایه‌داری در ایران وجود ندارد، شک نیست که ایران اشرافیت و مالکان، حتماً در راه انکشاف مذکور گام بر خواهد داشت، زیرا انتخاب دیگری ندارد. ایران اشرافیت و مالکان، سال به سال، کشور را برای تبدیل شدن به یک مستعمره «خودمختار» انگلستان- مانند مصر- آماده می‌سازد. اگر تئورسین‌های مدافع

رضاشاه از یک چنین انکشاف سرمایه‌داری خرسندند، آنان در حقیقت، از تبدیل شدن ایران به یک مستعمره انگلیسی شادی می‌کنند.

ما، در مرحله‌ی کنونی انکشاف ایران، با چه چیز روبرو هستیم؟ به عقیده‌ی من، پیوند سرمایه تجاری - ربایی با نظام فئودالی اقتصاد. در حالی که انکشاف سرمایه‌داری بسیار کند انجام می‌گیرد.

تئورسین‌های سلسله جدید ایران، در همه‌ی اثرات خود این را تکرار می‌کنند، که ما در ایران با «سرازیر شدن سرمایه تجاری به کشاورزی مواجه هستیم»^{۲۴} همه‌ی آن‌ها، سرازیر شدن سرمایه تجاری به کشاورزی را فرآیندی مترقی می‌دانند. لیکن ما مارکسیست‌ها می‌دانیم که اگر سرمایه تجاری به جای صنعت، به طرف کشاورزی روی می‌آورد، این فرآیندی غیرمترقی و گامی به عقب است. معنی این امر این است که در ایران شرایط مناسب برای توسعه صنعت موجود نیست و به همین مناسبت سرمایه‌ی تجاری انباشته شده - در حال حاضر، مانند گذشته - متوجه کشاورزی می‌شود. و اما علت این که سرمایه تجاری متوجه کشاورزی می‌شود چیست؟ به این پرسش **مارکس** چنین پاسخ می‌دهد، و این جواب از نظر ما کاملاً کافی است. او می‌گوید: «به‌طور کلی، باید پذیرفت که در شیوه تولیدی کم‌رشد یافته‌تر ماقبل سرمایه‌داری، بازده کشاورزی بیش از صنعت است. زیرا در تولید کشاورزی، طبیعت به عنوان یک ماشین و یک ارگانیزم شرکت دارد، در حالی که در صنعت، هنوز این نیروی انسانی است که باید تقریباً "به‌طور کامل جای نیروی طبیعی را پر کند»^{۲۵}. او سپس می‌نویسد: «اگر بازده کار در آغاز کم است، در عوض، احتیاجات کارگران نیز به حد اعلای پیش پا افتاده است...»

۲۴ - نگاه شود به مقاله‌ی ایراندوست «مسائل ایران معاصر» ص ۴۲ به زبان روسی

۲۵ - ک. مارکس «تئوری ارزش اضافی» جلد دوم قسمت یکم ص ۱۸۶ به زبان روسی.

اگر در جایی که بازده کار بسیار کم و از ماشین و تقسیم کار و غیره نیز استفاده نمی‌شود، نرخ بالای سود موجود باشد، این فقط به این دلیل است که از یک طرف، احتیاجات خود کارگر بسیار ناچیز (مثل هند)، و خود او در سطحی پایین‌تر از این احتیاج نگاه داشته شده است، از طرف دیگر، کمی بازده کار همیشه با کم بودن سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر (آن قسمتی از سرمایه که صرف مزد می‌شود) همراه است و سرانجام به خاطر این است که ساعات کار بیش از حد طولانی است.^{۲۶} و بالاخره **مارکس** می‌گوید: «درآمد زمین^{۲۷} حتا می‌تواند به خاطر کم‌تر بودن دستمزد متوسط کارگران کشاورزی از دستمزد کارگران صنعتی بیش‌تر باشد»^{۲۸}.

به‌همین دلیل، سرمایه تجاری - ربایی در کشورهای عقب‌افتاده به طرف کشاورزی می‌رود و نه به طرف صنایع.

اگر قبول داشته باشیم که ارزش اضافی، چیز دیگری به جز کار پرداخته نشده نیست و سود متوسط (یا سود معمول) مقدار کار پرداخت نشده‌یی است که هر سرمایه‌دار به‌طور متوسط - متناسب با سرمایه - خود می‌برد، آن وقت واضح خواهد بود که به کار بردن سرمایه تجاری - ربایی در کشاورزی - که در آن‌جا به خاطر اشکال عقب‌افتاده اقتصاد، سرمایه‌ی بزرگ لازم نیست و از طرف دیگر نیروی کار نیز بسیار ارزان‌تر است - منفعت بیش‌تری در بر دارد. اما دربارهی ساعات کار. در کشاورزی از شیوه‌ی کار از سحر تا سحر - یعنی حداکثر آن چیزی که می‌توان از کارگر خواست - استفاده می‌شود.

مارکس، وقتی از متریقی بودن نقش سرمایه در کشاورزی صحبت می‌کند، سرمایه‌یی مورد نظر اوست که شیوه‌های کشاورزی را بهبود بخشیده و از

^{۲۶} - همان جا ص ۱۱۷ و ۱۱۳.

^{۲۷} - درآمد زمین = *La Rente foudiere*

^{۲۸} - همان جا ص ۱۱۴ و ۱۱۳.

ماشین‌های نو و غیره استفاده می‌کند و در نتیجه، در ده طبقه سرمایه‌داران کشاورزی به وجود می‌آید. در ضمن، پرولتاریای حقیقی، یعنی کارگران کشاورزی نیز ظهور می‌کنند. ماشین‌هایی که از آن در کشاورزی استفاده می‌شود، شرایط را برای استفاده از کار دهقان مهیا می‌سازد.^{۲۹} آیا در ایران مساله به این شکل پیش می‌رود و آیا طبقه سرمایه‌داران کشاورزی وجود دارد؟ البته که نه. اگر یک مالک ایرانی - چنانچه ایراندوست توصیف می‌کند - برای دل خوشی یک دستگاه جوجه‌کشی از خارج آورده است، او به صرف این کار به یک سرمایه‌دار کشاورزی تبدیل نمی‌شود.

تئورسین‌های ما - که می‌خواهند به هر قیمت ثابت کنند که در ایران صنعتی شدن، آغاز شده است - به هر نوع حيله‌ی دست می‌زنند. تئوری بازار ایرانسکی - که ثابت می‌کند بازار بزرگ نبوده و محدود است - یکی از این حيله‌ها است.^{۳۰} ما مارکسیست‌ها، اتفاقاً، بازار واحد بزرگ، یعنی بازار به معنای سرمایه‌داری را در نظر داریم. بازار کوچک در انکشاف سریع سرمایه‌داری و، به‌طور اولی، در صنعتی شدن اصلاً نقشی ندارد. زیرا بازار کوچک (محلی م) در تمام اعصار تاریخ وجود داشته و هنوز هم میان ملت‌های عقب‌افتاده مرسوم است. اما وقتی از تشکیل بازار بزرگ، بازار ملی صحبت می‌شود، همه کس می‌داند، که مقصود وجود راه‌های ارتباطی لازم و از بین بردن اشکال اقتصاد طبیعی است. این کار، یعنی تبدیل قسمتی از محصول دهقانان به کالا، که به بازار ارائه می‌شود، و دهقان - در مقابل آن - در بازار محصولات صنعتی را می‌خرد. **مارکس** به وجود آمدن بازار ملی را که با از بین بردن اشکال اقتصاد طبیعی و جدا ساختن تولیدکننده‌گان کوچک از ابزار تولیدشان (محروم ساختن دهقان از مالکیت زمین و پیشه‌ور از ابزار) به وجود

۲۹ - ک. **مارکس** سرمایه جلد یکم ص ۷۰۶.

۳۰ - نگاه شود به «مسائل ایران معاصر» ص ۸۴ اثر ایرانسکی به زبان روسی

می‌آید، شرط اصلی انکشاف سرمایه‌داری در هر کشوری می‌داند. این‌هاست، شرایط اصلی به وجود آمدن صنایع بزرگ سرمایه‌داری. هر قدر هم ایرانسکی اصرار ورزد باید اذعان کرد که ایران هنوز از این‌ها خیلی دور است.^{۳۱}

بینیم ترازنامه صنایع ایران از چه تشکیل شده، چه کارخانجاتی در این کشور موجود و ساخته می‌شود؟

تعداد کارخانجاتی که در ایران از نیروی بخار و یا برق استفاده می‌کنند، بسیار کم است. موسساتی که در آن از ۵۰ تا ۱۵۰ کارگر کار می‌کنند، بیش‌تر شبیه کارگاه‌های بزرگ هستند تا کارخانجات صنعتی، اگر چه به این اسم خوانده می‌شوند. به علاوه، این موسسات کوچک، با وجود رقابت خارجی قادر نبوده‌اند مدت زیادی به حیات خود ادامه دهند و اکثریت‌شان در سال دو و یا سوم بسته‌اند. فهرست کارخانجات ذیل وضع صنایع ایران را نشان می‌دهد.^{۳۲}

۱) کارخانه نخ‌ریسی در نزدیکی تهران که در سال ۱۸۶۹ تاسیس گردید. تجهیزات و ماشین بخار آن را به قیمت ۹۵۰۰۰ تومان از مسکو وارد کردند. این کارخانه چون نتوانست رقابت خارجی را تحمل کند، چند سال بعد بسته و ساختمان و وسایل آن را به قیمت ۱۰۰۰۰ تومان به ضراب‌خانه فروختند.

۲) کارخانه‌ی تسلیحات تهران که در سال ۱۸۶۰ تاسیس شد و ظرفیت تولیدی آن ماهانه ۱۰۰۰ تفنگ بود. این کارخانه، تا این اواخر - به کار نی‌افتاده بود. گویا، دولت در حال حاضر، برای به کار انداختن آن مشغول اقدام است.

۳) کارخانه تولید کاغذ واقع در تهران، این کارخانه بسته شد.

۳۱ - ما از صنایع بزرگ سرمایه‌داری صحبت می‌کنیم، زیرا صنایع کوچک از سال‌های ۶۰ قرن پیش [نوزده] در ایران موجود بوده است.

۳۲ - نگاه شود به کتاب ما «ایران» انتشار گیزر ص ۴۱-۳۹.

۴) کارخانه قند مازندران (در خرم‌آباد). این کارخانه فقط زمان جنگ و به خصوص پس از سال ۱۹۱۸، زمانی که ورود قند از روسیه به ایران متوقف شد- تولید خود را افزایش داد.

۵) کارخانه نساجی در نزدیکی تهران.

۶) کارخانه شیشه‌سازی، تهران که در سال ۱۸۶۹ تاسیس شد و به مناسبت کم بود مواد اولیه لازم، پس از چندی بسته و در سال ۱۸۹۱ جزو «شرکت سهامی بلژیکی» گردید. لیکن این شرکت نیز خیلی زود مجبور به بستن شد.

۷) کارخانه چینی‌سازی در تهران و در تبریز. این کارخانجات به مناسبت رقابت با شرکت‌های روسی ورشکست و ۱۳۰۰۰۰ تومان ضرر متحمل شدند.

۸) کارخانه شمع‌سازی در تهران. این کارخانه کار نمی‌کند.

۹) کارخانه کاغذ‌سازی در اصفهان. این کارخانه کار نمی‌کند.

۱۰) زرادخانه در تهران، که این اواخر، به تعمیرگاه ابزار تبدیل شده است.

۱۱) کارخانه نساجی در اصفهان.

۱۲) کارخانه ابریشم‌بافی در گیلان (کارخانه امین‌الضرب) که تجهیزات آن از لیون وارد گردید.

۱۳) کارخانه ابریشم‌بافی در رشت. این کارخانه با سرمایه مختلط روسی-ایرانی ساخته شده. کارخانه به مناسبت رقابت روسیه بسته شد.

۱۴) کارخانه دولتی باروت.

۱۵) کارخانه پیستون‌سازی، تاسیس سال ۱۸۶۲.

۱۶) کارخانه گاز تهران که در سال ۱۸۶۰ توسط سپهسالار تاسیس شد. قیمت تجهیزات این کارخانه به ۳۰۰۰۰۰ تومان می‌رسد. کارخانه به مناسبت کمبود ذغال مجبور به بستن شد. این کارخانه، چند سال بعد، به قیمت ۱۰۰۰۰ تومان خریداری و سپس به یک شرکت بلژیکی فروخته شد. این شرکت تعداد زیادی ماشین وارد

- کرد ولی چون ضرر می‌داد، کارخانه را بست. بعدها، این کارخانه با تمام تجهیزات‌اش به ایستگاه برق فروخته شد.
- ۱۷) کارخانه قند که توسط «شرکت سهامی بلژیک برای تولید قند در ایران» تاسیس گردید و در سال ۱۸۹۵ آغاز به کار کرد. کارخانه ۴ سال بعد به مناسبت گرانی مواد اولیه و متضرر شدن بست - این کارخانه چون حق نداشت برای کشت چغندر قند مساحت لازم زمین را خریداری کند، مجبور بود، چغندر قند را به دهقانان سفارش دهد و این کار به مناسبت گرانی حمل و نقل و مقاومت روحانی نمایان مانع رشد تولید می‌گردید. کارخانه در ده کهریزک، میان تهران و قم واقع بود. ساختمان آجری آن تا حال موجود است، لیکن قسمتی از ماشین‌های آن به غارت رفته است. در حال حاضر، برای احیای این کارخانه مذاکره می‌شود.
- ۱۸) کارخانه کبریت‌سازی در نزدیکی تهران، این کارخانه با مساعدت روسیه و سرمایه ثابت ۲۰.۰۰۰ لیره استرلینگ در سال ۱۸۹۰ تاسیس گردید. این کارخانه به مناسبت عدم توانایی رقابت با کبریت‌های ساخت اتریش و سوئد بسته شد.
- ۱۹) کارخانه پارچه‌های نخی در تهران که در سال ۱۸۹۴ با بهترین وسایل و ماشین‌ها تاسیس شد. این کارخانه نتوانست ارزان‌تر از خارج کالا تولید کند و بسته شد.
- ۲۰) کارخانه پارچه‌های نخی در تبریز. این کارخانه در سال ۱۹۰۸ تاسیس شد و در حال حاضر مشغول به کار است.
- ۲۱) کارخانجات پنبه پاک‌کنی که در نقاط مختلف موجودند: در مشهدسرا یک کارخانه، در بارفروش ۸ کارخانه، در ساری ۲ کارخانه، در بندرگز ۲ کارخانه، در خراسان ۹ کارخانه در قزوین ۲ کارخانه، در قم، مراغه و رستم کله، سبزوار و نیشابور ۱ کارخانه. کار این کارخانجات به مناسبت متوقف شدن صدور پنبه به روسیه و کم شدن تولید پنبه متوقف گردید.

۲۲) ایستگاه برق در تهران که مال امین‌الضرب است و توسط «آلمان الکتریستاتس گزلفات» مجهز گردید. این کارخانه در سال ۱۹۰۷ افتتاح شد. اکثر خیابان‌ها و ساختمان‌های تهران از این ایستگاه برق می‌گیرند.

۲۳) ایستگاه دولتی برق که برق ساختمان‌های دولتی تهران را می‌دهد.

۲۴) ایستگاه برق مشهد که در سال ۱۹۰۲ از روسیه وارد گردید و برای روشن ساختن مسجد امام رضا از آن استفاده می‌شود. قیمت این ایستگاه به ۸۰۰۰ تومان بالغ می‌شود.

۲۵) ایستگاه برق در رشت و تبریز.

۲۶) کارخانه آجرپزی در نزدیکی تهران که کار نمی‌کند.

۲۷) کارخانه نساجی در نزدیکی تهران که در زمان ناصرالدین‌شاه تاسیس گردید.

۲۸) کارخانه آجرپزی در ارومیه. این کارخانه در سال ۱۹۱۳ توسط آلمان‌ها تاسیس شد و به مناسبت وقوع جنگ و قیام کردستان بسته شد.

۲۹) کارخانه صابون‌پزی که بنا به امتیاز سال ۱۹۱۰ به شرکت ایران، ربی‌زاده و شرکاء داده شد. این کارخانه با موفقیت تمام مشغول کار است.

۳۰) کارخانه آجوسازی در تهران که در سال ۱۹۱۰ تاسیس گردید.

۳۱) در تاریخ ۶ ژانویه سال ۱۹۲۳، مجلس امتیاز کارخانه کبریت‌سازی در آذربایجان را، که یکی از سرمایه‌داران محلی پی‌گیر آن بود تصویب کرد. ماده ۷ این امتیاز، واگذاری کارخانه را به خارجی‌ان ممنوع اعلام می‌کند. ظرفیت تولید کارخانه ۵۰ جعبه کبریت در روز است. این کارخانه به ماشین بخاری به قدرت ۳۲ اسب مجهز می‌باشد.

۳۲) کارخانه قالی‌بافی در تبریز به نام «کاردینال گارفورد» (این کارخانه که آلمانی بود در زمان جنگ خراب گردید). در حال حاضر، شرکت «بهار، ویلسون

و استیونس» آن را به قیمت ۲۵۰۰ تومان خریداری کرده است. لیکن کارخانه هنوز احیا نشده.

۳۳) کارخانه رنگ‌رزی شرکت سهامی فرش شرق «ارینتال کارپت کمپانی» در تبریز. این کارخانه احتیاجات شرکت را تامین می‌کند. وسایل تولید آن ابتدایی است.

۳۴) کارخانه پارچه‌های نخ‌ی و پشمی در تبریز. این کارخانه برای خزانه دولت ایران کار می‌کند و دارای ۳۵ دستگاه پارچه بافی است.

۳۵) کارخانه نساجی در قزوین.

۳۶) کارخانه پارچه‌های نخ‌ی در قزوین.

۳۷) کارخانه شیشه‌سازی مشهدی علی، کارگاهی است که بطری و شیشه و لامپ می‌سازد. کیفیت تولیدات آن بسیار پایین است.

۳۸) ساختمان کارخانه پنبه پاک‌کنی در آراپلیا، پیش‌بینی شده، کارخانه به یک موتور که قدرت آن ۶ تا ۷ اسب است مجهز خواهد بود. کارخانه با ۸ کارگر و در یک شیفت، روزی ۱۰۰ پنبه پاک‌کنی شده تولید خواهد کرد.

در حال حاضر دو کارخانه دیگر نیز در تبریز در دست ساختمان است:

۱) کارخانه وزارت مالیه. تجهیزات آن از برلین خریداری شده و از راه تراپزونند به تبریز وارد گردیده است. این کارخانه یک موتور نفتی به قدرت ۸ اسب خواهد داشت.

۲) کارخانه دیگر که مال شرکت خویلی کلوچی و حاجی‌علی محمد چایی‌چی است. این کارخانجات، بنا به داده‌های موجود، ماشین‌های آخرین مدل خواهند داشت و ۱۲ کارگر در آن کار خواهند کرد.

شرایط کار در همه‌جا بسیار سنگین و دستمزد بسیار ناچیز می‌باشد. در کارخانجات و کارگاه‌های قالی بافی، به‌طور عمده، کودکان کار می‌کنند و در

ازای کار از سحر تا سحر ۱۵ تا ۲۰ شاهی و گاه ده شاهی در روز دستمزد می گیرند. دستمزد کارگر مرد، به طور متوسط، ۱ تا ۱/۵ قران و استادان ۴ تا ۵ قران است.

بسیاری از کارگاه‌ها در محوطه‌های بسته که دارای نور و هوای کافی نیست قرار دارد. البته فهرست بالا کامل نیست. لیکن این فهرست به خوبی نشان می‌دهد که صنایع ملی ایران - تا به امروز - در چه وضع اسفناکی قرار دارند.

هیچ اقتصاددانی نمی‌تواند، پس از نگاه به این داده‌ها، به طور جدی مدعی شود که ایران وارد مرحله صنعتی‌شدن و انکشاف سریع سرمایه‌داری شده است. اما، تقریباً، همه آن‌هایی که در دو سه سال اخیر درباره‌ی ایران چیز نوشته‌اند این فکر قالبی را به انواع مختلف تکرار می‌کردند. اگر به خواهیم چنین قضاوت کنیم، می‌توان گفت که انکشاف سریع سرمایه‌داری در ایران از ۵۰ سال پیش آغاز گردیده.

لیکن، این مطلب، علمای ما را زیاد ناراحت نمی‌کند. به عنوان مثال، آ.ی. خودوروف، در پیش‌گفتاری که به کتاب د.ی. اشمورگونر «ایران، ا.ج.ش.س. و انگلستان» نوشته، در این باره می‌نویسد:

«این کتاب، برای کسی که می‌خواهد راجع به ایران جوان و نو - (که در شرایط مبارزه دائمی بر ضد سرمایه‌غارت‌گر کشورهای امپریالیستی، از ریل‌های زنگ زده اقتصاد بسته و فئودالی به روی ریل‌های جدید انکشاف انتقال می‌یابد) - مطالعه کند، وسیله آموزشی لازم است.» یک خواننده سطحی نیز حتا؛ با خواندن این جملات متوجه می‌شود که آ.ی. خودوروف با وضعیت واقعی ایران هیچ آشنایی ندارد. اولاً، «هیچ ایران «نو» و جوان وجود ندارد. ما ثابت کردیم که سلطنت رضاشاه بر همان دارو دسته روحانی‌نما - مالک متکی است، که در گذشته سلسله‌ی قاجار بر آن متکی بود. ثانیاً، از طرف ایران «نو» رضاشاهی، علیه انگلستان نه مبارزه‌ی شده است و نه مبارزه‌ی می‌شود، زیرا رضاشاه مانند پیشینیان‌اش، بدون کمک قدرت

خارجی علیه دشمنان داخلی نیز نمی‌تواند حتی یک ماه دوام بی‌آورد. ثالثاً، تا زمانی که قدرت در ایران در دست ارتجاع انگلیسی و رضاشاهی است، هیچ انتقالی از «ریل‌های زنگ‌زده‌ی اقتصاد بسته‌ی فئودالی به راه‌های جدید» ممکن نیست و نخواهد بود.

مؤلف در قضاوت‌اش نسبت به نویسنده‌ی پیش‌گفتار کتاب، تواضع نسبتاً بیش‌تری از خود نشان می‌دهد. او در مقدمه‌ی خود می‌نویسد: «در فرآیند مبارزه و نیروهای بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی علیه سلطنت قاجار که توسط ارتش ملی به سرکرده‌گی شاه پهلوی کنونی انجام گرفت، همه‌ی خان‌های خودمختار و نیمه خودمختار از بین رفتند، دستگاه مرکزی کشوری و مالیاتی به وجود آمد، بودجه کشور تصحیح و توازن پیدا کرد، راه‌ها ترمیم و عملیات اولیه ساختمان راه‌آهن آغاز گردید، قانون تجارت و ثبت اسناد و پروژه قانون مدنی تصویب شد و قوانینی وضع گردید که به مملکت سامان بخشید. هم‌زمان با این اقدامات، جوانه‌های سرمایه تجاری- صنعتی قوت گرفته و فرآیند صنعتی‌شدن کشور با سرعت بیش‌تری آغاز گردید. کشاورزی از سال ۱۹۲۳ یعنی پس از جنگ، به مناسبت برقراری مجدد تجارت با ا.ج.ش.س. از نورونق یافت.»

شمورگنر، همان اشتباه خدوروف را مرتکب می‌شود. این واقعیت که رضاشاه پهلوی دستگاه مالیاتی را سازمان بخشیده و راه‌های جدید احداث می‌کند، ابداً، با تمایل او در به وجود آوردن یک سلطنت مطلقه و متمرکز پلیسی تضادی ندارد. زیرا دولت پلیسی، بدون یک چنین اقداماتی نمی‌تواند برای مدت زیادی برپا بماند. اما، حرف‌های مربوط به آهنگ سریع صنعتی‌شدن و تقویت سرمایه تجاری- صنعتی، توخالی است و با واقعیت رابطه‌ی ندارد.

واقعاً چه‌گونه می‌توان، به‌طور جدی، از آهنگ سریع صنعتی‌شدن سخن گفت، در حالی که در سال ۱۹۲۴، ارزش کل واردات ۷۷۱۴۴۵۰۰۰ قران و ارزش

ماشین‌آلات وارده ۱۴۴۲۰۰۰۰، قران و در سال‌های ۲۶- ۱۹۲۵ به ترتیب ۷۸۷۳۹۶۷۲۰، ۱۹۲۶- ۲۷، و در سال‌های ۱۴۷۷۷۰۰۰ قران، و ۸۸۱۰۲۵۰۰۰ قران و ۲۴ میلیون قران و در سال ۲۸- ۱۹۲۷، ۸۰۷ میلیون قران و ۴۲/۲ میلیون قران بوده است. البته، طرف‌داران سلسله‌ی جدید، بنابر این داده‌ها می‌توانند اظهار کنند که: «بی‌خود نیست اگر ما می‌گوییم که ایران در راه صنعتی‌شدن پیش می‌رود. زیرا، ارزش واردات ماشین‌آلات، فقط در عرض چهار سال گذشته، تقریباً سه برابر افزایش یافته است.» این گفته که در وهله‌ی اول درست به نظر می‌رسد، بسیاری از ساده‌دلان را گمراه می‌کند. برای این که چنین اشتباهی رخ ندهد ما سعی خواهیم کرد خواننده را با ماهیت و نوع این ماشین‌ها بیش‌تر آشنا کنیم.

ارزش واردات ایران که در سال ۲۸- ۱۹۲۷، ۴۲ میلیون ریال بوده است، مطابق آمار گمرک ایران به ترتیب ذیل تقسیم بندی می‌شود^{۳۳}: ماشین‌های صنعتی ۳۷۵۰۰۰۰۰ قران، ماشین‌های زراعتی ۱۲۰۴۰۰۰ قران. بقیه واردات را ماشین‌های حفاری، لکوموتیو، ژانراتور و لوازم ماشین‌های دیگر و غیره تشکیل می‌دهد. البته، آنچه برای ما جالب است، ماشین‌های صنعتی و کشاورزی است. از ۱۲۰۴۰۰۰ قران که ارزش ماشین‌های کشاورزی را تشکیل می‌دهد ۴۳۴۰۰۰ قران آن از ایالت متحده آمریکا، ۲۰۶۰۰۰ قران از فرانسه، ۱۳۴۰۰۰ قران از آلمان و ۳۵۷۰۰۰ قران یعنی تقریباً ۲۵٪ از انگلستان وارد گردیده است. بدین ترتیب، ۷۵٪ این واردات تولیدات غیر انگلیسی است. اما، در مورد ماشین‌های صنعتی وضع کاملاً متفاوت است. از ۳۷۵۰۲۰۰۰ قران که ارزش واردات ماشین‌های صنعتی است، ۳۴۴۸۰۰۰ قران از انگلستان وارد شده است. در این رقم واردات از هند، عراق و دیگر مستعمرات انگلیسی منظور نگردیده است. همه می‌دانند که ماشین‌های انگلیسی خیلی گران‌تر از ماشین‌های آمریکایی و آلمانی می‌باشند. به چه علت ایران فقیر،

۳۳ - نگاه شود به آمار بازرگانی ایران در سال‌های ۲۸- ۱۹۲۷ ص ۲۹ و ۲۸ به زبان فرانسه.

برای صنایع خود ماشین‌های گران‌انگلیسی را خریداری می‌کند؟ شک نیست که این ماشین‌ها برای تحکیم مواضع مهم اقتصادی انگلستان در ایران به کار می‌رود و نه برای به وجود آوردن صنایع ملی. متأسفانه، آخرین گزارش گمرک نشان نمی‌دهد که چه بخشی از این ماشین‌ها مربوط به احتیاجات شرکت نفت انگلیس ایران است. در سال ۲۷-۱۹۲۶، برای احتیاجات امتیاز انگلیسی ۵۸۵۳۶۰۰۰ قران وسایل مختلف و، از جمله ۱۷ میلیون قران ماشین به ایران وارد شده بود. بنابراین، در سال ۲۷-۱۹۲۶، برای صنایع ایران ۷ میلیون قران (۷=۱۷-۲۴) ماشین‌آلات وارد گردیده بود. مسلم است که واردات ماشین‌نمی‌توانسته است در عرض یک سال از ۷ میلیون به ۴۲ میلیون قران افزایش یابد. هم‌چنین مسلم است که قسمت اعظم ماشین‌ها، تولیدات انگلستان بوده و حداقل ۹۵٪ آن به احتیاجات امتیاز انگلیس اختصاص داشته است.

بنابراین می‌توان حدس زد که در سال ۲۸-۱۹۲۷، ارزش ماشین‌های وارده برای اقتصاد ایران ۹ میلیون قران بوده است: (۹=۳۳-۴۲). چنین رشدی به خصوص اگر ساختمان راه آهن را در نظر داشته باشیم به نظر ما طبیعی است. برای این که یک بار و برای همیشه به سخن‌پردازی راجع به آهنک سریع صنعتی‌شدن ایران در رژیم رضاشاه خاتمه داده شود، لازم است واردات ماشین در سال ۲۸-۱۹۲۷ را با آمار سال ۱۴-۱۹۱۳ مقایسه کنیم. متأسفانه، در گزارشات سال ۱۴-۱۹۱۳ برای واردات ماشین تعرفه جداگانه‌یی وجود نداشته و واردات آن جزو واردات ابزار فلزی به حساب می‌آمده است. در سال ۱۴-۱۹۱۳ مبلغ این واردات ۵۶۷۵۰۰۰ قران بوده است. درصد واردات ماشین در سال‌های اخیر و احتمالاً در سال ۱۴-۱۹۱۳، ۸۰ تا ۸۵٪ کل واردات ابزار فلزی بوده است. با در نظر گرفتن این مطلب واردات ماشین در سال ۱۴-۱۹۱۳ به مبلغ ۵۵۰۰۰۰۰ قران بالغ می‌گردد. اگر در نظر بگیریم که قیمت‌های بین‌المللی در حال حاضر تقریباً "۳۰ تا ۳۵٪ بیش از

قیمت‌های سال ۱۴ / ۱۹۱۳ می‌باشد، واردات سال ۱۴-۱۹۱۳ را بدون اغراق می‌توانیم ۷ تا ۷/۵ میلیون قران محسوب داریم.

بدین ترتیب، ایران، برای انتقال از «ریل‌های زنگ‌زده اقتصاد بسته فئودالی به راه‌های جدید انکشاف» و «صنعتی کردن کشور به آهنگ سریع»، واردات ماشین را از ۷/۵ میلیون قران در سال ۱۴-۱۹۱۳ به ۹ میلیون قران در سال ۱۹۲۸-۱۹۲۷ ارتقاء داده است!

جالب است که ایران در سال ۱۹۲۷، ۱۷ میلیون قران عطریات و ۱۲ میلیون قران کالاهای ابریشمی وارد کرده بود. بدین ترتیب، روشن است که دولت شاه و مالکان بیش‌تر در فکر عطریات هستند، تا در فکر صنعتی کردن کشور.

البته این به آن معنا نیست که در ایران موسسات نوع سرمایه‌داری وجود ندارد. این نوع موسسات از قدیم الایام موجود است و تعداد آن در حال حاضر حتا از ۱۰ تا ۲۰ سال پیش کمی بیش‌تر نیز شده است. لیکن اهمیت آن آن‌قدر ناچیز است که نه فقط از انکشاف سرمایه‌داری، بل که از صنعتی شدن نیز نمی‌توان سخن گفت. انکشاف سرمایه‌داری، به دلایلی که ما قبلاً ذکر کردیم، با گام‌های لاک‌پستی پیش می‌رود.

به این دلیل است که ما معتقدیم، صحبت از «صنعتی شدن ایران جوان و نو»، تازه آن هم به آهنگ سریع، حرفی توخالی و بی محتوا است.

امتیاز انگلستان و به اسارت کشیدن ایران توسط انگلستان

آغاز «سیاست» واگذار کردن امتیاز توسط شاه‌های ایران. امتیاز به مثابه یکی از شیوه‌های تصرف کشورهای عقب‌افتاده. امپریالیسم انگلستان و مواضع استراتژیکی آن در ایران. بانک شاهنشاهی یا بانک انگلیسی و سیاست استعماری آن. امتیاز نفت جنوب. رشد سریع تولید نفت ایران. امتیاز نفت شمال. برتری بحری انگلستان و سیاست نفتی امپریالیست‌های انگلیسی.

قدرت‌های امپریالیستی برای تسلط به کشورهای عقب‌افتاده‌یی که هنوز به تسلط آن‌ها در نیامده‌اند معمولاً "از شیوه‌های ذیل استفاده می‌کنند:

به دست آوردن امتیازات بزرگ از قبیل امتیاز ساختمان راه‌آهن، نفت و غیره. به اسارت کشیدن کشور عقب‌افتاده از طریق قرضه، وام و غیره. انگلستان با تمام قوا در طول قرن نوزده، این شیوه‌ها را در ایران به کار می‌بست. امروزه انگلستان می‌تواند به شجاعت ادعا کند که تنها قدرت بسیار ذینفع در امور ایران است.

اشغال گران امپریالیستی وقتی می‌خواهند مقاصد حقیقی استعماری خود را مخفی کنند، معمولاً "چنین سخن می‌گویند. باید قبول کرد که امپریالیست‌های انگلستان توانسته‌اند به کمک وزرای خود فروخته شاه و با توسل به رشوه و تهدید، مواضع حساس بسیار مهمی در ایران برای خود به دست آورند. ایران از برکت سر متمدن کننده‌گان اروپایی، همیشه محتاج به پول بوده و توسل به وام تنها راه برقراری توازن بودجه آن بوده است. امپریالیست‌های روسیه و انگلیس از روی رغبت به دولت ایران وام می‌دادند و هر وام جدیدی با دریافت امتیاز جدیدی از طرف آنان هم‌راه بود. امتیاز گمرک شمال و یا جنوب، ساختمان راه‌ها، پست و تلگرام، شیلات و غیره و غیره از این زمره‌اند. زمانی ناصرالدین شاه کوشش کرد که خط تلگراف را در دست خود گرفته و آن را به منبع درآمدی جدید تبدیل کند. لیکن جانشین او مظفرالدین شاه مجبور شد خط جنوب را در سال ۱۹۰۳ به انگلیس و خط شمال را به روس‌ها واگذار کند. انگلیسی‌ها و روس‌ها موافقت کردند - به شرط چند ساعت استفاده در روز از تلگراف - این خطوط را تعمیر کنند.

بدین ترتیب، به فروش رساندن رسمی ایران آغاز گردید. هر چه بیش‌تر شاه برای دریافت پول به پترزبورگ و لندن مراجعه می‌کرد، به فروش رساندن ایران نیز زودتر انجام می‌گرفت. همه‌ی درآمدهایی که در گروی روسیه بودند - بعد از سقوط تزارسم - به مصرف استهلاک وام‌های انگلستان رسید.

بانک شاهنشاهی ایران، یکی از بزرگ‌ترین موسسات امتیازی انگلستان در ایران و وسیله به اسارت کشیدن ایران است.

از آن‌جا که همه‌ی عملیات اعتباری و چاپ اسکناس در دست بانک انگلیسی است - که در تمام شهرهای بزرگ ایران دارای شعبه است - وابسته‌گی مالیه ایران نسبت به انگلستان هنوز هم بیش‌تر می‌شود.

این بانک با اسم پر صدای خود: «بانک شاهنشاهی ایران»، در حقیقت یک شرکت سهامی انگلیسی است که بر اساس امتیاز ۳۰ ژانویه سال ۱۸۹۹ با سرمایه‌ی ثابت ۴۰۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ تاسیس شده است. حق انحصاری چاپ اوراق بهادار تا سال ۱۹۴۹ به او واگذار گردیده. این بانک، در عین حال، واسطه‌ی عمده عقد قرارداد و ام‌ها میان انگلستان و ایران می‌باشد. این بانک هم چنین ناظر جمع‌آوری عوارض گمرکات جنوب ایران است که درآمد آن به استهلاک و ام‌های انگلیسی اختصاص داده شده. لیکن نفوذ حقیقی بانک به این محدود نمی‌شود. این بانک به خاطر احتکار در هر زمان که به خواهد و در هر نقطه کشور که مایل باشد - قیمت ارزهای خارجی را بالا و پایین برده و از این طریق باعث ورشکسته‌گی کامل بسیاری از تجار می‌گردد.

این بانک، در بدو تاسیس خود، برای ساختمان راه‌آهن‌ها و بهره‌برداری از منابع طبیعی ایران امتیازات انحصاری بسیار مهمی دریافت کرد. بعدها، تعدادی از این امتیازات - چون بانک از آن استفاده نکرد - از بین رفت.

بانک انگلیسی در ایران، در حال حاضر امتیازات مهمی از قبیل حق چاپ اسکناس، انحصار وارد کردن نقره و ضرب سکه را دارا است. بانک - در زمان جنگ و اشغال ایران - برای پرداخت پول به قشون انگلیسی و صدور نقره به‌هند مقدار زیادی اسکناس چاپ کرد و در نتیجه آن قیمت قران کاغذی نزول کرد. بانک، بعدها این پول‌ها را به قیمت ناچیزی دوباره خریداری کرد. علاوه بر این‌ها، درآمد دولت ایران نزد این بانک نگه‌داری می‌شد و بانک، در این اواخر، نقش خزانه‌دار ایران را ایفاء می‌کرد. این امتیاز را در موقع انعقاد و ام‌های ایران از انگلیس به دست آورد، زیرا درآمدهای دولت ایران که و ام‌ها را تضمین می‌کرد، می‌بایست به بانک شاهنشاهی سپرده شود، و بانک مامور بود از محل این درآمدها، بهره و اصل و ام‌ها را پرداخت و فقط باقی‌مانده پول را در اختیار دولت ایران

بگذارد. در نتیجه بانک انگلیسی، نقش بانک مرکزی ایران را بازی می‌کرد و بر همه‌ی شئون اقتصادی ایران نظارت داشت.

مقایسه تعیین قیمت متقابل قران و نقره که توسط بانک انجام می‌گرفت، نشان می‌دهد که بانک انگلیسی، تا چه اندازه خودسرانه و بدون در نظر گرفتن بازار جهانی ارز، ارزش قران را تعیین می‌کرده است. قیمت یک اونس نقره در بازار لندن، در ماه ژانویه، فوریه و مارس ۱۹۲۵، $۳۲/۵$ تا ۳۲ پنس بود، از هر ۱۶ اونس نقره، می‌توان ۱۱۰۳ قران و ۵۰ دینار سکه ضرب کرد. با در نظر گرفتن قیمت نقره، ارزش یک لیره استرلینگ در لندن، تقریباً، مساوی با ۵۲ قران می‌شود. چنان که مخارج حمل نقره به تهران را نیز در نظر بگیریم، ارزش یک لیره استرلینگ در بازار تهران باید مطابق ۴۹ قران به شود. اما، بانک ارزش یک لیره استرلینگ در تهران را - در ماه ژانویه، فوریه و مارس سال ۱۹۲۵ - مطابق $۴۱/۵$ تا ۴۲ قران تعیین می‌کرد. یعنی ۱۶٪ پایین‌تر از ارزش واقعی آن. این نوع موقعیت قران در برابر لیره استرلینگ و رویه هندی، ورود کالاهای انگلیسی و هندی به ایران را با منفعت می‌ساخت و برای ا.ج.ش.س. به عنوان صادرکننده - مشکلات زیادی به وجود می‌آورد. زیرا تبدیل قران به چرونتس (واحد پول شوروی در آن زمان م.) بی‌اندازه گران تمام می‌شد.

اما، فعالیت بانک شاهنشاهی به آن‌چه گفته شد محدود نمی‌شود. بانک شاهنشاهی به مثابه‌ی مامور امپریالیسم انگلستان، بزرگ‌ترین سد انکشاف اقتصادی کشور است. روزنامه‌ی تهران «ستاره ایران»، در شماره ۵۸ سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۸] خود، درباره‌ی فعالیت این بانک طی ۶-۵ سال اخیر، داده‌های بسیار جالبی ارائه می‌کند. قبل از هر چیز، جالب است بدانیم که بانک شاهنشاهی سرمایه را از چه منابعی بسیج می‌نماید. منابع بانک، قبل از همه عبارت‌اند از: سپرده‌ها و حساب‌های جاری دولت ایران، اسکناس که بانک طبق امتیاز خود منتشر می‌سازد، سپرده‌ها و

حساب‌های جاری اشخاص و سرانجام سرمایه خود بانک. سپرده‌های اشخاص را که کنار بگذاریم، آن‌چه به‌طور عمده برای ما جالب است این است که چه‌گونه دولت رضاشاه علیه این موسسه کاملاً "استعماری امپریالیسم انگلستان" مبارزه می‌کند، مبارزه‌یی که ایرانی‌سکی‌ها و ایراندوست‌ها، دائماً "روی آن تاکید می‌کنند. جدول ذیل سرمایه‌هایی را که بانک در ۵ سال اخیر بسیج کرده، در رابطه با منابع آن، نشان می‌دهد. (سپرده‌های اشخاص در نظر گرفته نشده است):

سال‌ها (پایان سال ۲۱ مارس)	اسکناس منتشره توسط بانک	سپرده‌ها و حساب جاری دولت ایران (واحد: قران)	سرمایه‌ی متعلق به بانک	درصد سرمایه بانک نسبت به دومین منبع دیگر
۱۹۲۴ [۱۳۰۳]	۵۰۷۸۵۱۸۴	۱۹۹۹۴۰۵۴۴	۴۹۹۲۰۰۰۰	۱۰/۳%
۱۹۲۵ [۱۳۰۴]	۶۲۴۵۵۰۰۸	۱۸۸۰۰۲۶۰۸	۵۱۳۶۰۰۰۰	۱۰/۴%
۱۹۲۶ [۱۳۰۵]	۸۸۳۸۸۱۶۰	۲۳۲۴۵۰۹۴۴	۵۳۷۶۰۰۰۰	۸/۳%
۱۹۲۷ [۱۳۰۶]	۱۰۳۴۳۵۲۹۶	۳۱۱۲۰۳۰۰۸	۵۶۱۴۰۰۰۰	۸/۶%
۱۹۲۸ [۱۳۰۷]	۱۲۱۳۱۸۶۰۸	۳۷۴۶۰۸۱۲۰	۵۸۵۶۰۰۰۰	۵/۶%

جدول مذکور نشان می‌دهد که قدرت بانک شاهنشاهی - از زمانی که رضاشاه نخست‌وزیر و سپس شاه شد - تقریباً دو برابر افزایش یافته است. انتشار اسکناس حتی دو برابر و نیم افزایش پیدا کرده است. هر شخصی که کم و بیش با طرز کار موسسات بزرگ بانکی آشنایی داشته باشد می‌داند که در رابطه با نوع مشتری ۱۰ تا ۲۰ درصد سپرده‌های به بانک، همیشه در اختیار بانک باقی می‌ماند. بانک‌ها، معمولاً این بخش از سپرده‌ها را به اعتبارات دراز مدت، مانند اعتبار برای ساختمان کارخانجات، راه‌آهن، وام به دولت و غیره تخصیص می‌دهند.

اما در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره - که به اراده‌ی طبقات حاکم بانک‌های خارجی در آن حکم‌فرمایی می‌کنند - وضع به شکل دیگری است. در کشور مستعمره و نیمه‌مستعمره، بانک‌ها از این سپرده‌ها در جهت تثبیت نیروهای کشورهای استعمارگر استفاده می‌کنند و نه در جهت انکشاف صنایع بومی. بانک‌های خارجی در چین، هند، مصر، الجزایر، تونس و دیگر کشورها نیز چنین عمل می‌کنند. انکشاف صنایع ایران به‌هیچ وجه مورد توجه بانک قرار ندارد. به این مناسبت، بانک شاهنشاهی، این قسمت از سپرده‌ها را به خارج فرستاده و در اوراق بهادار دولت انگلستان سرمایه‌گذاری می‌کند. داده‌های ذیل میزان سرمایه‌گذاری بانک شاهنشاهی را در اوراق بهادار دولت انگلستان نشان می‌دهد:

واحد: قران	
میزان سرمایه‌گذاری	سال
۷۹۰۳۳۵۵۱	[۱۳۰۳]۱۹۲۴
۸۱۵۶۳۳۴۴	[۱۳۰۴]۱۹۲۵
۹۷۳۹۱۲۳۲	[۱۳۰۵]۱۹۲۶
۹۵۳۳۷۰۴۰	[۱۳۰۶]۱۹۲۷
۱۴۴۱۷۸۵۱۲	[۱۳۰۷]۱۹۲۸

این ارقام نشان می‌دهد چه گونه، بیش از پیش، سرمایه‌ی که با عرق جبین مردم ایران تهیه شده، در زمان آقایی رضاشاه به این سوی، به جیب دولت «فقیر» انگلستان سرازیر می‌شود. اما این همه مطلب نیست. بانک شاهنشاهی، بخشی از

وجه موجود خود را نیز در بانک‌های لندن نگاه می‌دارد. ارقام زیر این موضوع را کاملاً روشن می‌سازد:

سال	میزان وجه موجود بانک شاهنشاهی که در خارج نگاه داشته می‌شود
۱۹۲۴ [۱۳۰۳]	۱۴۲/۶ میلیون قران
۱۹۲۵ [۱۳۰۴]	۱۲۸/۴ میلیون قران
۱۹۲۶ [۱۳۰۵]	۲۰۳/۷ میلیون قران
۱۹۲۷ [۱۳۰۶]	۲۰۴/۶ میلیون قران
۱۹۲۸ [۱۳۰۷]	۲۴۷/۴ میلیون قران

چنین به نظر می‌رسد، که گرداننده‌گان بانک معتقدند که از پول‌های مردم ایران در هر کشور دیگری به غیر از ایران بهتر حفاظت می‌شود. بدین ترتیب، سپرده‌های دولت ایران در بانک شاهنشاهی، در واقع، به خارج فرستاده می‌شد. سرمایه‌هایی که بدین ترتیب به انگلستان انتقال یافته بود، در ۲۱ مارس سال ۱۹۲۴ [اول فروردین ۱۳۰۳] - ۸۲/۲٪ در سال ۱۹۲۵ - ۷۷/۶٪، در سال ۱۹۲۶ - ۸۲/۴٪، در سال ۱۹۲۷ / ۶۸/۲٪ و در سال ۱۹۲۸ - ۷۴/۸٪ کل سپرده‌های دولت ایران را تشکیل می‌داد. بنابراین، می‌توان گفت از هر صد قران پول ملت ایران، ۷۵ قران آن برای تقویت امپریالیسم انگلستان به لندن انتقال می‌یافت. در عین حال، تجار ایرانی به خاطر کمبود پول مجبور بودند بهره‌های کلانی (نزدیک به ۱۰ درصد) به همان بانک شاهنشاهی به پردازند. بانک شاهنشاهی در عرص ۵

سال - از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۷ - در ازای اعتباراتی که در اختیار تجار گذارده بود، بهره‌های ذیل را دریافت کرد:

واحد: قران	
سال	مقدار بهره
۱۹۲۳ [۱۳۰۲]	۲۲۱۰۰۰۰۰
۱۹۲۴ [۱۳۰۳]	۲۰۹۰۰۰۰۰
۱۹۲۵ [۱۳۰۴]	۲۸۳۰۰۰۰۰
۱۹۲۶ [۱۳۰۵]	۲۹۹۰۰۰۰۰
۱۹۲۷ [۱۳۰۶]	۳۹۶۰۰۰۰۰

بانک - طبق قرارداد - از ۱۴۰ میلیون منفعت که در عرض این ۵ سال به دست آورد، فقط یک میلیون قران به دولت ایران پرداخت (یعنی سالانه ۲۰۰ هزار قران). روزنامه‌ی **ستاره ایران** در مقاله‌ی مذکور خاطر نشان می‌سازد که بانک شاهنشاهی در فقیر کردن ایران مقصر است، زیرا این بانک سرمایه‌هایی را که ممکن بود از آن برای به وجود آوردن موسسات صنعتی استفاده کرد به خارج می‌فرستاد. ما با نظریه‌ی «ستاره ایران» موافقیم. لیکن باید از جانب خود اضافه کنیم، که نه تنها بانک شاهنشاهی، بل که آن‌هایی نیز که از این بانک در گذشته و حال حمایت کرده‌اند، در فقیر شدن ایران مقصرند. بدین ترتیب، بانک شاهنشاهی برای دخالت در امور اقتصادی و سیاسی ایران، وسیله‌ی نیرومندی در دست انگلیسی‌ها بود. بانک شاهنشاهی با بالا بردن و پایین آوردن خودسرانه ارزش تومان، تغییر ارزش لیره استرلینگ، واگذاری اعتبار به تجاری که با انگلستان معامله می‌کردند و تحریم اقتصادی تجاری که با ا.ج.ش.س. رابطه برقرار می‌کردند، و بالاخره، با

حمایت مالی از دوستان انگلستان برای انتخابات مجلس، مهم‌ترین وسیله‌ی نفوذ انگلستان در ایران می‌باشد. این بانک، قادر است به دستور سفارت انگلستان در تهران، با خودداری از پیش پرداخت درآمدهای گمرک و یا دیگر درآمدها، مانع پرداخت به موقع حقوق کارمندان و افراد ارتش گردد و دولت ایران را دچار بحرانی سازد که در نتیجه‌ی آن دولت «شاهنشاهی» اغلب مجبور به استعفا می‌شود. وزارت مالیه تزاری نیز در زمان خود بانک «استقراضی» را که رقیب بانک انگلیسی بود، در ایران تشکیل داد. این بانک - به نفع امپریالیسم روسیه - سیاستی مشابه سیاست بانک انگلیسی داشت. دولت شوروی، به خاطر تحکیم قدرت مقاومت ایران در برابر فشار خارجی، بانک مذکور را به مردم ایران واگذار کرد.

حکمرانان امروزی ایران - با وجود اعتراضات مداوم تجار ایرانی - مدت‌ها از تاسیس بانک ملی خودداری می‌کردند، مبادا که دوستان انگلیسی آن‌ها برنجند. دولت ایران - فقط پس از آن که رضاشاه کاملاً با اربابان خود ساخت و منافع بانک شاهنشاهی را تامین کرد - «شجاعت» به خرج داده و طرح تاسیس بانک ملی را تسلیم مجلس نمود. تقریباً هم‌زمان با این، مدت امتیاز بانک شاهنشاهی نیز اضافه شد و حق انتشار اسکناس مانند گذشته، در دست بانک انگلیسی باقی ماند.

امتیاز نفت جنوب یکی دیگر از دست آوردهای بزرگ سیاست امپریالیستی انگلستان در ایران است. برای توضیح نقش ایران در سیاست خارجی انگلستان - به عنوان تقویت جبهه هند و هم‌چنین به عنوان منبع تمام نشدنی نفت - باید روی این مطلب تعمیق بیش‌تری کرد.

منابع نفتی ایران - به استثنای همدان که در شمال غربی ایران واقع شده است و امروزه دارای اهمیت زیادی نیست - در دو ناحیه: در شمال و در جنوب غربی ایران به شکل خط ممتدی واقع شده است. طول منابع نفتی شمال، واقع در نزدیکی مرز ا.ج.ش.س. ۶۰۰ کیلومتر است. این منابع در گیلان، از دریای خزر آغاز و از طریق

ایالات مجاور تا آسترآباد ادامه دارد. این منابع ادامه‌ی ناحیه‌ی نفتی باکو - چلکان می‌باشد. ناحیه‌ی نفتی جنوب، در رابطه با منابع بین‌النهرین است و از قصرشیرین در نزدیکی مرز ترکیه و جنوب شرقی کرکوک واقع در ساحل فرات تا بندرعباس و جزیره قشم، به سمت تنگه‌ی هرمز امتداد دارد. طول این منابع به خط مستقیم ۱۳۰۰ کیلومتر می‌باشد.

مناطقى که منابع آن دارای اهمیت می‌باشند عبارت‌اند از:

(۱) ناحیه‌ی قصرشیرین در نزدیکی کرمانشاه. در این ناحیه مناطق نفتی قصرشیرین، داغ دره، و در شمال آن، چاه سرخ واقع شده است.

(۲) ناحیه‌ی شوشتر. مناطق نفتی قیرآب در نزدیکی دزفول و منطقه اهواز و میدان نفتون در این ناحیه‌ی واقع شده است. چنین به نظر می‌رسد که این ناحیه غنی‌ترین ناحیه‌ی نفتی ایران و دارای موقعیت بسیار مناسبی باشد، زیرا در نزدیکی دهنه‌ی قابل کشتی‌رانی رودخانه‌ی کارون قرار گرفته، که در نزدیکی محمره [خرمشهر] به شط‌العرب پیوسته و در ۲۵۰ کیلومتری خلیج فارس است. این ناحیه، در صنایع نفتی ایران مقام اول را حائز است و توسط لوله نفتی به خلیج فارس مربوط می‌شود.

(۳) منابع پراکنده‌ی دیگری نیز وجود دارد: در ایالت لرستان - به خصوص در شمال شرقی بندر بوشهر، منابع دالکه در نزدیکی شیراز، منابع نزدیک بندرعباس به سمت تنگه‌ی هرمز، منابع جزیره قشم در نزدیکی آمان [کذا].

نخستین کارهای اکتشافی نفت در ایران در سال ۱۸۹۰، توسط شرکت «پرشى

پِن بَنک ماینینگ رایت گُرپُری‌شِن» *Persian Bank Mining Right Corporation* با سرمایه ۸۰ هزار لیره استرلینگ آغاز شد.

این شرکت، جزیره‌ی قشم و منابع دالکه و هم‌چنین، قصرشیرین را دقیقاً تحت

مطالعه قرار داد. شرکت مذکور در سال ۱۸۹۴ به مناسبت کمبود امکانات مالی

منحل گردید. داری - سرمایه‌دار انگلیسی - در سال ۱۹۰۱ امتیاز شرکت فوق را گرفته و برای مدت ۶۰ سال با دولت ایران قرارداد بست. لیکن بهره‌برداری منظم و شدید از منابع نفتی ایران از زمان تاسیس شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۰۹ آغاز شد. سرمایه‌ی اعلام شده شرکت ۲۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ بود. شرکت به علاوه به میزان ۶۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ اوراق قرضه منتشر ساخته بود.

با تاسیس شرکت نفت انگلیس و ایران، امتیاز شرکت «اکس‌فلوی‌تی‌شین کمپانی» (*Exploitation Co*) - که در سال ۱۹۰۳ و با سرمایه‌ی به میزان ۵۴۴۰۰۰ لیره استرلینگ تشکیل شده بود - به مساحت یک مایل مربع [کذا] در منطقه‌ی خان‌نشین بختیاری و در نزدیکی میدان نفتون محدود شد.

برای بهره‌برداری از دیگر مناطق نفتی موجود در خان‌نشین بختیاری، شرکت «بختیاراویل کمپانی» (*Bakhtiar oil Co*) با سرمایه ۴۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ تاسیس شد.

بخش اعظم سهام این شرکت‌ها، در دست شرکت نفت انگلیس و ایران است. طبق قرارداد امتیاز، این شرکت‌ها باید ۱۶٪ منفعت خالص سالانه خود را به دولت ایران به پردازد. استخراج نفت توسط «آنگلو پرشین کمپانی»، به‌طور عمده، در منطقه میدان نفتون واقع در ۱۴۰ مایلی شمال شرقی خرمشهر متمرکز گردیده است. شرکت و اردوگاه‌هایی که کارگران و کارمندان محلی در آن سکنا دارند، خارج از میدان نفتون واقع شده است. انگلیسی‌ها، اکثر کارگران متخصص را از هند می‌آورند. نفت استخراجی، از سال ۱۹۱۲ توسط لوله به پالایشگاهی که در ۱۴۰ مایلی محل استخراج قرار دارد، وصل شده است. تولید نفت با سرعت فراوان سال به سال افزایش می‌یابد. بنا به آمار مجمع زمین‌شناسان آمریکا - ایران از لحاظ ذخایر نفت - (پس از ایالات متحده آمریکا) - مقام دوم را در دنیا حائز است. ایران از لحاظ میزان تولید - پس از ایالات متحده آمریکا، مکزیک،

ا.ج.ش.س. مرتبه چهارم را داراست. آمار ذیل میزان تولید و رشد استخراج نفت توسط شرکت نفت انگلیس و ایران را نشان می‌دهد:

واحد: تن	
میزان تولید	سال
۸۰۰۰۰	۱۹۱۲-۱۳
۱۱۰۶۴۱۵	۱۹۱۸-۱۹
۱۷۴۳۵۵۷	۱۹۲۰-۲۱
۲۳۲۷۲۲۱	۱۹۲۱-۲۲
۲۹۵۹۸۲۸	۱۹۲۲-۲۳
۳۷۱۴۲۱۶	۱۹۲۳-۲۴
۴۳۳۳۹۳۳	۱۹۲۴-۲۵
۵۷۰۰۰۰۰	۱۹۲۵-۲۶
۶۰۰۰۰۰۰	۱۹۲۶-۲۷
۶۸۰۰۰۰۰	۱۹۲۷-۲۸

دولت ایران ۱۶٪ سود خالص سالیانه‌ی شرکت را دریافت می‌کند. لیکن، چنان که قبلاً اشاره کردیم، شرکت نفت، برای کم نشان دادن سود خالص خود از اسلوب «ماهرانه‌ی» مانند هزینه شمردن مالیات‌های پرداختی به دولت انگلستان و بالا بردن قیمت تعرفه حمل و نقل شرکت‌های کشتی‌رانی که از آن خودش است - استفاده می‌کند. در نتیجه، درآمد دولت ایران از محل امتیاز به میزان فاحشی کاهش می‌یابد. با این همه این درآمد در بودجه‌ی ایران دارای اهمیت به سزایی است.

امپریالیست‌های انگلیسی که به داشتن قسمت اعظم نفت جنوب ایران اکتفاء نمی‌کنند، سعی دارند، مناطق نفتی واقع در جنوب غربی و شمال ایران را نیز به دست آورند. آنان با کمک رضاشاه، در حال حاضر، امتیاز نفت جنوب غربی ایران را گرفته‌اند. اما در مورد نفت شمال با دشواری‌هایی برخورد کرده‌اند. استخراج نفت شمال، نه تنها برای ایران بل که برای روسیه شوروی نیز دارای اهمیت بسیار است.

مساله این امتیاز چندی پیش مطرح شد. سپهسالار، یکی از زمین‌داران بزرگ ایرانی، امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری از نفت مازنداران را دریافت کرد. او در سال ۱۹۱۶، امتیاز خود را به خوشتاریا - تبعه روسیه - واگذار نمود. خوشتاریا خود نیز، امتیاز انحصاری استخراج نفت گیلان، آسترآباد، مازندران را از دولت دریافت کرده بود. در سال ۱۹۱۷، ناحیه‌ی اردبیل جزو حیطه‌ی امتیاز خوشتاریا قرار گرفت. دولت تزاری - با وجود مخالفت شدید شرکت «هوبل» در پتروگراد - امتیاز خوشتاریا را به رسمیت شناخت.

دولت جدید ایران، در سال ۱۹۱۸، همه‌ی امتیازات خارجی و در درجه‌ی اول امتیازات روس‌ها و از جمله، امتیاز خوشتاریا را لغو کرد.

خوشتاریا، در سال ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹، با استفاده از قرارداد انگلیس و ایران همه‌ی حقوق امتیازی خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت. لیکن پس از سقوط دولت آنگلو فیل و ثوق‌الدوله، به این کار شدیداً "اعتراض شد. این اعتراضات بر این مبنا بود که امتیاز مذکور توسط مجلس مطالعه و تصویب نشده بود و از طرف دیگر، طبق قرارداد ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱ - منعقد با دولت شوروی - امتیازات اتباع روسیه ملغاً گردیده بود.

دولت ایران که امتیاز خوشتاریا را ملغا می‌شمرد، برای دادن امتیاز بهره‌برداری از زمین‌های نفتی شمال ایران، با شرکت آمریکایی «استاندارد اویل کمپانی» وارد مذاکره شد.

این مذاکرات در سال ۱۹۲۱، با انعقاد قرارداد امتیاز- که در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ به تصویب مجلس رسید- خاتمه یافت.

شرایط امتیاز به این قرار بود:

(۱) ایالات آذربایجان، گیلان، مازندران، آسترآباد و خراسان، برای بهره‌برداری از نفت واگذار می‌گردد.

(۲) مدت امتیاز ۵۰ سال است.

(۳) دولت ایران حداقل ۱۰ درصد از ارزش نفت استخراجی را دریافت می‌کند.

(۴) شرایط کامل امتیاز باید بعداً "تسلیم مجلس گردد.

(۵) صاحب امتیاز حق واگذاری این امتیاز را به نماینده سرمایه خارجی دیگری

دارا نمی‌باشد. امتیاز در صورت عدم رعایت این اصل، ملغا شده اعلام می‌گردد.

دولت انگلستان، که اکثر سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را دارد، تبلیغات

شدیدی را علیه این امتیاز آغاز کرد و آن را نقض قرارداد منعقد با دولت

و شوق‌الدوله اعلام نمود.

دولت شوروی نیز- بر اساس ماده ۱۳ قرارداد سال ۱۹۲۱ روسیه و ایران- که

طبق آن دولت ایران تعهد کرده بود امتیازات ملغا شده را به دولت سومی و یا اتباع

آن واگذار نکند- به دولت ایران اعتراض کرد.

لیکن بعد از این جریانات وضع به کلی تغییر کرد- شرکت نفت انگلیس و

ایران- که از رقابت «استاندارد اویل» واهمه داشت- نسبت به این شرکت

گذشت‌هایی کرد و با آن قرارداد بست. در نتیجه‌ی این قرارداد، «استاندارد اویل»

متعهد شد که از امتیازات نفت ایران صرف‌نظر کند. چنین به نظر می‌رسد که

«استاندارد اوایل» در عوض، مزیت‌هایی در بین‌النهرین، فلسطین و دیگر نقاط دنیا از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کرد.

چندی بعد، شرکت نفت آمریکایی دیگری نیز - سین کلر - برای دریافت امتیاز نفت وارد میدان شد. لیکن دولت قوام‌السلطنه، تحت فشار انگلیسی‌ها، تصمیم درباره‌ی این مساله را عمداً به درازا کشانده و سپس تقاضای سین کلر را رد کرد.

شرکت نفت انگلیس و ایران - تحت نظارت دولت انگلستان قرار دارد. دولت انگلستان از ماه مه سال ۱۹۱۴، با شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی منعقد ساخته است که طبق آن، شرکت نفت به یک شرکت نیمه دولتی تبدیل گردیده و سرمایه‌ی آن توسط دولت به میزان ۲ میلیون لیره استرلینگ افزایش یافته است. دولت انگلستان هم‌چنین، به میزان ۱۹۹۰۰۰ لیره استرلینگ اوراق قرضه منتشر ساخته است. بدین ترتیب، شرکت نفت که در آغاز سرمایه‌اش ۴۷۹۹۰۰۰ لیره استرلینگ بود، در سال ۱۹۲۷ سرمایه‌ی ثابت خود را به ۲۴ میلیون لیره استرلینگ و سرمایه گردشی خود را به ۲۳/۹ [میلیون] لیره استرلینگ ارتقاء داد.

سود شرکت هم به موازات سرمایه‌ی آن افزایش می‌یافت. سود خالص شرکت که در سال ۱۹۲۶ برابر ۴۳۸۵۰۰۰ لیره استرلینگ بود، در سال ۱۹۲۷ به ۶۰۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ، و در سال ۱۹۲۸، حتا، به ۷۲۰۳۰۰۰ لیره استرلینگ افزایش یافت. یعنی در حقیقت، سود یک سال از ۱/۴ سرمایه ثابت بیش‌تر شد.

چنان که کدمن، رئیس شرکت نفت، در نطق خود در جلسه‌ی سهام‌داران شرکت در تاریخ ۲ نوامبر سال ۱۹۲۷ گفت: «آرامشی که در کشور در زمان شاه به وجود آمده است به توسعه‌ی صنعت نفت، چون دیگر صنایع، کمک می‌کند. مردم ایران با مقایسه کردن وضع آن قسمتی از کشور که در آن عملیات شرکت انجام می‌گیرد، با وضعی که در سابق حکم‌فرما بود، به خوبی می‌توانند درک کنند که وضع این قسمت‌ها تا چه اندازه بهبود یافته است. فعالیت کمپانی فقط به استخراج

نفت محدود نیست، بل که این فایده را نیز دارد، که به طور عینی شیوه‌های صنعتی انگلستان را نیز به ایرانیان یاد می‌دهد. ما به ایرانیان می‌آموزیم، و به آنان کار کردن را برای احراز مقام‌های بالا در شرکت یاد داده، و تعداد کارمندان ایرانی را اضافه می‌کنیم، تا حال بین ما و دولت ایران اختلافی نبوده است. لیکن ما می‌خواهیم حسن نیت مردم ایران را نیز جلب کنیم.»

البته این که میان رضاشاه و شرکت نفت انگلیس و ایران رابطه حسنه و صمیمانه وجود دارد، تعجب‌آور نیست. لیکن وضع کارگرانی که در صنعت نفت مشغول‌اند، از این بابت بهتر نمی‌شود. در همه‌ی صنعت نفت، در سال ۱۹۲۷، ۲۶۷۲۴ نفر اشتغال داشتند که از آن‌ها: ۱۶۴۵۶ نفر ایرانی، ۹۹۴ نفر اروپایی، ۴۲۹۲ نفر هندی و ۵۰۰۰ نفر کارگر روزمزد (ایرانی و عرب) بودند.

سازمان کارگران صنایع نفت تا حال با مشکلات بسیار بزرگی روبرو بوده است. هر نوع فعالیت و اقدام متشکل کارگران، در نتیجه‌ی فعالیت دفتر ویژه سیاسی شرکت نفت انگلیس و ایران که سیک‌یوریتی آفیس (securiti office) دفتر امور امنیتی) نام دارد، فوراً با اقدامات سرکوب‌کننده‌ی شرکت (تا اخراج کارگران) مواجه می‌گردد. دستگاه اداری شرکت، تا آن‌جا که ممکن است اصل تبعیض نژادی را دنبال می‌کند. کارگر غیر متخصص ایرانی ماهانه ۸ تومان و کارگر متخصص تا ۳۰ تومان، حقوق دریافت می‌کنند. در حالی که کارمندان کارگران اروپایی در ماه، از ۱۲۰ تا ۴۰۰ و هندی‌ها از ۳۰ تا ۷۵ تومان حقوق می‌گیرند. کارمندان اروپایی، علاوه بر حقوق مذکور، خانه‌های مجهز که دارای چند اتاق، کولر، برق و آب لوله‌کشی می‌باشند دریافت می‌کنند و اتوموبیل و خدمت کار در اختیار آن‌ها گذارده می‌شود. در مناطق نفتی، اروپاییان، کلوب‌ها و مغازه‌های مخصوص به خودشان را دارند. هر یک از آنان یک ماه مرخصی دارد و شرکت خرج سفر آن‌ها را متحمل می‌شود. هندی‌ها نیز از برخی امتیازات

برخوردارند. اما ایرانیان شرایط بسیار دشواری دارند. کارگران ایرانی و عرب، باید خودشان گوشه‌یی پیدا کنند، تا خانواده‌ی بدبخت‌شان را از باران و آفتاب سوزان پناه دهند. به عنوان مثال، خانه‌هایی که در محله کارگری آبادان ساخته شده، بدون در است و به جای آن پرده‌های ژنده آویزان می‌کنند. ارتفاع این خانه‌ها از قد متوسط یک انسان کوتاه‌تر است.

شرکت نفت انگلیس و ایران - با چنین شرایطی - سالانه ۷۵ میلیون درآمد دارد که توسط آن، تعداد زیادی از فعالین سیاسی ایران را می‌خرد و آنان را به خدمت به منافع خود وادار می‌سازد.

نفت، امروزه مهم‌ترین نقش را در سیاست خارجی انگلستان ایفاء می‌کند. امپریالیست‌های انگلیسی، برای حفظ برتری بحری خود، سلسله‌ی ایستگاه‌های دریایی ذغال را بر سر راه جبل‌الطارق - کلکته به وجود آورده‌اند. آنان در این اواخر، ایستگاه‌های نفت را نیز به آن اضافه کرده‌اند. نفت - همان‌طور که مجلس انگلستان در تاریخ ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۱۳ و مارس سال ۱۹۱۴ بر آن تاکید کرده است - برای کشتی‌های جنگی و تجارتی اهمیت بسیار دارد. تاکید مجلس انگلستان درباره‌ی نفت، فوراً "به مرحله اجرا گذارده شد. انگلستان ذخیره نفت مورد احتیاج کشتیرانی را افزایش داد، زیرا وابسته‌گی به نفت خارجی به مناسبت عدم امکان رساندن نفت و گرانی آن - می‌توانست اشکالات فراوانی به وجود آورد.

دولت‌های امپریالیستی - مانند دولت انگلستان و آلمان - برای تامین نفت مورد احتیاج خود، قبل از جنگ با کنسرسیوم‌های نفتی نقاط مختلف دنیا رابطه برقرار کردند. این دولت‌ها، به علاوه سعی داشتند همه نفت مورد احتیاج را از محل شرکت‌های ملی خود تامین کنند، تا نسبت به خارجیان وابسته‌گی نداشته و بتوانند روی قیمت‌ها تاثیر به گذارند.

انگلستان این برنامه را قبل از جنگ اجرا کرد.

شرکت بزرگ انگلیسی به نام «مکزیکن ایگل اویل کمپانی» (*Mexican Eagle Oil Co*) با موفقیت و به نفع انگلستان، با شرکت رقیب خود «پی یرسان اندسان» (*Pearson an Son*) مبارزه می کرد. این شرکت سعی داشت، به نفع انگلستان، در اکوادور، کلمبیا و حتا در مراکش و الجزایر امتیازات نفتی به دست آورد. حتا از منابع نفتی مصر نیز انگلیسی ها بیش تر از شرکت هلندی «رویال شل» (*Royal Shell*) بهره برداری می کنند. انگلیسی ها، در سومالی بریتانیا نیز به دنبال نفت می گردند. انحصار نفت جنوب ایران این برنامه ها را تکمیل می کرد.

اگر موقعیت جغرافیایی صنایع نفت انگلیس را دقیقاً در نظر بگیریم، متوجه می شویم که علاوه بر واقع شدن این صنایع در نقاط مختلف، از نظر جغرافیایی نقشه‌ی معینی را تعقیب می کند. این صنایع اولاً، به دور کانال پاناما و ثانیاً، در امتداد مسیر جبل الطارق - جزیره مالت، و به دور کانال سویز، یعنی به طور کلی، در امتداد مسیر سوئز - عدن - سکترا، کویت و بحرین، قرار گرفته اند.

امپریالیست های انگلیسی بدون نفت ایران، قادر نبودند چنین نقشه‌ی وسیعی را اجراء کنند. از این رو است که ایران در سیاست خارجی انگلستان بیش از پیش نقش مهمی دارد. اگر ایران در گذشته، در مرتبه‌ی اول به عنوان سپر و پوشش هند برای انگلستان حائز اهمیت سوق الجیشی بود، در دو دهه‌ی اخیر، ایران - به مناسبت نفت - اهمیت اقتصادی بسیاری برای انگلستان دارا شده است.

بهره برداری از نفت ایران، به یکی از پایه های تحکیم قدرت اقتصادی و نظامی امپراتوری بریتانیا تبدیل می شود. به این دلیل است که تعرض امپریالیسم انگلستان در ایران، در سال های اخیر شدت بسیار یافته است.

راه بین مصر و هندوستان از طریق فلسطین و عراق - از ایران عبور می کند. ایران، از طرف دیگر، در جنگ آینده میان انگلستان و روسیه شوروی (که ارتش در دست

تشکیل در هند باید در آن نقش تعیین‌کننده‌ی ایفاء کند) بهترین موقعیت سوق‌الجیشی را دارا است.

چنان‌که دیدیم مراکز فرماندهی اقتصاد کشور در دست‌های قوی امپریالیست‌های انگلیسی قرار دارد، اگر به امتیازات نفت و بانک انگلیسی، امتیاز تلگراف شرکت هند و اروپایی را نیز که در دست کامل انگلیسی‌ها است اضافه کنیم (دولت ایران فقط در ساعات معینی می‌تواند از آن استفاده کند) آن وقت تصور نفوذ انگلستان در ایران کامل می‌گردد.

نقشه‌های عظیم امپریالیست‌های انگلیسی و آغاز اجرای این نقشه‌ها

سلطنت پهلوی عامل اجراکننده‌ی نقشه‌های امپریالیستی انگلستان. قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران و راه‌آهن سرتاسری ایران. انتخاب میان منافع انگلستان و منافع حیاتی اقتصاد ایران. نقشه مربوط ساختن مصر به هند از طریق ایران. طرح راه‌های جدید شوسه. امپریالیسم انگلستان و مبارزه علیه نفوذ بلشویسم در شمال ایران. کمک انگلستان به رضاشاه در جریان وقایع انقلابی. غصب جزایر بحرین توسط انگلستان.

حال ما باید ثابت کنیم که رضاشاه، مجری بسیاری از نقشه‌های انگلستان است. ما پیش از این متذکر شدیم که در اوت سال ۱۹۱۹، قرارداد معروف میان انگلستان و ایران به امضاء رسید. هدف قرارداد مذکور - چنان که قبلاً اشاره کردیم - چنین

توصیف شده بود: «انگلستان تعهد می‌کند، برای برقراری رابطه‌ی نزدیک میان انگلستان و ایران و کمک به ترقی و انکشاف موفقیت‌آمیز آن، تمامیت ارضی ایران را محترم شمرده و به ایران متخصص اعزام کند و برای ارتش - که وظیفه‌ی حفاظت امنیت را به عهده دارد - افسر و اسلحه بفرستد و برای ساختمان راه‌های آهن و دیگر خطوط ارتباطی با دولت ایران از نزدیک هم‌کاری کند». خواست‌های امپریالیست‌های انگلستان در آن زمان این‌ها بود، و رضاشاه نیز تا به حال آن‌ها را دقیقاً انجام داده است. روزنامه‌ی اتحاد اسلام، حق داشت، هنگامی که در سال ۱۹۲۴ نوشت: «دولت ایران، درست از روز ملغا کردن قرارداد انگلیس و ایران، کمر به اجرای آن بسته است!»

بعد از مساله تشکیل ارتش، اجرای یکی دیگر از مواد قرارداد سال ۱۹۱۹ باقی مانده است. راه‌آهن جدید سرتاسری ایران دقیقاً با ماده ۴ قرارداد مطابقت دارد و وجود هم‌کاری نزدیک میان انگلستان و دولت ایران را در کار ساختمان راه‌های آهن به خوبی نشان می‌دهد. راه‌آهن سرتاسری ایران - که ساختمان آن در ۲۴ فوریه سال ۱۹۲۷ به تصویب مجلس رسیده است - باید جزیره‌ی هرمز واقع در خلیج فارس را به بحر خزر متصل سازد. در لایحه مربوط آمده است:

(۱) مجلس شورای ملی به دولت اجازه می‌دهد ساختمان راه‌آهن بین جزیره هرمز و بندرگز - از طریق همدان و تهران - را اجراء کند.

(۲) دولت مجاز است - با در نظر گرفتن منافع کشور - ساختمان راه را به شرکت ساختمانی خارجی و یا ملی واگذار نماید. دولت مجاز است، مصالح ساختمانی لازم را - که تهیه آن در داخل مملکت امکان‌پذیر نیست - از خارج خریداری کند.

(۳) ساختمان راه‌آهن باید از روی نقشه کارشناس راه‌آهن که در خدمت مجلس خواهد بود انجام گیرد.

۴) برای ساختمان کارخانه‌ی ذوب آهن، ۴/۵ میلیون تومان، از محل درآمد انحصار قند اختصاص داده می‌شود. در چهار سال نخستین، هر سال یک میلیون تومان و در سال پنجم ۵۰۰ هزار تومان به ساختمان کارخانه اختصاص داده خواهد شد.

۵) وزارت خدمات عمومی و وزارت مالیه عهده‌دار اجرای این تصمیم می‌باشند.

سرمایه‌گذاری در ساختمان کارخانه‌ی ذوب آهن توسط بانک انگلیس تامین شده است. درآمد انحصار قند به عنوان تضمین در گرو بانک است و بدین ترتیب انحصار قند، در دست انگلستان است که درآمد انحصار قند را توسط شعبات بانک انگلیس جمع‌آوری می‌کند. اعتبار ساختمان کارخانه عجالتا" در بانک خوابیده است. در ضمن، نباید فراموش کنیم که بانک در ازای سپرده‌ها ۲ تا ۳٪ بهره می‌دهد، در حالی که خود ۱۹ تا ۱۲٪ بهره می‌گیرد.

چنین به نظر می‌رسد که سرمایه ساختمان راه آهن نیز از محل درآمد انحصار قند تامین خواهد شد. درآمد انحصار چای و قند - از بدو تشکیل تا ۲۱ نوامبر سال ۱۹۲۸، ۲۰۶/۸ میلیون قران بوده است. بنابر آماري که در گزارش شماره ۲۳ وزارت ایران (بخش ۲۴) منتشر شده است، درآمد سالانه این انحصار، ۵۵ تا ۶۰ میلیون قران است. در حالی که قیمت ساختمان راه آهن خلیج فارس - دریای خزر، ۷۵۰ میلیون قران برآورد می‌شود. اگر اساس را بر مبلغی بگذاریم که تا حال تهیه شده است، می‌توان حدس زد که ساختمان راه آهن تا قبل از سال ۱۹۳۸ پایان نخواهد یافت. البته در صورتی که امپریالیست‌های انگلیسی به خواهند، ساختمان راه آهن خیلی زودتر تمام خواهد شد. کاملاً، واضح است که این راه آهن، به‌طور عمده دارای اهمیت سوق‌الجیشی است، که باید بعدها به شبکه راه آهن عراق و هند مرتبط گردد. این مطلب یکی از خواست‌های دیرینه‌ی انگلستان است که لرد کروزون نیز

زمانی آن را آرزو می‌کرد. اما این پرسش پیش می‌آید که وصل نمودن شبکه راه‌آهن ایران (آن هم قبل از همه) به شبکه راه‌آهن عراق، برای ایران چه نفعی در بر دارد؟ از نقطه نظر ما، تقریباً هیچ. هند، نه تنها صنایع‌اش در حال رشد می‌باشد، بل که دارای ذخایر عظیم مواد اولیه و مواد غذایی (برنج) نیز هست و شک نیست که اجرای نقشه‌های راه‌آهن جنوب به جز افزایش صدور کالا از هند به ایران نتیجه‌ی دیگری نمی‌تواند داشته باشد. ایران، نمی‌تواند - به‌طور جدی - در فکر دست یافتن به بازار جهانی، از راه خلیج فارس و یا شمال باشد و یا بخواهد از راه دزدآب (زاهدان م.) به بازار هند، برنج، خشکبار، پنبه، پشم، تیماج و چرم کار نشده صادر کند.

نقطه نظر مصطفی فاتح - اقتصاددان ایرانی - در این باره بسیار جالب است.^{۳۴} فاتح معتقد است که خط اصلی راه‌آهن نمی‌بایست خط نصف‌النهار، شمال، جنوبی باشد و بحر خزر را به خلیج فارس وصل کند. او معتقد است که این خط می‌بایست غنی‌ترین ایالات ایران، یعنی آذربایجان و خراسان را از طریق تبریز - مشهد به هم مرتبط سازد. خط دوم راه‌آهن، باید راه ذکر شده را، از طریق بغداد، به دریای مدیترانه وصل نماید. به عبارت دیگر راه دوم می‌بایست از تبریز به رواندوز و یا موصل، و یا از تهران به همدان و بغداد کشیده شود. فاتح بیم آن دارد که رشد کشاورزی ا.ج.ش.س. در آینده مانع صدور محصولات زراعتی، دام‌داری و باغداری ایران به آن کشور گردد. امکان صدور کالا به هند نیز که ابتدا برای ایران وجود ندارد. انگلستان هم که در تحت‌الحمايه‌های خود بازارهای بزرگ مواد اولیه را دارا می‌باشد. به این مناسبت، فاتح معتقد است که بازارهای اروپا برای ایران

۳۴ - مصطفی خان فاتح موقعیت اقتصادی ایران *The Economic Position of Persia*

لندن ۱۹۲۶. (فاتح طرف‌دار توسعه نفوذ سرمایه انگلیسی - آمریکایی در ایران است.) برای اطلاع بیشتر تر مراجع شود به کتاب د.شمور گنر ایران، ا.ج.ش.س. و انگلستان ص ۹۷-۹۶

می‌توانند بسیار جالب باشند، و ایران باید از طریق راه‌آهن بغداد به آن دست یابد. بدین ترتیب، فاتح نیز - اقتصاددان ایرانی که نمی‌توان او را به داشتن تمایل نسبت ا.ج.ش.س. متهم کرد - خط تبریز - مشهد محور اصلی ساختمان راه‌آهن آینده ایران می‌داند. این نقطه نظر با منافع بنیادی اقتصاد ایران تطابق دارد و به ا.ج.ش.س. امکان می‌دهد که هم‌آهنگ با انکشاف اقتصادی ایران صادرات و واردات خود را افزایش دهد. در نتیجه‌ی این کار، دست واردکننده‌گان انگلیسی و اروپایی نیز از بازارهای شمالی و شمال غربی و شمال شرقی ایران کوتاه خواهد شد. از آن‌جا که تبریز توسط راه‌آهن به جلفا مربوط است و این راه ترمیم می‌شود، و از آن‌جا که مربوط ساختن تهران به آستارا پیش‌بینی شده است، فقط مساله مربوط ساختن مشهد به عشق‌آباد باقی می‌ماند. اگر میزان حمل و نقل کالا میان دزدآب و مشهد را ملاک قضاوت قرار دهیم، چنین به نظر می‌رسد که مساله وصل مشهد به عشق‌آباد توسط راه‌آهن، اهمیت اقتصادی بسیار یافته است. ساختمان خط مشهد - عشق‌آباد، نقش این منطقه را در تحکیم روابط تجارתי بین ایران و ا.ج.ش.س. بیش از پیش افزایش خواهد داد. واضح است که خط جلفا - تبریز - تهران - مشهد باید توسط شاخه‌هایی به بنادر بحر خزر وصل گردد. اگر ساختمان راه‌آهن، فقط و منحصرًا، به خاطر مقاصد سوق‌الجیشی انجام نمی‌گرفت، و اگر در حال حاضر از پرتو دولت رضاشاه انگلیسی‌ها حکم‌رانان واقعی ایران نبودند، بدون شک ساختمان راه‌آهن به طریق کنونی انجام نمی‌شد. زیرا از دیدگاه انکشاف نیروهای تولیدی ایران و رشد کشاورزی آن و تقویت اقتصاد مناطق شمال غربی، شمالی، شمال شرقی و نیز مناطق مرکزی به خط تهران - مشهد و تهران - آستارا دارای اهمیت حیاتی است.

مطالعه تطبیقی حجم کالاهای صادراتی و وارداتی گمرکات نشان می‌دهد که راه‌های شمالی، شمال غربی و شمال شرقی ایران راه‌های صدور کالا، (به استثنای تریاک که به بوشهر فرستاده می‌شود) و راه‌های جنوبی، جنوب شرقی و جنوب

غربی - به طور عمده - راه‌های ورود کالا می‌باشند. اگر این را قبول داریم که بدون رشد کشاورزی و بدون توسعه زمین‌های کشت برنج و پنبه و بدون بسط تولید ابریشم و صنعت قالی‌بافی و بدون تامین بازار برای محصولات باغ‌داری و دام‌داری، به وجود آوردن اقتصاد سالم ایران ممکن نیست. و اگر این اصل صحیح است، که ورود کالا فقط در رابطه‌ی با برنامه‌ی صدور آن باید انجام گیرد - واضح است که نخستین راه‌ها باید مناطق تولیدکننده کالا را به مناطق فروش آن مربوط سازد. اما، اگر ایران مصمم است که علاوه بر منافع حیاتی خود در حال حاضر، خلیج فارس را به بحر خزر وصل کند، برای ما کاملاً روشن است که الهام‌دهنده‌ی این پروژه انگلیسی‌ها می‌باشند. آنان، از دیر وقت آرزوی مربوط ساختن مصر را - از طریق فلسطین و بین‌النهرین - به‌هند در سر می‌پروراندند. دولت ایران به سرکرده‌گی رضاشاه - درست به خاطر رسیدن به این هدف - علاوه بر راه آهن سرتاسری ایران، ساختمان راه‌های دیگری را با مساعدت انگلیسی‌ها در نظر دارد. این راه‌ها عبارت‌اند از:

(۱) راه خانقین - همدان - تهران

(۲) راه دزدآب [زاهدان] - مشهد - شاهرود (که به شاه‌راه هند - ایران معروف است).

(۳) تهران - شاهرود

(۴) دزدآب - کرمان - شیراز - بهبهان - هندریجان - [خرمشهر]

(۵) خرمشهر - بصره

(۶) موصل - رواندوز - تبریز

(۷) تبریز - تهران.

این راه‌ها علاوه بر اهمیت سیاسی - اقتصادی - از نظر سوق‌الجیشی نیز بسیار مهم‌اند. انگلستان در اثر ساخته شدن این راه‌ها مزاید ذیل را به دست می‌آورد:

۱) وجود رابطه توسط راه آهن با هند (فوآد- حایفا- بغداد).

۲) امکان گسترش قوای نظامی در مناطق بسیار دور از هند

۳) موقعیت مناسب برای گسترش عملیات نظامی علیه مرزهای قفقاز و ترکستان

ا.ج.ش.س.

۴) تبدیل عراق و ایران به یک منطقه سوق الجیشی واحد و نخستین خط جبهه‌ی

هند.

اگر به آن چه ذکر شد این را نیز اضافه کنیم که شرکت نفت انگلیس و ایران - برای رساندن نفت به شمال و به وجود آوردن مخزن نفت و بنزین در مرزهای شوروی - (بدون آن انگلستان در جنگ آینده با مشکلات عظیمی برخورد خواهد کرد) به این راه محتاج است، آن وقت خوش خدمتی رضاشاه به دوست‌اش، یعنی انگلستان، روشن می‌گردد.

اما، این همه مطلب نیست. انگلستان، فعالیت خود را در جهت دیگری نیز دنبال می‌کند. مساله برسر این است که راه آهن به سرعت ساخته نمی‌شود در حالی که وقایع به سرعت پیش می‌رود. انقلاب چین، رشد جنبش انقلابی در هند، عملیات انقلابی مداوم در آذربایجان، گیلان و خراسان، انگلیسی‌ها را مجبور می‌سازد، تا در فکر از بین بردن سریع نفوذ روسیه شوروی در ایران باشند. انگلیسی‌ها، در هر حرکت انقلابی دست روسیه شوروی را می‌بینند. درست زمانی که، در این جا، در روسیه شوروی، ایراندوست، ایرانسکی و غیره، آوازه‌ی مدح و ثنای پادشاه جدید ایران را سر می‌دهند، شاه جدید ایران، هم‌راه انگلستان، در فکر از بین بردن نفوذ مسکو سرخ است. او همیشه هر حرکت انقلابی را با بی‌رحمی خاصی سرکوب کرده است. و انگلیسی‌ها، برای این که او بتواند در آینده نیز این جنبش‌ها را سرکوب کند، ساختمان چندین راه شوسه را در نظر دارند. دولت، در حال حاضر، ساختمان ۸ گروه از این راه‌ها را تصویب کرده است. این راه‌ها باید، از یک طرف،

راه‌های بین‌النهرین را - از طریق تهران - به تبریز مربوط سازد و، از طرف دیگر، باید به راه‌های دیگر مربوط و سرانجام به شبکه راه‌های هند مربوط گردد. نقشه‌ی ساختمان و توسعه این راه‌ها طوری تنظیم شده که ایالات شمالی و مرکزی ایران را به شبکه‌ی راه‌آهن‌های هند و عراق به خلیج فارس ربط دهد.

در حال حاضر، ساختمان راه‌های ذیل با عجله بسیار به پایان می‌رسد:

(۱) راه بندر شاهپور - بروجرد - همدان - تهران - بندرگز

(۲) راه تبریز - رواندوز - موصل - بغداد

انگلیسی‌ها ساختمان این دو راه را که از نظر سوق‌الجیشی و اقتصادی اهمیت بسیار دارد، با سرعت پیش می‌برند، تا هر چه زودتر شمال ایران را غصب، و آن را از نفوذ ا.ج.ش.س. آزاد سازند.

ظوابط امر چنین نشان می‌دهد که دولت عراق نیز مشغول مطالعه طرح ساختمان راه‌آهن در منطقه مذکور است. راه بندر شاهپور - بروجرد نیز به زودی خاتمه خواهد یافت. وضعیت راه این امکان را می‌دهد که خاک‌ریزی راه‌آهن نیز انجام شود. شرکت نفت انگلیس و ایران - ساختمان راه شوسه ناصری [اهواز] - هندیجان - گناوه - برازجان - کازرون که صنایع نفت شرکت را به مسجد سلیمان و مناطق نفت خیز گناوه و بندر بوشهر ربط می‌دهد به اتمام رسانده است. شبکه‌یی که در دست ساختمان است اهمیت بسیار دارد:

(۱) ساختمان راه‌آهن مورد نظر از لحاظ تکنیکی آسان می‌گردد (به خصوص

موقع ساختن راه‌آهن سرتاسری ایران، بندر شاهپور - تهران - بندرگز و شاخه‌ی راه‌آهن بغداد - خانقین - همدان)،

(۲) شبکه‌ی راه‌های درجه دوم و شاه‌راه‌هایی که برای انکشاف حمل و نقل با

ماشین در نظر گرفته شده است تکمیل می‌گردد

- ۳) در نتیجه‌ی برقراری رابطه‌ی بین ایالاتی که دور از یک‌دیگر واقع شده‌اند روابط تجارتي به وجود خواهد آمد
- ۴) برای شمال ایران، مساله ترانزیت از خاک ا.ج.ش.س. تا اندازه‌ی حل شده و ایران امکان پیدا می‌کند محصولات خود را به بازارهای کشورها و بنادر مدیترانه به فرستد.
- ۵) برای توسعه نفوذ امپریالیسم انگلستان شرایط مناسب‌تری ایجاد می‌گردد
- ۶) این راه‌ها که در حقیقت، ادامه راه آهن‌های هند و عراق به سمت مرزهای قفقاز و ترکستان ا.ج.ش.س. می‌باشد، اهمیت راه‌های سوق‌الجیشی را می‌یابد.
- بدین ترتیب، شرایطی به وجود می‌آید که می‌توان توسط ماشین، هر لحظه، ده‌ها هزار سرباز را از هند و عراق، برای سرکوبی جنبش‌های «بلشویکی» تبریز، خراسان و دیگر نواحی به کمک دولت فرستاد.
- انگلستان، علاوه بر این، کوشش می‌کرد در جنوب ایران پایگاه هوایی به وجود آورد تا در صورت لزوم، در آینده پایگاه هوایی آماده‌ی در اختیار داشته باشد.
- همه‌ی شواهد نشان می‌دهد که انگلستان خود را برای اقدامی مهم در ایران آماده می‌سازد.
- به موازات مطلب فوق‌الذکر، در این اواخر، متخصصین مطبوعات انگلستان به مطالعه مساله «امنیت» مرزهای هند پرداخته‌اند. این مساله، برای نخستین بار - هم‌زمان با اوج تبلیغات ضد شوروی که به دنبال «یادداشت اختطاری» بهار سال ۱۹۲۷ چمبرلن قوت گرفت - در مطبوعات محافظه کار مطرح گردید. فرمانده نیروهای نظامی بریتانیا، طی بیانات معروف خود، راجع به خطری که گویا از طرف «همسایگان» هند را تهدید می‌کرد سخن گفت. این مساله کاملاً "به چشم می‌خورد که فرماندهی نظامی بریتانیا، زمینه را برای اعزام نیروهای نظامی از انگلستان به هند آماده می‌سازد. چندی پیش، «دیلی تلگراف»، روزنامه‌ی نزدیک به محافل وزارت

امور خارجه انگلستان، اطلاع داد که بين کابينه‌ی لندن و دولت هند تبادل نظرهای پرهيجانی درباره‌ی مکانيزه کردن ارتش مرزی و تقويت قوای انگلستان در شمال هند انجام گرفته است. اهداف مورد نظر کابينه لندن نسبتاً ساده است. امپرياليست‌های انگلیسی، مصمم‌اند نیروهای نظامی هند را در دست گرفته و از آن در جهت اجرای مقاصد ضد شوروی خود استفاده کنند.

انگلستان به موازات توسعه سياست تجاوزکارانه‌ی خود در شتون اقتصادی سياسی ايران، بر عليه نفوذ ا.ج.ش.س. در اين کشور نیز به شدت مبارزه می‌کند.

هدف انگلستان از ساختن راه آهن‌ها و راه‌های شوسه تحت پروژه، به دست گرفتن بازارهای شمالی ايران - که به‌طور سنتی متمایل به ا.ج.ش.س. می‌باشد - و انحراف کالاها و جلب آن به راه‌های ترانزيت جنوبی و غربی ايران می‌باشد^{۳۵}.

جالب است که هم‌زمان با اين کار، شعبات بانک انگلیس در بندر پهلوی باز می‌شود و بانک انگلیس به تجاری که ارگان‌های اقتصادی ا.ج.ش.س. را تحریم کنند اعتبارات زیاد می‌دهد و شعبات نفت جنوب در قزوین، رشت، تبریز و دیگر نقاط تاسیس می‌گردد.

در عين حال، با شرکت مستقیم دولت ايران در گیلان (شمال) و دیگر ایالات جنبش تحریم سازمان‌های تجاری ا.ج.ش.س. به وقوع می‌پيوند و از طرف دیگر، به نفع انگلستان که گویا در عمل، سياست دوستانه‌ی نسبت به ايران دنبال می‌کند، تبليغ می‌شود.

۳۵ - مجله‌ی نی‌یرایست انداین دی یا *NEAR EAST AND INDIA* در شماره ۸۵۶ خود در این باره چنین می‌نویسد: «روسیه، همیشه به مثابه‌ی نیروی در ايران حاضر بوده و خواهد بود و حداقل، تا زمانی که ساختمان راه آهن شمالی جنوبی ايران خاتمه نیافته است وضع به همین منوال ادامه خواهد داشت» در این چند کلمه، هدف سياست انگلستان از ساختن راه آهن ايران بیان شده است. این مطلب یک بار دیگر نشان می‌دهد که این راه‌ها به خاطر منافع انگلستان که می‌خواهد از نفوذ ا.ج.ش.س. جلوگیری کند ساخته می‌شود و نه به خاطر ايران.

دولت رضاشاه بنا به اطلاعات موجود - برای اثبات دوستی خود و جلب اعتماد امپریالیسم انگلستان، هم اکنون با انگلستان راجع به تمدید زمان امتیاز نفت جنوب، بانک انگلیس و امتیاز تلگرام قرارداد بسته است. این اقدامات، با تقاضای دولت ایران برای دریافت وام از انگلستان از نزدیک در رابطه است. از طرف دیگر مساله وام مستقیماً، به نقشه‌های نظامی انگلستان مربوط می‌شود.

رضاشاه پهلوی - بدین ترتیب - در اتحاد با دارو دسته مالکین - روحانی نمایان، به طور عینی، تکیه‌گاه سیاست توسعه‌طلبانه امپریالیسم انگلستان در ایران است. انگلیسی‌ها او را به خاطر چشم و ابرویش جلونی انداختند، و او «شرافت‌مندانه» و صادقانه به آن‌ها خدمت می‌کند. انگلستان هم به او - به خصوص وقتی مساله سرکوبی جنبش‌های کارگران و دهقانان مطرح باشد - کمک می‌کند. انگلستان، برای نجات سلطنت رضاشاه از هیچ تلاشی خودداری نمی‌کند. همان‌طور که این مساله در جریان قیام اخیر خراسان مشاهده شد، در مدت بسیار کوتاه، هواپیماها، زره پوش‌ها و ماشین‌ها برای سرکوب کردن «شورشیان» و «لامذهبان» به کمک قوای دولتی شتافتند.

رضاشاه معجزی سیاست امپریالیست‌های انگلستان است و اینان نیز با تمام قوا از سلسله‌ی جدید پهلوی حمایت می‌کنند. و فشار همه‌ی این اقدامات به روی گرده‌ی دهقان ایرانی وارد می‌شود. راست است که «شاهنشاه» در بعضی موارد، از خود استقلال نشان داده و چنین وانمود می‌سازد که به دوستان انگلیسی خود اعتنایی ندارد. سفارت انگلستان، در چنین مواردی - مانند قرارداد تجارتي شوروی و ایران^{۳۶} - یا عوض دریافت می‌کند و یا همه‌ی مکانیسم‌های مخفی خود را به کار

۳۶ - چنان‌که همه می‌دانند انگلستان در ازای «بی‌طرفی» خود در قرارداد شوروی و ایران امتیازات جدید نفتی دریافت نمود و موفق شد زمان امتیازات سابق را افزایش دهد. در حالی که انگلستان به خوبی می‌دانست که رضاشاه چاره‌ی جز عقد این قرارداد ندارد زیرا بدون آن همه‌ی شمال ایران به منطقه فقرزده‌ی تبدیل می‌شد.

انداخته و حکم‌روای «کشور شیروخورشید» را چنان تحت فشار قرار می‌دهد که این یک به هر نوع گذشت راضی می‌شود. انگلیسی‌ها، شانتاژ کردن به وسیله طرح مساله کردستان و خوزستان را خوب آموخته‌اند و توسط دست‌نشانده‌گان خود، برای کردستان خودمختاری، و برای خوزستان یکی شدن با عراق (به بهانه‌ی این که اعراب در عراق سکنا دارند) را درخواست می‌کنند. انگلیسی‌ها، در مجموع، به قسم و آیه رضاشاه پهلوی اعتماد ندارند و به این مناسبت، سعی دارند همه‌ی امکانات تهدید کردن او را از دست ندهند و چنین امکاناتی را برای مواقع حساس احتمالی نگاه دارند.^{۳۷}

همه مطبوعات وطن‌پرست ایران، نسبت به تصرف جزایر بحرین توسط انگلستان شدیداً اعتراض کردند. وزارت امور خارجه‌ی ایران در تاریخ ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۷ یادداشت اعتراض خود به دولت انگلستان را تقدیم دبیرکل جامعه ملل نمود. علت این اعتراض اصل ۶ قرارداد منعقد شده میان انگلستان و حجاز [عربستان سعودی] در تاریخ ۲۵ مه سال ۱۹۲۷ بود. طبق این قرارداد، «اعلیحضرت پادشاه حجاز به انگلستان تعهد می‌کند که با کویت و بحرین و شیوخ سواحل قطر و عمان - که قراردادهای ویژه‌ی با دولت فحیمه بریتانیا دارند - روابط دوستانه و صلح‌جویانه برقرار کند.» دولت ایران، در یادداشت خود، این عمل انگلستان را غیرقانونی دانسته و «حفظ حقوق غیرقابل انکار ایران بر روی جزایر بحرین» را درخواست می‌کرد.

^{۳۷} - مجله انگلیسی فوق‌الذکر که با محافل وزارت مستعمرات نزدیک است، طی مقاله‌ی تحت عنوان «سیاست‌ها و سیاست در ایران» (شماره ۸۵۶) آشکارا نوشت: «تهران همه ایران نیست. اغلب صدای ایالات که ستون فقرات کشور را تشکیل می‌دهند به گوش غرب نمی‌رسد.» این به آن معناست که انگلستان تنها کشور غربی است که این صدا را می‌شنود و از آن به خاطر منافع خود استفاده می‌کند.

بحرین مجمع‌الجزایری است که از پنج جزیره تشکیل شده و ۱۲۰ هزار نفر جمعیت دارد. این جزایر در ۳۰ تا ۳۵ کیلومتری شبه‌الجزیره عربستان واقع شده است. حکمران آن عیسا ابن علی الخلیفه با دولت هندوستان که نزد شیخ نماینده رسمی دارد (ماژوربرت) روابط قراردادی دارد. بنا به نوشته تایمز (۱۹۲۷/۱۲/۲۹) ساکنین این جزایر که در خارج از بحرین اقامت داشتند، مدت نیم قرن از حمایت کنسول‌گری‌های بریتانیا برخوردار بودند و انگلستان بارها از تمامیت مجمع‌الجزایر بحرین در برابر تجاوز کشورهای مختلف حمایت کرده است. دولت بریتانیا، گویا به این مناسبت، شیخ را شاهزاده‌یی مستقل و متحد هندوستان تلقی می‌کرده است.

البته، حقیقت کاملاً چنین نیست. انگلستان با شیخ خوزستان [خزعل] که یکی از ایالات جنوبی ایران است نیز قرارداد منعقد کرده است. دیری است که این سیاست استعماری انگلستان برای همه روشن است. شک نیست که انگلستان سیاست غارت‌گرانه‌ی خود را در شرق ادامه داده و حاضر است مناطقی که موقعیت او را در هند تقویت کند غصب نماید. جزایر بحرین می‌تواند در تحکیم راه‌های امپراتوری نقش نسبتاً به‌سزایی داشته باشد. این جزایر - به خصوص به عنوان پایگاه برای هواپیماهای انگلیسی دارای اهمیت است. این جزایر در این مورد به انگلستان خدمت بزرگی می‌کند. روزنامه‌ی ستاره ایران به تاریخ ۱۹۲۸/۱/۲ اطلاع داد، که در اواخر دسامبر سه کشتی جنگی انگلیسی به بحرین آمده و در یکی از جزایر به نام هنگام لنگر انداختند. به علاوه، چهار هواپیما نیز در این جزایر فرود آمد. به نوشته‌ی روزنامه، یکی از افسران هوایی گفت «این جزایر از آن ما هستند و ما حق داریم، بدون اجازه‌ی کسی از آن برای نیروهای هوایی خود استفاده کنیم».

اما پرسشی که مطرح می‌گردد این است که چرا دولت رضاشاه، شش ماه پس از انعقاد قرارداد بین انگلستان و حکمران حجاز، چنین سر و صدایی راه انداخت؟

به خصوص که رضاشاه، از هر کس بهتر از دوز و کلک‌های انگلستان در جنوب ایران اطلاع داشت.

مگر نه این است که قدرت انگلیسی‌ها در بحرین، به خصوص، در دوره‌ی رضاشاه فزونی یافت. مگر نه این که انگلستان - در برابر چشمان رضاشاه - در بحرین پایگاه هوایی می‌ساخت. شاهنشاه، مدت‌ها بود که می‌دانست ماموران گمرکی او در جزایر هیچ قدرتی ندارند و میزان کالای قاچاق که از آن‌جا وارد ایران می‌شود مقیاس تهدید کننده‌ی یافته و از این قبیل.

اگر به روحیه توده‌های مردم کشور «شاهنشاهان» واقف باشیم جواب به این پرسش بسیار ساده خواهد بود. مساله این است که مردم کشور، بیش از پیش معتقدند که رضاشاه به کمک انگلیسی‌ها به حکومت رسیده، و عامل آنان می‌باشد. مردم معتقدند که کشور را ماموران انگلیسی اداره می‌کنند و علیهذا، به این مناسبت این مستبد شرقی - که در فریب و دورویی دست دیگران را از پشت بسته است، برای نشان دادن استقلال خود نسبت به انگلیسی‌ها و این که او به منافع مردم ایران خدمت می‌کند - گاه به گاه یادداشت‌هایی بر ضد انگلستان می‌فرستد و در روزنامه‌ها، طی چندین ماه، درباره‌ی این عمل وطن‌پرستانه خود هو و جنجال به پا می‌کند. در ضمن، مطبوعات خودفروخته تهران نیز که تمایلات ارباب خود را می‌شناسد به مدح و ثنا گفتن از این مدافع «کبیر» کشور بزرگ می‌پردازند. به عنوان مثال، ستاره ایران در تاریخ ۱۹۲۷/۱۲/۳۰ چنین می‌نویسد: «این اعتراض نشان دهنده آن است که دولت شاه سعی دارد از منافع ملت ایران دفاع کند بدین مناسبت، ما به نام ملت ایران صمیمانه از دولت‌مان تشکر می‌کنیم». چند ماه قبل از این، به مناسبت یادداشت ایران به انگلستان مبنی بر تمایل دولت ایران به لغو کاپیتولاسیون نیز هیاوو و جنجال مشابهی راه انداختند. این اقدامات همه‌گی برای فریب دادن توده‌های مردم انجام می‌شود. درست در همین هنگام، در هیئت‌های

مخفی ادارات امتیازات جدید تهیه و به انگلیس داده می‌شود و زمان امتیازات قدیم افزایش می‌یابد. شک نیست که همه‌ی این اعتراضات - مانند اعتراضات قبلی - بی نتیجه خواهد ماند، چون رضاشاه پهلوی هیچ‌گاه در فکر مقاومت جدی در برابر زورگویان انگلیسی نبوده است. حتا، سروصدای راجع به بحرین، فقط به آن خاطر بوده است که تصرف بحرین توسط انگلیسی‌ها صورت قانونی پیدا کند.

در مورد لغو قرارداد کاپیتولاسیون نیز هیاهوی وطن پرستانه‌یی به راه انداختند. در حالی که ایران امکان داشت قرارداد کاپیتولاسیون را فردای روزی که روسیه شوروی قراردادهای نامساوی منعقد با روسیه تزاری را لغو کرد - کن‌لم‌یکن اعلام کند. همه می‌دانند که از رژیم کاپیتولاسیون سرنیزه‌های تزاریسم روس حفاظت می‌کرد. مگر نه این‌که، ایران در قرارداد با انگلستان و دیگر کشورها تصریح کرده است که حق دارد، در هر لحظه، با دادن اطلاع از پیش (یک سال) حقوق کنسولی را لغو کند. چرا رضاشاه در طول ۸ سالی که فرمانروای واقعی بود، از این حق مردم ایران استفاده نکرد؟ فقط به خاطر این‌که انگلستان اجازه نمی‌داد. اما، چرا انگلستان حال این مساله را پذیرفته است؟ موقعیت انگلستان در ایران - تحت رژیم رضاشاه - ده‌ها بار نیرومندتر شده، زیرا نه تنها اهرم‌های اساسی اقتصاد ایران در دست او است، بل که تمام قدرت رژیم شاه جدید نیز از انگلستان پشتیبانی می‌کند.

انگلستان، با وجود همه‌ی این شرایط، موافقت خود را با لغو کاپیتولاسیون به قیمت گرانی فروخت. انگلستان، در ازای موافقت خود، حق یافت در مناطق مختلف ایران فرودگاه تاسیس کند. این بدین معناست که انگلستان حق دارد «بر اساس قانون» در جهت منافع عملیات تهاجمی خود علیه ایران و ا.ج.ش.س. پایگاه نظامی به سازد.

روابط اقتصادی در کشاورزی و قوانین کشاورزی رژیم جدید

اشکال موجود مالکیت زمین و مشخصات آن: خالصه، عمومی، وقف، خرده‌مالکی، اربابی، مالیات‌ها و دیگر وظایف دهقانان ایران. اشکال مختلف استثمار کار دهقان، سهم دهقان از محصول در نقاط مختلف ایران. خودکامه‌گی بی‌حد اربابان. سلف‌خری محصول دهقان توسط ارباب. کسری بودجه دهقان. کمبود آب. قوانین رضاشاه پهلوی. بدون درهم کوبیده شدن ارتجاع انگلیسی - شاهی راه نجات دیگری برای دهقان ایرانی وجود ندارد.

ایران یک کشور کشاورزی است. زنده‌گی اقتصادی کشور به شرایط مساعد انکشاف کشاورزی وابسته‌گی کامل دارد. کوچک‌ترین وقفه در کار کشاورزی، خشک‌سالی، تقلیل صدور فرآورده‌های کشاورزی و جز این‌ها، فوراً، و به‌طور دردناک، در تمام شئون اقتصادی کشور اثر می‌گذارد.

اشکال عمده مالکیت زمین که در ایران امروز نقش اساسی دارند عبارت‌اند از: زمین‌های **خالصه** (زمین‌های دولتی)، زمین‌های **وقف** (زمین‌های اماکن مقدس)، زمین‌های **اربابی**. زمین‌های اربابی نقش عمده را دارا بوده و قسمت اعظم زمین‌های قابل کشت و حاصل‌خیز را در بر می‌گیرد. زمین‌های خالصه، شامل کوه‌ها و صحراهای متعلق به دولت نیز می‌شود، لیکن در مورد حاضر مقصود ما از زمین‌های خالصه، زمین‌های قابل کشت است که به اجاره داده می‌شود. علاوه بر این اشکال عمده مالکیت زمین، زمین‌های عمومی وجود دارد که شامل زمین‌های **سای‌همپای** و زمین‌های عشایر (متعلق به روسای عشایر) می‌باشد و بالاخره، **زمین‌های خرده مالکین** که زمین‌های دهقانان و اربابان کوچک محلی را در بر می‌گیرد.^{۳۸}

تقریباً در همه‌ی ایران محصول پنج قسمت می‌شود که این تقسیم بر اساس عوامل عمده مشارکت در کار کشاورزی (زمین، آب، بذر، احشام کاری و کار دهقان) انجام می‌گیرد.

میلسپو مستشار مالی سابق آمریکایی در ایران - در آخرین کتاب خود **وظیفه آمریکا در ایران** (*The American Task in Persian*) این مساله را تایید می‌کند. نحوه‌های مختلف تقسیم محصول میان ارباب و دهقان بر اساس تقسیم محصول به پنج قسمت شکل گرفته است.

این نحوه‌ها عبارت‌اند از: سه یک بر، نصفه کار و چهار یک دار، در نحوه سه یک بر، دهقان بذر و احشام و ابزار را از ارباب دریافت می‌کند. یک پنجم محصول در ازای زمین به ارباب تعلق می‌گیرد. باقی‌مانده محصول به ۳ سهم تقسیم می‌شود که ۲/۳ آن را ارباب و ۱/۳ را دهقان می‌برد. در نحوه‌ی نصفه کار احشام و

^{۳۸} - برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب ما «ایران» انتشار گس ایزدات سال ۱۹۲۵؛ و جلد چهارم اسناد تاریخی، انتشارات مزدک فلورانس، انتشارات علم - تهران.

ابزار کار از دهقان است. در این مورد نیز، نخست ۱/۵ محصول به ارباب پرداخت می‌شود و دهقان نصف باقیمانده محصول را دریافت می‌کند. در نحوه چهار یک دار- دهقان چیزی جز نیروی کار خود ندارد و با وسایل ارباب روی زمین کار می‌کند. در این نحوه، ارباب نخست ۴/۵ محصول را دریافت می‌کند و از باقیمانده محصول ۳/۴ به ارباب و ۱/۴ به دهقان تعلق می‌گیرد. بدین ترتیب، در تقسیم محصول به نحوه‌ی چهار یک دار، دهقان فقط ۱/۲۵ کل محصول را می‌برد. نحوه‌ی چهار یک دار، بیش‌تر در مورد زمین‌هایی به کار می‌رود که زیر کشت برنج می‌باشد. دهقانانی که تحت سیستم سه یک بر و چهار یک دار کار می‌کنند، از پرداخت مالیات به دولت معاف هستند. در نحوه تقسیم نصفه کار، نیمی از مالیات را دهقان و نیمی را ارباب می‌پردازد.

بنا به آمار مقتدر سنجابی^{۳۹}، درصد زمین‌های قابل کشت و زیر کشت، از لحاظ نوع مالکیت تقریباً^{۴۰} به قرار ذیل است:

۶۶٪ کل زمین‌های قابل کشت متعلق به ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ ارباب است که آن را به دهقانان اجاره می‌دهند.

۴٪ زمین‌ها که خالصه نام دارد، متعلق به دولت است که این زمین‌ها را نیز به دهقانان اجاره می‌دهد.

۱۰٪ زمین‌ها متعلق به اماکن مقدس است (زمین‌های وقف). روی این زمین‌ها، دهقانان تحت شرایط اجاری کار می‌کنند.

۱۴٪ زمین‌ها (زمین‌های عشایر) متعلق به روسا و خان‌های ایلات است. در واقع این زمین‌ها در ردیف املاک اربابی قرار دارد.

^{۳۹} - مقتدر سنجابی از کمونیست‌های ایرانی بود که در سال ۱۹۲۷ به شوروی پناهنده شد و به کار تحقیق اقتصادی مشغول شد. او همانند دیگر کمونیست‌های ایران قربانی کشتارهای رژیم استالینی شد. (ویراستار)

۳۱/۲٪ زمین‌ها مال دهقانان است که زمین‌های خرده مالک را تشکیل می‌دهد. ۱/۵٪ زمین‌ها را زمین‌های سای-همپایی تشکیل می‌دهد. هم‌پایی نوعی استفاده از زمین است که در آن دهقان حق مالکیت کامل بر زمین ندارد و فقط می‌تواند روی آن کار کند و یا حق خود را به دیگری واگذار نماید.

۱٪ زمین‌ها را زمین‌های عمومی تشکیل می‌دهد.

بدین ترتیب، تعداد معدودی ستم کار مالک ۹۴٪ زمین‌ها، و ۱۰ میلیون دهقان مالک ۶٪ زمین‌های قابل کشت می‌باشند.

ما برای بررسی وضع مادی دهقانان، آمار دو ایالت - ارومیه و گیلان - را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در هر دوی این ایالات، کمبود بازوی کار احساس می‌شود. دهقانان ارومیه، در این اواخر نسبت به دیگر مناطق ایران وضع تا اندازه بهتری دارند و از آزادی و حقوق بیش‌تری برخوردارند. مثلاً، "بسیاری از مقامات ده را خود آن‌ها انتخاب می‌کنند. این مساله به آن خاطر است که ارومیه در زمان جنگ جهانی بیش از نیمی از جمعیت خود را از دست داد و از ۱۵۰۰۰۰ نفر جمعیت آن فقط ۶۵۰۰۰ نفر در ارومیه باقی ماندند. این کاهش عظیم جمعیت، مساله نیروی کار را به عنوان مساله حادی برای اربابان مطرح ساخت، و به این مناسبت مزد کارگر، اجباراً افزایش قابل توجهی یافت. اربابان از این‌که دهقانان زمین‌های اجاری را ترک کنند بیم بسیار دارند و به این جهت به آنان ارج زیادتری می‌نهند. از سوی دیگر؛ در این اواخر رقابت میان اربابان برای جلب دهقانان به زمین‌های اربابی بالا گرفته است. این عوامل باعث گردیده که دهقان آزادتر باشد و تحت فشار کم‌تری قرار گیرد. لیکن این پدیده موقتی است. درصد زمین‌های متعلق به دهقانان - نسبت به کل زمین‌های زیر کشت - در این منطقه ۱۳٪ است. در ضمن این ۱۳٪ زمین میان انواع مختلف دهقانان این منطقه به ترتیب ذیل تقسیم گردیده است:

۱۲٪ را دهقانانی تشکیل می‌دهند که مالک ۲ تا ۲۰ جریب [هکتار] زمین‌اند.

۶۸٪ از دهقانانی تشکیل می‌شود که ۲ جریب زمین دارند.

۱۲٪ دهقانان بدون زمین‌اند.

۸٪ کارگران کشاورزی می‌باشند.

بدین ترتیب، بخش اعظم از دهقانانی تشکیل شده است که تا ۲ جریب زمین دارند و ۷۵٪ این دهقانان قادر نیستند مایحتاج شان را از زمین خود به دست آورند. مساحت زمین‌های اربابان - که دارای املاک وسیعی می‌باشند - به ترتیب ذیل است:

۷۷٪ زمین‌ها، ملک اربابانی است که ۴ هزار جریب و بیش‌تر زمین دارند.

۱۵٪ زمین‌ها، متعلق به اربابانی است که تا ۴ هزار جریب زمین دارند.

۸٪ زمین‌ها، متعلق به کسانی است که تا ۵۰۰ جریب زمین دارند.

با وجود این که شرایط این منطقه کم و بیش مساعد و وضع دهقانان نسبت به سایر نقاط بهتر است، درصد دهقانانی که می‌توانند از محصول زمین خود ارتزاق کنند، در همه منطقه ارومیه از ۱۲٪ نمی‌گذرد.

ایالت گیلان از این لحاظ نمونه است. دهقانان را - بنا به مساحت زمینی که

اجاره می‌کنند - می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. دهقانانی که زمین اجاره نمی‌کنند ۱۲٪

۲. دهقانانی که یک جریب زمین اجاره می‌کنند ۲۵٪

۳. دهقانانی که از ۲ تا ۴ جریب زمین اجاره می‌کنند ۵۶٪

۴. دهقانانی که از ۴ تا ۱۰ جریب زمین اجاره می‌کنند ۷٪

قریب ۳۰ تا ۴۰٪ دهقانان دارای احشام کاری می‌باشند. ۶۰ تا ۷۰٪ دهقانان

احشام کاری را اجاره می‌کنند. وضع گروه‌های دهقانی از نقطه نظر بودجه‌ی آنان

از این قرار است (ما وضع دسته‌ی اول، یعنی کارگران کشاورزی را در نظر

نمی‌گیریم.)

دهقانانی که تا یک جریب زمین اجاره می‌کنند به سختی دخل و خرج می‌کنند. درآمد آن‌ها ۶۶۰ قران و مخارج آنان نیز تقریباً به همین میزان است. در ضمن اجاره‌ی زمین و عوارض دیگری که به ارباب می‌پردازند، بخش اعظم مخارج این دهقانان را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال، دهقان باید علاوه بر اجاره‌ی زمین، ۱۸۵ قران بابت استفاده از احشام کاری، آب و بذر به ارباب بپردازد. واضح است که درآمد ناچیز دهقان، حتا، احتیاجات مبرم او را نیز برآورده نمی‌کند. اگر جریمه‌ها و ربحی را که ارباب از دهقان می‌گیرد به آن‌چه ذکر شد نیز اضافه کنیم، روشن می‌شود که دهقان کاملاً "تابع ارباب است. حال، بودجه‌ی دهقانی را در نظر بگیریم که سه جریب زمین اجاره می‌کند. خانواده‌ی چنین دهقانی معمولاً از ۷ نفر تشکیل می‌شود که چهار تن از آن کار می‌کنند (بودجه‌ی یک چنین خانواده‌ی را می‌توان برای ایالت گیلان، کم و بیش، به عنوان یک بودجه نمونه در نظر گرفت). درآمد چنین دهقانی ۱۶۱۲ قران و مخارج آن ۱۷۱۳ قران است، یعنی بودجه‌ی او ۱۰۰ قران کسری دارد.

۵۰٪ درآمد دهقان نصیب ارباب می‌شود. این دسته از دهقانان نیز وضع اسفناکی دارند، زیرا آنان مضافاً باید ۱۲ مرغ، ۲۰۰ بسته کاه برنج، ۶۶ تخم مرغ و گیرو به ارباب بدهند. واضح است که این دهقانان نیز شدیداً "زیر سلطه ارباب‌اند. اینان نیز مجبورند، برای تامین خوراک خانواده‌ی خود کارهای فرعی جست‌وجو کنند. وضع دهقانی که سه جریب زمین اجاره می‌کند ولی خانواده‌اش از کم‌تر از چهار نفر فرد کارکن تشکیل شده و از کار افراد خارج از خانواده‌اش استفاده می‌کند، نسبتاً "بهرتر است. لیکن تعداد این نوع دهقانان زیاد نیست. وضع این دهقانان راحت‌تر است و قادرند با درآمد خود امرار معاش کنند. اما حتا این دهقانان نیز نمی‌توانند به خود اجازه دهند که هر روز چای به نوشند و فقط در مواقع جشن چای می‌نوشند. آن بخش از دهقانان که از کار دهقان روزمزد استفاده

می‌کنند - با وجود همه‌ی شرایط فتودالی و اسارت اربابی - در راه تبدیل شدن به سرمایه‌دار (کولاک) پیش می‌رود. تعداد این دهقانان در گیلان بسیار کم بوده و از ۱ تا ۲ درصد تجاوز نمی‌نماید. این دهقانان، از طریق اجاره‌ی به شخص ثالث سرمایه انباشت کرده و راه را برای خود می‌گشایند. آنان به عنوان مثال - ۴ تا پنج جریب زمین اجاره می‌کنند، و از آن ۱ یا ۲ جریب را برای خود گذاشته و بقیه را به فقیرترین دهقانان - که نمی‌توانند مستقیماً از ارباب زمین بگیرند - به قطعات ۱، ۱/۵ و ۱/۴ جریب اجاره می‌دهند. کولاک (سرمایه‌دار ده) اگر خود ۱/۳ محصول را به ارباب می‌پردازد، نصف محصول را از دهقان فقیر، می‌گیرد و بدین ترتیب، از راه اجاره‌ی به شخص ثالث مبلغی پس‌انداز می‌کند و راه ارتقاء خود را می‌گشاید. سرانجام، بخشی از دهقانان گیلان در ازای مزد، کار می‌کنند، که بیش‌تر آنان از نقاط کوهستانی می‌آیند. از اینان، قسمتی در شیلات سواحل دریای خزر کار می‌کنند. تعداد این نوع دهقانان که به گیلان می‌آیند تقریباً ۲۰۰۰ تن است.

البته درآمد اربابان با درآمد دهقانان به‌هیچ وجه درخور مقایسه نیست. درآمد

ارباب متوسطی که ۲۲۰۰ جریب زمین داشته باشد به شرح ذیل است:

حق‌الاجاره از برنج‌زارها ۶۱۶۰۰۰ قران، از باغ‌های توت ۵۰۰۰۰ قران، از زمین‌های بازار و بازار مکاره ۱۰۰۰۰۰ قران، بنابراین درآمد کل یک ارباب متوسط به ۸۶۶۰۰۰ قران بالغ می‌گردد. کل مخارج او را می‌توان ۲۹۹۰۰۰ قران بر آورد کرد. بدین ترتیب درآمد خالص او ۵۶۷۰۰۰ قران خواهد بود.

معمولاً، اربابان ایرانی، املاک خود را توسط مباشر و یا شخص مورد اعتماد، اداره می‌کنند. حتا میلیسپو نیز از این مطلب اظهار نارضایتی کرده است. بنا بر گفته‌ی او، اربابان - که در تهران و یا در شهرهای ایالتی زنده‌گی می‌کنند - به ندرت به املاک خود می‌روند و درآمدشان را توسط مباشر و یا شخص مورد اعتماد خود وصول می‌کنند. درصد معینی از درآمد به مباشر پرداخت می‌شود که

حتا به ۱۵% درآمد کل نیز می‌رسد. گاه، شخص مورد اعتماد ارباب، خود مباشر استخدام می‌کند و برای این کار در ماه ۸۰ تا ۱۰۰ تومان حقوق می‌پردازد. واضح است، که نه شخص مورد اعتماد ارباب و نه مباشر (او که جای خود دارد) به حقوق خود اکتفاء نمی‌کنند. آن‌ها به میزان درآمد ماهانه خود، از دهقان جریمه‌های گوناگون می‌گیرند. اگر به یاد داشته باشیم که آن‌ها حق دارند دهقان را به نام ارباب محاکمه کنند- تصویر خود کامه‌گی بی‌حدی که در ده حکم‌فرماست بر ما روشن می‌گردد.

وضع دهقانان مناطق دیگر ایران نیز، از وضع ایالت گیلان و ارومیه بهتر نیست. میلیسپو در کتاب خود **وظیفه‌ی آمریکا در ایران** (ص ۲۴۸-۲۵۱) موارد وحشتناک بسیاری را از زنده‌گی دهقانان نقاط دیگر ایران ذکر می‌کند. در بسیاری از مناطق، در اثر ول‌خرجی و خشونت اربابان دهات زیادی ویران و ورشکست می‌شود. بنا به آمار میلیسپو در ناحیه‌ی گروس از ۲۱۴ ده، ۱۰۶ ده ویران و بقیه موقعیت بسیار اسفناکی دارد.

بدین ترتیب یوغ اسارت شاه و اربابان در همه‌جا به‌طور یکسان محسوس است.

وضع دهقانان مرکز ایران نیز- ناحیه‌ی اصفهان- تعریفی ندارد.

معمولاً، دهقانان باید نصف محصول خود را به ارباب بپردازند. در صورتی که ارباب بذر و یا وسایل دیگر کشاورزی- مانند ابزار کار، احشام کاری و غیره- در اختیار آنان بگذارد، بهره مالکانه به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد. دهقان، در این منطقه، مانند سایر نقاط- از هر نوع حقوقی محروم است. او حتا، در انتخاب کشت نیز آزاد نمی‌باشد، دهقان مجبور است آن‌چه را ارباب می‌خواهد و در آن ذینفع است بکارد. به عنوان مثال، دهقان حق ندارد پنبه‌ی آمریکایی در زمین خود کشت کند، چون این به نفع ارباب نیست. پنبه آمریکایی باید ۳ تا ۴ بار در سال- یعنی موقع به عمل آمدن آن- جمع‌آوری شود و بدین مناسبت، ارباب مطمئن

نیست که همه بهره مالکانه را دریافت کند. در حالی که پنبه‌ی محلی یک بار جمع آوری می‌شود و ارباب امکان دارد توسط مباشر خود و بدون زحمت سهم خود را به گیرد. در غیر این صورت او مجبور است مرتباً "مواظب دهقان بوده و جمع آوری محصول پنبه را به موقع رسیدن آن زیر نظر داشته باشد.

اراده‌ی ارباب برای دهقان حکم قانون را داراست. در صورت سرپیچی دهقان از ارباب، دهقان از امکان اجاره زمین محروم می‌گردد. به این دلیل، دهقان دندان روی جگر گذاشته و از ارباب اطاعت می‌کند. در مضیقه بودن دائمی دهقان - پس از آن چه ذکر شد - تعجب آور نیست. اما، ارباب، حتا از این وضع بد دهقان نیز به نفع خود استفاده می‌کند، مقصود ما سلف‌خری محصول است که در ایران به پدیده‌ی عادی تبدیل شده است. اربابان با استفاده از وضع دشوار دهقانان ۵۰ تا ۶۰٪ ارزش محصول را به آنان می‌پردازند. این «نحوه عمل» به خصوص در مناطق کشت‌های صنعتی معمول است. مثلاً، در مازندران، ۸۵٪ پنبه دهقان از پیش خریداری می‌شود. در ضمن، این نحوه خرید و فروش تابع هیچ قانونی نیست.

کشاورزی در ایران بدون آبیاری امکان‌پذیر نیست، زیرا آب پایه آن را تشکیل می‌دهد. در نقاطی که آب نیست، مزارع در ماه ژوئن - مانند صحرا - از علف خاردار پوشیده می‌شود. در ایران - مانند همه کشورهای گرمسیر - باغات، شهرها، دهات و مزارع در کنار آب به وجود می‌آید. روخانه‌های ایران که اغلب در ماه ژوئیه خشک می‌شود - قادر به تامین آب لازم نیست. آب و هوای ایران (به استثنای ایالات کناره‌های بحر خزر) بسیار خشک است و در همه‌ی تابستان و تقریباً برای مدت ۵ ماه باران نمی‌بارد و به همین علت آب رودخانه‌ها کافی نیست.

کوه‌ها و قله‌های برفی‌شان، دریاچه‌های کوهستانی و آب‌های زیرزمینی، منابع اصلی آب در ایران‌اند. آب مزارع، باغات و شهرها از محل آب‌های کوهستانی تامین می‌شود.

آبی که از آن برای آبیاری مزرعه استفاده می‌شود اغلب متعلق به ارباب است. کمبود آب کار کشاورزی را بسیار دشوار می‌سازد. نه تنها باغات میوه، تاکستان‌ها و در بعضی مناطق جنگل‌ها، بل که، حتا مزارع گندم که به آب زیاد محتاج نیستند و غیرو باید آبیاری بشوند. بدین مناسبت آن کس که آب منطقه را در اختیار داشته باشد، صاحب انحصاری و واقعی ناحیه است. واضح است، که آب مال ارباب است و او از این موقعیت خود دائما سوء استفاده می‌کند. قیمت آب - مانند بهره مالکانه - کاملا" مربوط به اراده‌ی ارباب است. مقامات محلی دولت نیز مانند اربابان - از مساله آب سوء استفاده می‌کنند. آب رودخانه‌ها، در ایران، در انحصار دولت است و حاکمان آن را اداره می‌کنند. آنان اغلب اداره‌ی این انحصار را به مالکین بزرگ واگذار می‌نمایند. بدین ترتیب، سختی‌های ناشی از این انحصار بر گرده‌ی دهقان بدبخت وارد می‌شود. به عنوان مثال، دولت در تهران از فروش آب برای آبیاری مزارع ورامین و شهریار قریب ۳۰۰۰۰ تومان دریافت می‌کند، در حالی که مصرف کننده‌گان پنج برابر این قیمت را می‌پردازند. اغلب اتفاق می‌افتد که دهقان برای پرداخت قیمت آب، پول ندارد و مجبور است از رباخواران با بهره‌ی گزاف پول قرض کند، و یا محصول آینده خود را به قیمت بسیار ارزان به فروش برساند، تا، بدین ترتیب، بتواند به موقع مقدار آب مورد احتیاج خود را از مامورین دولتی خریداری کند. از سوی دیگر، ماموران، آب را به قیمت تعیین شده در اختیار دهقان نمی‌گذارند و آن را گران‌تر می‌فروشند. همه‌ی این شرایط، کاهش مساحت کشت و در نتیجه گرانی غلات را باعث می‌شود. قیمت نان در پنج سال اخیر، در تهران از خرواری ۵-۶ تومان به ۲۰ تا ۲۵ تومان افزایش یافته است.

اگر دهقانان امکان داشتند محصولات گران‌بهاتری کشت کنند، موقعیت آنان کمی بهبود می‌یافت. لیکن دهقانان چنین امکانی ندارند، زمین‌هایی که برای کشت محصولات گران‌بها - مانند پنبه، خشخاش، برنج و تنباکو - مناسب است، اغلب،

توسط اربابان تصاحب شده و آنان با به کار بردن سیستم بیگاری و یا دهقان روزمزد از آن بهره‌برداری می‌کنند. اربابان، گاه نیز، این نوع زمین‌ها را به قیمت گران اجاره می‌دهند، اجاره زمین در این موارد به ۵۰٪ درآمد ناخالص (ناویژه) بالغ می‌گردد.

طرح قانون نظام جدید مالیاتی، در بهار سال ۱۹۲۲، تسلیم مجلس گردید. قانون جدید، نقشه‌برداری از زمین‌ها و تعیین حدود آن را در نظر گرفته و به جای مالیات‌های متعدد و مالیات‌هایی که به جنس پرداخته می‌شد، مالیات واحد پولی که برابر ۱/۱۰ درآمد بود مقرر می‌ساخت. این قانون مالیات‌ها و عوارض دیگر و نیز مالیات سرانه و پرداخت عوارض معمول دیگر را ملغا اعلام می‌کرد. نقشه‌برداری از زمین‌ها در بهار سال ۱۹۲۶ به تصویب مجلس رسید و در حال حاضر در شرف اجراست.

مقدار مالیات جدید اگر از مقدار مالیات‌های قدیم پیش‌تر نبود، کم‌تر هم نبود. دولت رضاشاه مالیات واحد پولی را نه به خاطر کمک به دهقانان، بل که برای تثبیت قدرت سلطنت جدید وضع کرد. دولت شاه با کمک مستشاران آمریکایی (در حقیقت، انگلیسی) به این مساله پی برد، که اخذ مالیات پولی از دهقانان مزاید بیش‌تری دارد. زیرا در صورت اخذ مالیات به جنس، مبلغ کل مالیات تابع میزان محصول و قیمت گندم بوده و سخت متغیر است و توازن بودجه را به خطر می‌اندازد. در حالی که اخذ مالیات به پول تنظیم خرج و دخل بودجه را خیلی سهل‌تر می‌سازد. اما، آیا این مساله برای دهقان مشکلی را حل می‌کند؟

ایراندوست - که دیگر او را شناخته‌ایم - در این باره می‌نویسد: «سال‌های اخیر برقراری مالیات‌ها و عوارض جدید را برای دهقان ایرانی به‌هم‌راه داشته است. راه‌سازی، ساختمان پل‌ها، بهبودی وضع آبیاری و کارهای عام‌المنفعه دیگر، که رشد دائمی و تمرکز کشور جدید آن را ایجاب می‌کند - به علت کمبود درآمد

دولت، باعث افزایش مالیات‌های جنسی برای دهقانان شده است. به‌طور کلی، دوره حاضر، که دوره شکل‌گیری دستگاه دولتی به جای قدرت فئودالی است، در یک سلسله از نواحی، با بدتر شدن وضع دهقانان و افزایش بار مالیات بر دوش آنان هم‌راه است^{۴۰}»

وقتی ایراندوست اعتراف می‌کند که رژیم رضاشاه وضع دهقانان را بدتر ساخته است، باید مطمئن بود که وضع واقعی دهقانان خیلی وخیم است.

اما پردازیم به اقدامات قانون‌گذاری دولت رضاشاه در پنج- شش سال اخیر، هنوز هم، تعداد زیادی از «متخصصین» ما در مساله ایران، رضاشاه را شخصی می‌دانند، که گویا، زنده‌گی دهقانان را آسان‌تر کرده است. به عنوان مثال، در شماره ۳ مجله **اکنونی چسکی وستینک آذربایجانا** به سال ۱۹۲۶، در صفحه ۱۰۲/۱۰۳ چنین می‌خوانیم:

«دهقان ایرانی در اسارت اربابان قرار داشت و فقط دولت رضاشاه در جهت بهبود وضع اقتصادی دهقانان تغییراتی به وجود آورد. دهقانان امکان یافتند زمین‌های دولتی را برای کشت اجاره کنند، و این کار، آغاز بهبودی وضع دهقانان ایرانی بود- اگر چه نه به‌طور کامل (همین مانده بود که بگویند رضاشاه وضع دهقان را به‌طور کلی بهبود بخشیده. آ.س). دولت رضاشاه به بهبودی وضع دهقانان توجه کرد و مساله‌ی ملغا ساختن عشریه را در مجلس مطرح کرد. ایران نیز- مانند ترکیه که عشریه را در اوت سال ۱۹۲۴ ملغا کرد- مایل است عشریه را ملغا کند.» البته، این مطلب، عجالتاً^{۴۱} صحتی ندارد و دولت ایران حتا در فکر الغای عشریه نیست. اگر گفته مولف مقاله **اکنونی چسکی وستینک آذربایجانا** را به پذیریم، چنین برداشت می‌شود که رضاشاه به‌طور جدی نسبت به دهقانان ایران دلسوزی می‌کند. مقاصد «دلسوزانه‌ی»، «شاهنشاه» به‌خصوص، از گفته‌های

^{۴۰} - نگاه کنید به مسائل ایران معاصر ص ۴۶-۴۵.

اسونتیستیگی روشن می‌شود. او در مقاله‌ی خود تحت عنوان «اقتصاد ایران معاصر» که در مجله **مژدوناورد نایاژین** (حیات‌بین‌الملل) (شماره ۱، سال ۱۹۲۶) به چاپ رسیده می‌نویسد: «در عین حال توسط مقررات ویژه دادگاه‌های نظامی اصل جدیدی اجرا می‌شد که [برای دهقانان] سپری در برابر زورگویی مقامات دولتی بود. جالب است که این دادگاه‌های نظامی - برعکس اروپا - از دادگاه‌های عادی مترقی‌ترند.» چنین تاکیداتی فقط ناآگاهی سیاسی مولفان آن را نشان می‌دهد. زنده‌گی دهقانان، با پیدایش این دادگاه‌های نظامی نه تنها بهتر نشده، بل که صدها و هزاران دهقان در بالای چوبه‌های دار که به دستور این دادگاه‌های نظامی به پا شد، قهرمانانه جان باخته‌اند. در سلماس - به دستور شخص رضاشاه - ۱۵۰ نفر، در عرض چند ساعت تیرباران شدند. خدا می‌داند، چه تعدادی به دستور همین دادگاه‌های نظامی در رشت، تبریز، خراسان و دیگر جاها تیرباران شدند؟ دهقان ایرانی حق دارد این جملات ارتجاعی و نادانه را ریشخندی به سرنوشت فلاکت‌بار و محقر خود بداند. و حال پردازیم به قوانین سلسله جدید.

از قانون واگذاری زمین‌های دولتی که در فوریه سال ۱۹۲۸ به تصویب مجلس رسیده است آغاز کنیم. این قانون برای چه لازم بود؟ دولت زمین‌های خالصه را که مالک آن است، معمولاً، برای ساده‌کردن کار خود، اجاره می‌داد. این زمین را بیش‌تر، اشخاصی اجاره می‌کردند که نه از کشاورزی و نه زمین‌های مورد اجاره اطلاعی نداشتند. از آن‌جا که اجاره‌ی زمین‌های دولتی کار پرسودی بود، بسیاری از اربابان برای اجاره آن تلاش می‌کردند. لیکن، فقط آن‌هایی زمین دریافت می‌داشتند که دارو دسته‌ی حاکم رابطه نزدیک داشتند. در ضمن، اغلب، این معامله بدون «کمک متقابل به یک‌دیگر»، یعنی بدون رشوه پا نمی‌گرفت. البته، چنین مستاجری هیچ نوع محدودیتی برای خود احساس نمی‌کرد. او فقط به پول و آن هم پول هر چه بیش‌تر چشم داشت و دهقانان و کارگران را بی‌رحمانه استثمار، و از

زمین حداکثر استفاده را می‌کرد. با وجود این، اگر مستاجر ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد منفعت نمی‌برد به عجز و لابه متوسل می‌شد و تسهیل شرایط اجاره را تقاضا می‌نمود.

در چنین موردی، مساله در دست حامی او قرار می‌گرفت. اگر این حامی فرد با نفوذی بود، حق‌الاجاره کاهش می‌یافت، در غیر این صورت، مستاجر می‌بایست بار دیگر نحوه معمول «کلک متقابل به یک‌دیگر» را به کار برد. بدین ترتیب، این املاک و این زمین‌ها، سرانجام، در دست عزیز دُرْدانه‌های حکومت شاه قرار گرفت، که بعدها، از پرداخت اجاره زمین نیز خودداری کردند. قانون فوریه این غارت را قانونی ساخت. دولت در عین این که اعتراف دارد که این املاک مال ملت است و مستاجران حاضر نیستند اجاره‌ی آن را به دولت به پردازند - به جای اعلام مبارزه‌ی بی‌رحمانه علیه این غاصبان و اخذ اجاره‌ی سالیان دراز، مساله فروش این زمین‌ها را به کسانی که در ۲۰ سال گذشته در واقع صاحب آن شده بودند، مطرح می‌کند. و مجلس نیز به جای این که آنان را مجبور سازد تا دارایی دزدیده شده دولت را پس دهند، قانون فروش این زمین‌ها را تصویب می‌کند. بدین ترتیب، اربابان که در مجلس نشسته‌اند، ثروت‌های عظیم مملکت را به هم‌قطاران خود می‌بخشند. فهیمی - گزارش‌دهنده‌ی این قانون - برای آرام کردن مردم گفت: «املاک دولتی به‌طور کلی ضرر بسیار می‌دهد و واگذاری آن به این و یا آن ارباب، حداقل، درآمد مالیاتی دولت را افزایش خواهد داد.» این قانون، به وضوح نشان می‌دهد که چه‌گونه ایران اربابان سعی دارد پایه‌های اقتصادی خود را با استفاده از مال دولت گسترش دهد.

قانون دوم، مساله ثبت اموال غیرمنقول را مطرح می‌کند (قانون سال ۱۹۲۷ - ۱۳۰۶). این قانون تمرکز ثروت در دست اربابان را به قیمت فقر بیش‌تر دهقانان کامل می‌سازد.

همان‌طور که می‌دانیم، در مناطق مختلف ایران، دهات بسیاری (مثلاً، ارومیه، قره‌داغ، میانه و جز آن‌ها) ملک خصوصی خرده مالکان بود. لیکن با گذشت زمان، این دهات در پرتو سوء استفاده‌ها و غصب قسمتی از ده و یا استفاده از نظام تیول^{۴۱} به مالکیت اربابان درآمد. اکنون، دولت رضاشاه، با وضع این قانون، سعی دارد هر چه زودتر به شکایات بی‌نهایت دهقانان از عملیات غیرقانونی اربابان خاتمه دهد. طبق این قانون، زمین‌ها، پس از ثبت توسط مامور وزارت مالیه به مالکیت رسمی در می‌آید و دهقانان دیگر نخواهند توانست زمین‌های خود را باز ستانند. غائله غصب زمین‌های دهقانی توسط اربابان - در زمان گذشته و حال - با وضع این قانون، به نفع اربابان خاتمه می‌یابد.

قانون سوم، که در آغاز سال ۱۹۲۸ به تصویب مجلس رسید - مربوط به فروش زمین‌های خالصه است. مطبوعات خود فروخته تهران به موقع خود، این قانون را به عنوان تقسیم زمین میان دهقانان و تشکیل شرکت‌های دهقانی برای بهره‌برداری از آن، معرفی کرده و این قانون را دلیل مقاصد خیرخواهانه دولت شاه نسبت به دهقانان زحمت‌کش دانست. لیکن، همه خیلی زود، فهمیدند که این قانون نیز به خاطر منافع اربابان وضع شده است. از آن‌جا که دهقانان قادر به خرید این زمین‌ها نیستند، این قانون زمین‌ها را به‌طور قطعی در انحصار اربابان قرار می‌دهد. بدون شک، حتی اگر ۱ یا ۲ درصد دهقانان به توانند مقداری از این زمین‌ها را بخرند، زمین نامرغوب و بدون درآمد قسمت آن‌ها خواهد بود و زمین‌های خوب سهم اشخاص معروف و با نفوذ خواهد شد. دولت رضاشاه که داشتن زمین را مضر می‌دانست (چنان که فهمی تاکید کرده بود که زمین‌های دولتی زیان می‌دهد)

^{۴۱} - تیول - نهاد اداری کشاورزی ایران قدیم است که بنفیس قرون وسطایی را به یاد می‌آورد. تیول دارای اشکال مختلف است: تیول گاه اعطای موقتی زمین، گاه ارثی، گاه مشروط و گاه نامحدود است.

معتقد بود که بهتر است این زمین‌ها را به کسانی واگذار کند که پول دارند و از آن «بهتر» بهره‌برداری می‌کنند، تا به دهقانان. این قانون، در حقیقت، بر باد دادن ذخیره‌ی ارضی دولت به نفع اربابان و بورژوازی تجاری - ربایی می‌باشد.

قوانینی که در زمان سلسله جدید وضع شده، نادرستی نظریات «تئوریسین‌هایی» را که (در ظاهر کارشناس) بر سر هر چهار راهی راجع به نسبت بورژوازی سلسله پهلوی ندا سر داده‌اند برای صدمین بار به اثبات می‌رساند. اگر این سلسله حقیقتاً به بورژوازی به عنوان طبقه‌ی که در حال بالنده‌گی است متکی بود، حتماً بعضی از قوانین مصوبه، با روحیه دیگری تنظیم می‌شد. از نقطه نظر تئوریک، سرمایه‌دار در شیوه تولید سرمایه‌داری، یک عامل لازم و حاکم بر تولید است و به عکس، مالک زمین اصلاً بی‌هوده است. **مارکس** در این باره می‌گوید:

«برای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری کافی است که زمین در مالکیت عمومی نباشد و به عنوان وسیله‌ی تولیدی که از آن طبقه کارگر نیست، در مقابل او قرار گیرد. اما این منظور - در صورتی که زمین به مالکیت دولت در آید و در نتیجه دولت اجاره‌ی زمین (*Rente fonciue*) را دریافت کند - کاملاً برآورده می‌شود، مالک زمین، این عامل مهم تولید در جهان قدیم و قرون وسطا، در دنیای صنعتی زایده‌ی بی‌فایده‌ی است.» (نگاه کنید به **تئوری ارزش اضافی** جلد اول، بخش اول ص ۱۳۸ چاپ ۱۹۲۴ به زبان روسی) واضح است، قدرتی که متکی به «بورژوازی» است قوانینی تدوین نمی‌کند که منحصرأ در جهت منافع مالکین زمین باشد.

سرانجام ما لازم می‌دانیم، در بررسی یک قانون دیگر نیز تعمق کنیم. این قانون از ۱۱ ژانویه سال ۱۹۲۶ تحت عنوان «قانون مالیات از زمین‌ها و احشام اربابی» وضع شده است. طبق این قانون، ارباب باید ۳٪ از درآمد ناخالص زمین آبی و دیمی و باغات و ۱۰٪ از درآمد جنگل‌ها و مراتع و ۵٪ از درآمد آب و آسیاب‌ها را به

عنوان مالیات به دولت به پردازد و غیره. در ضمن، قسمتی از مالیات می‌تواند به جنس پرداخت شود. این قانون، ارباب را از پرداخت مالیات از درآمد کشت‌های صنعتی: شاهدانه، کنف، نیل پر طاووس، رنگ‌های نباتی، نی‌شکر، چغندر قند، چای، زعفران، درختان زیتون و توت برای تولید ابریشم - معاف می‌سازد. این قانون نیز چون بقیه قوانین به نفع مالکان بزرگ تنظیم گردیده. این قانون، قبل از هر چیز، میزان مالیات را نسبت به گذشته کاهش می‌دهد. و اما معاف کردن صاحبان کشت‌های صنعتی از مالیات، باعث می‌شود که دهقان نتواند برای این نوع کشت‌ها از ارباب زمین مناسب اجاره کند، زیرا از چنین قطعاتی خود ارباب استفاده خواهد کرد. این امر در سال‌های اخیر کاملاً به چشم می‌خورد. اگر چه این اقدامات از لحاظ اقتصاد ملی و به خودی خود، بسیار مفید می‌باشند، لیکن لطمه‌ی آن قبل از هر چیز متوجه دهقان است.^{۴۲}

جالب است که در بودجه‌ی ایران، مالیات‌های غیرمستقیم از مالیات‌های مستقیم با سرعت بیش‌تری رشد می‌کند. قسمت مهمی از مالیات‌های مستقیم بر زمین را دهقان می‌پردازد، لیکن دهقان به خصوص از مالیات‌های غیرمستقیم لطمه می‌بیند. به عنوان مثال، مالیات‌های مستقیم در سال ۲۳-۱۹۲۲، ۴۴ میلیون قران و در سال ۲۸-۱۹۲۷، ۶۸ میلیون قران بوده است. مالیات‌های غیرمستقیم در عرض همین مدت از ۷ میلیون به ۹۰ میلیون قران افزایش یافت (درآمد انحصار چای در این ارقام منظور شده است). بدین ترتیب، دهقانان و دیگر توده‌های زحمت‌کش ایران

^{۴۲} - با وجود این که کارپوف در کتاب خود اقتصاد ایران معاصر که توسط «ذاک کینگ» در سال ۱۹۲۸ منتشر شده، در ص ۲۲-۲۱ نوشته است، که این قانون گام بزرگی در جهت اصلاح نظام مالیات بر زمین و احشام کشاورزی می‌باشد، او معتقد است که این قانون، تا اندازه‌ی، وضع دهقانان را بهبود بخشیده و از آن در برابر خودکامه‌گی اربابان محافظت می‌کند. این تاکید همان قدر ساده‌لوحانه است که صحبت‌های درباره‌ی نقش «مترقی» سلطنت رضاشاه.

بیش از نیمی از درآمد دولت را متحمل می‌شوند و در عوض چیزی دریافت نمی‌کنند.

محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی، هم‌راه با مالیات‌ها و عوارض بی‌شمار به اقتصاد دهقانی لطمه‌ی سنگین می‌زند. بی‌خود نیست که در ایران، هنوز هم اغلب از خیش استفاده می‌شود و فقط در بعضی نقاط زمین را با گاو آهن شخم می‌زنند. استثمار بی‌حد و حصر و وحشیانه باعث می‌شود که هر ساله ده‌ها هزار دهقان ایرانی وطن خود را ترک کرده و در مراکز صنعتی ترکستان، قفقاز و دیگر مناطق ا.ج.ش.س. در پی نان روز خود به گردند. آن‌ها چون برای به کار بردن نیروی خود امکانی نمی‌یابند وطن خود را ترک می‌کنند و این امر در موقعی انجام می‌گیرد که در ایران زمین‌های وسیع قابل کشت متعلق به دولت وجود دارد. لیکن، دارودسته‌ی حاکم فئودال‌ها و اربابان که سلطنت پهلوی نیز متحد آن‌هاست، دهقانان را عمداً به این زمین‌ها راه نمی‌دهند. زیرا در غیر این صورت آنان صدها هزار برده را از دست می‌دادند و دهقانان با کم‌ترین امکان موجود، اربابان غارت‌گر را رها کرده و زمین‌های جدید را اشغال می‌کردند.

واضح است، تا زمانی که قدرت کشور در دست اربابان است، در جهت حل مساله ارضی قدمی برداشته نخواهد شد. فقط انقلاب پیروزمندانه توام با از بین رفتن قدرت استبدادی و فئودال‌ها است که به دهقان ایرانی امکان خواهد داد حداقل تا اندازه‌ی بی، به شرایط زنده‌گی دوزخی خود بهبودی بخشیده و زنجیرهای برده‌گی صدها ساله را پاره کند.

و اما بدبختی دهقان ایرانی تنها در این نیست که اربابان، روحانیون، ماموران شاه، کارمندان ارتش و صدها هزار مفت‌خور دیگر بر گرده‌ی او نشسته و از نتیجه‌ی کار او زنده‌گی می‌کنند. او، علاوه بر این از طرف سرمایه‌ی خارجی نیز استثمار می‌شود. انکشاف سرمایه‌داری که در کشورهای اروپایی با به وجود

آوردن صنایع بومی دهقانان را از زمین جدا کرده و به او امکان داد توان کار خود را در کارخانجات بکار گیرد، در ایران با صدور کالاهای ارزان، به بزرگ‌ترین مانع انکشاف صنایع بومی و علت فقیر شدن دهقانان و پیشه‌وران تبدیل گردید و آنان را به مثابه‌ی توان کار ارزان مجبور به ترک وطن کرد.

ویکتور برین (V. Beran) مفسر مسائل اجتماعی و سیاسی فرانسوی، ۱۸ سال پیش از این، درباره‌ی ایران زمان قاجار نوشت: «در راس کشور شاه و دربار او قرار دارد و در پایین ملت دهقان، میان این دو، سه قشر طفیلی موجود است: تجار، روحانیون، اشراف... آنچه را که ما انقلاب ایران می‌نامیم، قیام ملت علیه این انگل‌ها نبود... اداره‌ی امور مملکت بیش‌تر شبیه قمار است. رفاه و ترقی ملت مساله مورد توجه نیست. در این باره حتا فکر هم نمی‌کنند. مساله فقط برسر این است که چه کسی از امتیازات سیستم موجود استفاده خواهد برد: شاه یا طفیلی‌های دیگر^{۴۳}». این توصیف، سیمای ایران امروزی را نیز بسیار درست منعکس می‌سازد. امروز، در راس، رضاشاه و دربار او قرار دارد - که نه روز به روز، بل که ساعت به ساعت - ثروت‌مندتر می‌شود و در پایین، «ملت دهقان» قرار دارد که روز به روز فقیرتر می‌گردد. میان این دو، طفیلی‌ها، گرگ‌صفتان، فرصت‌طلبان خود فروخته و یا به اصطلاح حکم‌فرمایان «ملت»، از قبیل وثوق‌الدوله‌ها، داورها، نصرت‌ها، تیمورتاش‌ها، تدین‌ها و دیگر خبیثان شناخته شده، قرار گرفته‌اند. برای این دارو دسته، اداره امور مملکت چون قماری بیش نیست. هر یک سعی دارد، در جهت اهداف شخصی از «امتیازات نظام موجود» به نحو احسن استفاده کند. و امپریالیسم انگلستان - که بهای هرگونه فرومایه‌گی، فساد و خودفروشی را که در جهت منافع‌اش انجام گیرد با طلا می‌پردازد - در راس این دارو دسته قرار دارد.

۴۳ - «ایران و انقلاب ایران» ص ۲۷۷-۲۷۸ انتشار سال ۱۹۱۲.

شک نیست، تا زمانی که دارودسته انگلیسی - شاهی امور مملکت را اداره می‌کند، «ملت دهقان» مانند سابق، در محرومیت از حقوق و شرایط قرون وسطا باقی خواهد ماند و صحبت از مدرنیزه کردن و انکشاف واقعی نیروهای تولیدی ایران زجر کشیده دهقانان سخنی بی‌هوده است.

جنبش انقلابی مردمی و جنبش دهقانی

زمان انقلاب گیلان، تاریخچه‌ی آن و ماهیت رهبران آن. کوچک‌خان به‌عنوان حکمران گیلان تا آوریل سال ۱۹۱۹. دولت موقت سال ۱۹۲۰، شعار نخست پیروزی و سپس واگذاری زمین به ملت. کوچک‌خان و «حکومت شورایی» او. اشتباهات عمده کوچک‌خان، قیام سلماس تحت شعار مبارزه با دولت تهران. قیام خراسان. شعارهای عمده‌ی جنبش، مصادره‌ی زمین‌های اربابی. تیرباران ارباب فئودال و افسران. سرکوب کردن قیام با کمک فنی انگلیسی‌ها. قیام دوباره در گیلان، شیراز و دیگر مناطق. نقص عمده‌ی این قیام‌ها.

ما، در آغاز این کتاب خاطر نشان کردم که مظفرالدین‌شاه زیر فشار لزوم اقتصادی و جنبش اجتماعی، فرمان مشروطه و تشکیل مجلس را صادر کرد. نخستین مجلس در تاریخ اول اکتبر سال ۱۹۰۶ افتتاح شد.

مجلس تحت تاثیر احساسات ملی طرح وام انگلیس - روس (۴۰۰ هزار لیره استرلینگ) را رد و تشکیل بانک ملی و انتشار قرضه داخلی را پیشنهاد می‌کند، و شاه در فوریه سال ۱۹۰۷ [بهمن - اسفند ۱۲۸۵] فرمان تاسیس بانک ملی را امضاء می‌کند.

شاه، در دسامبر همان سال، قانون اساسی را که در آن دو مجلس: مجلس شورای ملی و مجلس سنا در نظر گرفته شده بود - امضاء می‌کند. مجلس سنا از ۶۰ نماینده تشکیل می‌شد: ۳۰ نماینده انتصابی و ۳۰ نماینده منتخب توسط مجلس شورای ملی. مجلس شورای ملی از ۱۲۰ تا ۲۰۰ نماینده تشکیل می‌شد. پس از مرگ مظفردین شاه، تاج و تخت ایران به پسر او محمدعلی شاه رسید.

از آن جا که عناصر غیرمسلمان و بخش اعظم دهقانان بی‌زمین از شرکت در انتخابات مجلس محروم مانده بودند، و از طرف دیگر، ماهیت قانون‌گذاری و یا مشورتی بودن مجلس روشن نبود، حرکت یک‌دلی در مجلس برای تعیین حقوق قانون‌گذاری مجلس و دادن حق رای و انتخاب شدن به همه‌ی اتباع ایرانی صرف نظر از تعلق آنان به مذاهب و اقلیت‌های ملی به وجود آمد.

قرارداد انگلیس و روسیه، راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و تابع کردن کامل ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی به انگلستان و روسیه‌ی تزاری، در تاریخ ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۰۷ بر همه فاش شد.

شاه به مناسبت اعلامیه مجلس در ماه سپتامبر، «متمم قانون اساسی» را امضاء کرد. طبق متمم قانون اساسی، قوه‌ی مجریه در دست شاه باقی می‌ماند و قوه قانون‌گذاری به مجلس داده می‌شد.

در نوامبر سال ۱۹۰۷، شاه را مجبور کردند که برای دومین بار به مشروطه (به شکل جدید آن) قسم وفاداری یاد کند.

لیکن، روحیه دشمنی برضد شاه و اطرافیان درباری‌اش - چه در مجلس و چه در کشور - در حال رشد بود. در سال ۱۹۰۸، به پادشاه جدید حمله‌ی جانی شد که

ناموفق ماند. نارضایتی مردم از سیاست شاه و اطرافیان اش که امیر بهادر جنگ - رئیس حفاظت دربار در راس آن قرار داشت، شدت می یافت. شاه از بیم سوء قصد های احتمالی - تحت حفاظت بریگاد قزاق به سرکردگی لیاخوف - با عجله تهران را ترک و به باغشاه، اقامت گاه تابستانی خود پناه برد.

در پایتخت حکومت نظامی اعلام و مجلس بنا به فرمان ۲۳ ژوئن شاه منحل گردید و وکلا و فعالین مشهور اجتماعی توقیف و تبعید شدند. لیاخوف به دستور شاه - مجلس را به توپ بسته و وکلایی را که در آنجا بودند توقیف کرد. در ضمن، رضاشاه پهلوی کنونی نیز در بمباران کردن مجلس شرکت داشت.

انحلال مجلس موج اعتراض در ایالات را برانگیخت و ستارخان و باقرخان در تبریز - قبل از دیگران - به خاطر حفظ مشروطه مبارزه می مسلحانه را اعلام کردند. تبریز محاصره شد. محاصره ی تبریز توسط قوای ارتجاع، از اوت سال ۱۹۰۸ تا آوریل سال ۱۹۰۹ به طول انجامید، لیکن پیروزی نصیب انقلاب شد. زد و خوردهای خونینی نیز میان فداییان - ناسیونالیست ها و قوای دولتی، در مشهد، رشت و دیگر شهرها به وقوع پیوست. گروه های انقلابی، برای سرنگون ساختن شاه آماده ی حرکت به تهران شدند. هم زمان این وقایع، در محافل که در پایتخت به گرد شاه جمع شده بودند، تمایل به از بین بردن کامل مشروطه مشاهده می شد (نوامبر سال ۱۹۰۸).

پس از چند روز، فرمان تاسیس «مجلس شورای دولتی» مرکب از ۴۰ عضو - که برای مدت دو سال توسط شاه منصوب می شدند - صادر شد.

شاه تحت فشار جنبش انقلابی، در آوریل سال ۱۹۰۹ فرمان جدیدی مبنی بر برقراری مجدد مشروطه صادر کرد.

سپهدار و یفرم خان - در ژوئیه سال ۱۹۰۹ - در راس گروه سپاهیان انقلابی شمال و سردار اسعد در راس گروه سواران بختیاری، تهران را اشغال کردند. محمدعلی با

اضطراب فرار کرده و به ساختمان میسیون روسیه واقع در زرگنده پناه برد. ناسیونالیست‌ها و دموکرات‌ها در مجلس جمع شده و ولیعهد - سلطان احمد - را به پادشاهی برگزیده، شاهزاده عزیزالملک را به مقام نیابت سلطنت منصوب کردند. رهبران مشروطه در دولت جدید - که توسط ناصرالملک تشکیل شد - وارد شدند: سپهدار به عنوان وزیر جنگ و سردار اسعد به عنوان وزیر داخله.

هم‌زمان با این، کمیته عالی فوق‌العاده، مرکب از ۲۰ نماینده مجلس اول به ریاست حسین قلی نواب در پایتخت تشکیل شد. این کمیته، عملاً اداره امور کشور را در دست گرفته و مبارزه‌ی قاطعانه‌ی علیه دخالت خارجی‌ان در امور داخلی ایران آغاز کرد.

کمیته‌ی عالی به قید خروج فوری شاه از ایران، ۶۵ هزار لیره استرلینگ، به عنوان مستمری سالیانه برای او تعیین کرد. روزنامه‌ها و انجمن‌های جدید در پایتخت به وجود آمد و روزنامه‌ی مجلس بار دیگر انتشار یافت.

دادگاه عالی برای رسیده‌گی به اعمال مرتجعین و مخالفان مشروطه، از تاریخ ۱۵ ژوئیه آغاز به فعالیت کرد. تعدادی از مرتجعین معروف به دار آویخته شدند و تعدادی از تهران اخراج گردیدند.

در ماه اوت، یک کمیسیون موقت دولتی مرکب از ۲۰ تن - که سپهدار و سردار اسعد نیز جزء آن بودند - جای کمیته عالی را گرفت. این کمیسیون حق اداره‌ی امور مملکت و نظارت بر کار وزراء را - مانند کمیته عالی - دارا بود.

شاه سابق - محمدعلی - در ۱۳ اکتبر سال ۱۹۰۹، ایران را به مقصد روسیه ترک کرد. مجلس دوره‌ی دوم فوراً تشکیل و در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۰۹ افتتاح شد. مجلس دوم از مجلس اول کم‌تر انقلابی بود. در این مجلس، لیبرال‌ها ۴۸ نماینده، دموکرات‌ها ۲۲ نماینده داشتند و ۹ نماینده به گروهی وابسته‌گی نداشتند. سپهدار، در راس دولت قرار داشت. برنامه‌ی دولت او شامل نکات ذیل بود:

- ۱) اصلاحات مالی و برقراری نظارت بر آن
- ۲) استقرار نظم در کشور
- ۳) اصلاحات در دستگاه عدلیه و معارف عمومی
- ۴) دعوت کردن مستشاران خارجی
- ۵) اخذ وام خارجی به میزان ۵ هزار کرور (۲/۵ میلیون تومان).
مجلس این برنامه را تصویب کرد.

مجلس دوم کار خود را با اعتراض به بودن سپاهیان روس در خاک ایران آغاز کرد. دولت روسیه به بهانه‌ی وجود اغتشاش در کشور، از خروج سپاهیان خودداری کرد. ستارخان و باقرخان - در مارس سال ۱۹۱۰ - وارد تهران شدند و مردم از آنان استقبال بسیار شایانی نمودند.

مجلس در اوت سال ۱۹۱۰ به دولت جدید که مستوفی‌الممالک در راس آن قرار داشت رای اعتماد داد. برنامه‌ی دولت جدید از این قرار بود:

- ۱) حفظ امنیت کشور
- ۲) استخدام خارجیان به عنوان کارمند (نه مستشار)
- ۳) انجام اصلاحات مالی، قضایی و نظامی
- ۴) تجدید سازمان پلیس و ژاندارمری
- ۵) تشکیل ارتش در پایتخت مرکب از ۶۰۰۰ نفر
- ۶) نگاهداشتن ارتش ۳۰ هزار نفری در ایالات.

مجلس برای عملی ساختن این برنامه، لایحه دعوت از سه تعلیم‌دهنده خارجی را برای سازمان امنیه، و دعوت از یک متخصص فرانسوی برای اصلاحات قضایی را تصویب و قرارداد با بلژیکی‌ها مربوط به اداره گمرکات را تجدید کرد.

شاه سابق محمدعلی در ژوئیه سال ۱۹۱۱ در بندر قمش‌تپه (در مازندران) پدیدار و به هم‌راهی برادرش شاهزاده شعاءالسلطنه، در راس یک دسته‌ی ترکمن،

برای باز ستاندن تاج و تخت روانه‌ی تهران شد. از سوی دیگر، سپاهیان برادر دیگر او - سالارالدوله - (در کرمانشاه) و سپاهیان سردار ارشد، شجاع‌الدوله و اسماعیل خان به طرف‌داری و حمایت از شاه سابق برخاسته و به طرف پایتخت حرکت کردند. دیپلماسی روس و انگلیس - به‌طور رسمی - عدم دخالت خود را در مبارزه میان شاه و مردم اعلام کردند، ولی در عمل از شاه طرف‌داری می‌کردند.

دولت ایران، ورود شاه به ایران را نقض اصل دوم قرارداد سال ۱۹۰۹ توسط دولت روسیه دانست، زیرا طبق آن، روسیه می‌بایست از تبلیغات شاه جلوگیری و در صورت ورودش به ایران مستمری او را قطع کند. طرف‌داران شاه، در نتیجه‌ی مبارزه کوتاهی در نزدیکی تهران شکست خورده، خود شاه به قمش تپه گریخته، از آن‌جا توسط کشتی دوباره عازم روسیه شد.

از آن زمان تا به حال اتفاقات زیادی در ایران رخ داده است. طبقه حاکم با کمک امپریالیست‌های خارجی، همه‌ی دست‌آوردهای انقلاب را از بین برده است. لیکن این تجربه بی‌هوده نبوده: توده‌های انقلابی آگاهی بیش‌تری یافته‌اند. اکنون دیگر همه کس می‌داند که هیچ انقلابی بدون آزاد کردن میلیون دهقان از اسارت اربابان، نمی‌تواند به پیروزی نهایی برسد.

یک جنبش انقلابی و یا قیام نیست که در ده ساله‌ی اخیر، به ترتیبی شعارهای دهقانی را مطرح نسازد. شعارها - در بعضی نقاط که بخش‌های مهم دهقانی در جنبش شرکت می‌کنند، ماهیت ارضی بارزتری را دارا می‌باشند، و در بعضی نقاط، شعارهای سیاسی بر شعارهای ویژه ارضی برتری پیدا می‌کند.

ولی در هر حال، همه‌ی جنبش‌ها و قیام‌های سال‌های اخیر، حل مساله ارضی را الزاماً هدف خود قرار می‌دهند. توده‌ها می‌دانند که بدون تقسیم زمین‌های دولتی، وقف و اربابی، هیچ انقلابی به‌هدف خود نمی‌رسد. همه به این حقیقت پی می‌برند که فقط زیر پرچم انقلاب ارضی است که انقلاب آینده‌ی ایران می‌تواند با موفقیت

گسترش یابد. اگر رهبری که تاریخ در راس این جنبش قرار خواهد داد، این حقیقت را به اندازه‌ی کافی درک نکند و یا به آن ارزش کافی ننهد، به شجاعت می‌توان گفت که این جنبش ابعاد بزرگی نخواهد یافت. تجربه‌ی عظیم زمان انقلاب گیلان، ما را باز هم بیش تر به این نکته معتقد می‌سازد.

این پرسش به حق مطرح می‌شود: چرا جنبش انقلابی گیلان در سال‌های ۲۱-۱۹۲۰ با شکست روبرو شد؟ توده‌های مردم با چه شور و هیجان و شعفی از اعلام جمهوری مستقل ایران در رشت استقبال کردند. شعارهای مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان و دولت شاه از چه محبوبیتی در میان مردم برخوردار بود! ولی با وجود همه‌ی این حقایق، انقلاب شکست خورد.

برای درک علل یک چنین واقعیت اسف‌انگیز، لازم است به‌طور خلاصه به تاریخچه و خصوصیات رهبران این جنبش به پردازیم.

در ایران به‌طور مداوم از آغاز سال ۱۹۰۷-۱۹۰۶ تا به حال، در این و آن گوشه، عصیان‌ها و قیام‌های مردمی به‌وقوع پیوسته است، لیکن جنبش گیلان، بدون شک بزرگ‌ترین این جنبش‌ها است. انقلابیون و آن‌هایی که علیه زورگویی شاه مبارزه می‌کردند، پیش از سال ۱۹۱۳ نیز اغلب در جنگل‌های گیلان مخفی می‌شدند. اما انقلابیون جنگلی - تا قبل از سال ۱۹۱۳- نقش مهمی نداشتند. آغاز جنگ امپریالیست‌ها با کوشش آلمان برای وارد کردن ایران در جنگ بر ضد روسیه و به وجود آوردن جبهه واحد ایران- ترکیه مصادف است. آلمان برای رسیدن به این هدف، با بعضی از رهبران گروه‌های ضد روس در ایران تماس برقرار کرد. یکی از صحنه‌های عمده‌ی این جبهه گیلان بود. ماموران آلمان و ترکیه - به این مناسبت - مصمم شدند، فوراً "با جنگلی‌ها تماس بگیرند. موقعیت جنگلی‌ها - از این زمان به بعد - به سرعت تغییر یافت: آنان پول، مهمات و مربیان نظامی در اختیار داشتند. میرزا کوچک‌خان، که در آن زمان در راس جنگلی‌ها قرار داشت، فعالانه

به آماده شدن برای جنگ با روسیه پرداخت. لیکن این نقشه به مناسبت قوی شدن دوباره‌ی نفوذ انگلیس و روسیه در تهران - ناموفق ماند. کوچک‌خان اجباراً هم چون گذشته در جنگل‌ها مخفی ماند. اکنون دیگر او پول، مهمات و مربی در اختیار داشت. او معمولاً می‌بایست گام‌های جدی در جهت سازمان دادن گروه‌های بزرگ چریکی بردارد، اما او این کار را نکرد. وضع، تا زمان خروج ارتش روسیه، یعنی تا زمان انقلاب اکتبر، بدین منوال باقی ماند. کوچک‌خان که با خروج قشون اشغالی روس از گیلان، به عنوان تنها قدرت باقی مانده بود از جنگل‌ها خارج شده و همه‌ی ایالت گیلان را گرفت و ماموران و حاکمان خود را مستقر ساخت. حکم‌روایی کوچک‌خان در گیلان قریب ۹ ماه به طول انجامید. کوچک‌خان می‌توانست در عرض این مدت خود را به عنوان یک انقلابی که می‌خواهد ایران را تغییر دهد نشان دهد. او - که هفت سال را در میان جنگل‌های غیرقابل عبور، آواره و تنها، بدون نیرو و دور از مردم گذرانده بود - سرانجام حکم‌فرمای تام گیلان شده و امکانات بسیاری را داشت که افکار اصلاحی خود را عملی سازد. زمان ورود او به گیلان، تعداد کمی از اموال نظامی ارتش سابق روسیه نیز به دست او افتاد. اما کوچک‌خان، در یک چنین موقعیت مناسب استثنایی چه عملی انجام داد؟ او در مدت حکومت‌اش در گیلان مانند حاکمان معمولی شاه عمل کرد: سیستم اداره‌ی امور ایالت - که یک سیستم مبتذل بود - دست نخورده باقی ماند. کوچک‌خان همه‌ی دستگاه اقتصادی و مالی ایالت را در دست داشت. او وظیفه‌ی بسیار مهم تغییر بنیادی طریقه زنده‌گی را بر عهده داشت. اما درست در همین مورد، عدم وجود کامل برنامه نزد کوچک‌خان ظاهر شد.

دهقانان در همه‌ی ایران و از جمله در گیلان ستم‌دیده‌ترین طبقه را تشکیل می‌دهند. لیکن، دهقانان از رژیم کوچک‌خان چیزی دریافت نکردند و مجبور بودند - مانند سابق - تا هفتمین عرق جبین برای اربابان کار کنند. در جهت تامین

اجتماعی و یا حتا آنچه به خیریه‌ی بورژوازی معروف است: مساعدت به آن همه فقیر و ناخوش که ایران از آن مملو است - عملی انجام نگرفت. نویسنده این سطور، شخصا" بارها کوشش نمود تا کوچک‌خان را به صدور قانونی راجع به آزادی سازمان‌های سیاسی و صنفی در ایالت راضی سازد. لیکن، کوچک‌خان این کار را بی‌هوده می‌دانست و دقیقا" چنین می‌گفت: «کارگران و دهقانان چه احتیاجی به سازمان و اتحادیه دارند، در حالی که آنان می‌توانند همه احتیاجات خود را به من اطلاع دهند و من با رغبت به آن‌ها کمک لازم را خواهم کرد؟» واضح است که با یک چنین درکی از پیش پا افتاده‌ترین مسائل سیاسی - انقلابی که در برابر دولت انقلابی قرار داشت، انتظار برداشتن گام‌های جدی در جهت تثبیت و گسترش پایگاه انقلابی ممکن نبود. انتظار انجام اقدامات در جهت یک سیاست اجتماعی مطابق با منافع انقلابی ایالت فقط ساده لوحی بی‌نهایت بود. میرزا کوچک‌خان هیچ‌گاه، در جهت گسترش جنبش مردمی و مطرح کردن شعار مبارزه‌ی ملی، تقریبا" کوشش نکرد. و در عین حال، دستگاه اداری شاهی یعنی دادگاه‌های شاهی و سیستم شاهی اخذ مالیات، کتک زدن، دار زدن، در یک جمله، همه شیوه‌های نظام فئودالی را دست نخورده گذارد، در حالی که ریشه‌کن ساختن نظام فئودالی کاملاً" امکان‌پذیر بود. پیروان کوچک‌خان در روزنامه‌ی خود به نام جنگل می‌نوشتند: «ما دیده‌بان‌های حکومت مرکزی در گیلان هستیم و تا زمانی که مجلس نیست به جای آن هستیم و تمام شایعات درباره‌ی این که ما قصد حمله به تهران را داریم، بی‌پایه است» (نگاه شود به روزنامه‌ی جنگل شماره ۳۱ ص ۳). اگر به آنچه آمد اضافه کنیم که کوچک‌خان تمام دستورات و اقدامات دولتی در گیلان را به نام شاه اعلام می‌داشت، آن وقت سیمای حکم‌روایی کوچک‌خان در گیلان بر ما کاملاً" آشکار می‌گردد.

دولت تهران، در آوریل سال ۱۹۱۹، مصمم شد که به استقلال کوچک‌خان خاتمه دهد و با این قصد، یکی از قسمت‌های قزاق را به سرکرده‌گی سرهنگ

استراسلسکی علیه او فرستاد. کوچک خان شکست خورد و دوباره به جنگل‌ها فراری شد.

شکست انگلیسی‌ها در انزلی و آمدن بحریه روسیه شوروی به سرکرده گی رفیق راسکلنیکف به آن‌جا، در ایران تاثیر به سزایی گذارد. توده‌های مردم، آشکارا دشمنی خود را نسبت به انگلیسی‌ها ابراز و به روسیه شوروی به عنوان ناجی می‌نگریستند. کوچک خان نیز، تاکتیک خود را کاملاً تغییر داد. پس از اشغال رشت و انزلی توسط کوچک خان، دولت موقت تشکیل گردید. این دولت در نخستین جلسه خود اعلام کرد که اجرای سوسیالیسم بر پایه‌ی آموزش لنین، در اساس کار او قرار دارد، لیکن به خاطر منافع عمومی جنبش و در لحظه حاضر، معتقد است که باید فقط یک شعار را مطرح کرد: «مرگ بر انگلیسی‌ها». دولت موقت هم چنین اعلام کرد که اصلاحات اجتماعی را پس از گرفتن تهران آغاز کرده و واگذاری زمین‌ها را به ملت اعلام خواهد نمود. اعضای دولت موقت انقلابی، در ضمن، از رفیق راسکلنیکف تقاضا کردند تا متخصصین لازم را برای کار در دستگاه‌های دولت جدید در اختیار آنان به گذارد. اعضای دولت - قبل از هر چیز - به متخصصینی در امور سازمان شورایی و مسائل مالیات بر درآمد احتیاج داشتند. مردم رشت - همه‌ی اقشار - از کوچک خان با شور و شعف بی‌نظیری استقبال کردند. کوچک خان طی میتینگی که انبوه زیادی از مردم در آن شرکت داشتند، اتحاد خود با بلشویک‌ها را اعلام کرد، و در میان فریادهای شعف‌انگیز مردم، با بعضی از رفقای روس که در میتینگ حاضر بودند، به نشانه‌ی این اتحاد روبروسی کرد. او، چندی بعد تلگراف ذیل را به شورای انقلابی جنگ در مسکو فرستاد: «شورای انقلابی جنگ جمهوری ایران - که بنا به تصمیم شورای کمیسرهای ملی تشکیل شده است - دروودهای صمیمانه خود را به ارتش و بحریه سرخ ارسال می‌دارد. حکومت شوراها، به اراده‌ی ملت زحمت‌کش، در ایران

مستقر گردیده و به تشکیل دادن ارتش سرخ، بر پایه‌ی اصول تشکیل ارتش سرخ روسیه، آغاز کرده است. زنده باد اتحاد برادرانه میان ارتش سرخ روسیه و ارتش سرخ جوان ایران. زنده باد اتحاد همه‌ی زحمت‌کشان جهان. زنده باد انترناسیونال سوم!

البته واضح است که در ایران، یک جمهوری شورایی به‌هیچ وجه وجود نداشت. حداقل آن‌چه می‌توان گفت این است که این تلگرام با واقعیت نمی‌خواند. عجب حکومت شورایی که دولت آن، واگذاری زمین به دهقانان را به بعد از تسخیر تهران موکول می‌کند و دهقان گیلانی ستم‌دیده که زیر زورگویی ارباب له شده و در سرحد فقر به سر می‌برد، باید عجالاً "سپر بلای دیگران گردیده و در انتظار روزهای بهتری به نشیند.

همه‌ی انقلاب‌ها در تاریخ جهان، بر علیه و به زیان طبقه‌ی انجام شده است. انقلاب ایران باید به‌طور عمده، علیه سلطنت و اربابان انجام گیرد. عناصر ارتجاع- در شرایط یک کشور نیمه‌مستعمره- از پشتیبانی مصمم نیروی خارجی، یعنی پشتیبانی امپریالیسم برخوردارند. نقش ژاندارم بین‌المللی را در ایران، امپریالیسم انگلستان ایفاء می‌کند. به این مناسبت، جنبش انقلابی‌یی که فقط علیه یک یا دو عامل از عوامل سه‌گانه ارتجاع مبارزه کند، شکست آتی خود را در بطن خویش به‌هم‌راه دارد.

مؤلف کتاب حاضر، در نطق خود در کنگره اول حزب کمونیست ایران در انزلی^{۴۴}، در تاریخ ۲۰/۵/۱۹۲۰ شعارهای زیر را به خاطر پیش‌رفت انقلاب که در گیلان آغاز شده بود پیش کشید و مطرح ساخت:

۴۴ - مراجعه شود به مجله کمونیستی چس کی‌یی انترناسیونال (بین‌الملل کمونیست) شماره ۱۴ سال ۱۹۲۰ ص ۲۸۸۹؛ و نیز ترجمه فارسی آن صورت جلسه‌ی کنگره‌ی اول حزب کمونیست ایران، در اسناد تاریخی، جلد یکم، انتشارات مزدک، (فلورانس) انتشارات علم، تهران، ۱۳۵۸.

(۱) مبارزه بر ضد امپریالیسم انگلستان

(۲) مبارزه علیه دولت شاه

(۳) مبارزه بر ضد خان‌ها و زمین‌داران بزرگ^{۴۵}

۴۵ - ایراندوست (اوسترف) در شماره ۲ سال ۱۹۲۷ **مجله میراویا پلیتیکا، ای میراودی خازیستوا سیاست جهانی و اقتصاد جهانی** مقاله‌یی تحت عنوان «طبقات و احزاب ایران معاصر» چاپ کرده است. امکان ارزش‌یابی انتقادی در این جا برای من میسر نیست. لذا فقط به پاسخ به تهمت خطرناکی که او نسبت به کمونیست‌های ایران زده - اکتفا می‌کنم. او در صفحه ۸۶ چه گونگی گرد آمدن کمونیست‌های ایران، در بندر انزلی، و تصمیماتی را که گرفتند چنین توصیف می‌کند: «فعالین حزب کمونیست ایران به برنامه‌یی که تعیین شده بود اکتفا نکردند. جناح چپ آنان - با استناد به تئورسین‌هایی که با نظام اقتصادی و اجتماعی ایران آشنایی نداشتند - شعار وحدت همه‌ی نیروهای مبارز بر ضد امپریالیسم انگلستان را کنار گذاشتند، و خط مشی افروختن تضادهای طبقاتی را به اجرا گذاردند. این فعالین شعارهای انقلاب شوروی روسیه را به‌طور مکانیکی در ایران مطرح کردند. آن‌ها تصمیم گرفتند، بدون وقفه، در راه کمونیستی کردن و شورایی کردن گیلان گام نهند، و با تمام قوا تبلیغات قاطعانه و تند کمونیستی و آژیتاسیون علیه مذهب را آغاز نمودند. این تاکتیک، که در محیطی کاملاً ناآماده و مذهبی و در شرایط محیط زنده‌گی پدرشاهی اجرا می‌شد، و با شعار برداشتن چادر زنان و دعوت مردم (که نیمی از آنان از پیشه‌وران، صنعت‌گران و خرده تاجران تشکیل شده است) با خراب کردن بازار و ضرب و شتم بورژوازی همراه بود، فقط می‌توانست باعث نارضایتی شدید توده‌ها از کمونیست‌ها شود. شعار ملی کردن وسایل تولید - در حالی که صنایع بزرگ در ایران وجود نداشت - فقط به معنای مصادره ابزار کار پیشه‌ور و صنعت‌گر کوچک درک می‌گردید.»

این، تهمت بزرگی به کمونیست‌های ایران است. تمامی آن‌چه در بالا آمد، **دروغ** است و فقط مدرکی در دست رضاشاه برای تبلیغات علیه کمونیست‌های ایران است. ایراندوست یا هر شخص دیگری، حتا، یک مدرک و یا یک مقاله در روزنامه و یا اعلامیه، به ما نشان بدهد که در آن کمونیست‌های ایران مردم را به برداشتن چادر زنان، ملی کردن وسایل تولید و خراب کردن بازارها دعوت کرده باشند، یا حداقل شبیه به آن‌چه ایراندوست نوشته است مطرح کرده باشند. اما من مصرانه تاکید می‌کنم، کسی که چنین چیزهایی می‌نویسد، به‌طور عینی، مدافع امپریالیسم

اما، کوچک‌خان و دولت او نه پذیرفتند و نه قادر به درک این حقیقت بودند که، انجام وظایف انقلابی ملی بدون اعلام مبارزه‌ی بی‌رحمانه برضد تمام ارتجاع امکان‌پذیر نیست. البته، ممکن نبود آن‌گونه که او می‌خواست فقط با انگلیسی‌ها مبارزه کرده، سلطنت مرتجع «شاهنشاه» و وجود فتودال‌ها و زمین‌داران را نادیده گرفت.

کوچک‌خان این مطلب را درک نمی‌کرد. شور و شغف انقلابی مردم که در آغاز حکم‌فرما بود جای خود را به بی‌اعتنایی داد. اختلاف میان کوچک‌خان و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بر سر مسائل اساسی، روز به روز شدت می‌یافت. روحیه گروه‌های انقلابی در جبهه نیز، به مناسبت این عوامل تضعیف شد. کوچک‌خان که قادر نبود جهت حوادث را تغییر دهد، کمیته مرکزی حزب

انگلستان است. او خواسته یا نخواست، همان تهمتی را می‌زند که انگلیسی‌ها، او همان چیزی را می‌گوید که - به موقع خود - لرد کرزن در مجلس انگلستان می‌گفت: «بگذار کمونیست‌ها، کمونیسم را درگیلان اجرا کنند. این بهترین وسیله است که ایرانیان از آن‌ها دور شوند.» این که کمونیست‌های ایران خواسته‌اند چادربرداری کنند و یا این که وسایل تولید پیشه‌وران را ملی کنند و یا مردم را به خراب کردن بازار دعوت کرده‌اند - شایعاتی بود که عمال انگلستان پخش می‌کردند. همه‌ی این تهمت‌ها، مانند تهمت از بین بردن ازدواج در روسیه، برای بی‌آبرو ساختن ایده کمونیسم به کار رفته است و ایران‌دوست با نوشته‌ی بی‌ربط خود به این تهمت‌ها دامن می‌زند. [سلطان زاده] این راست است که در هیچ یک از مقالات تشریحی یا انتقادی‌یی که مخالفین جناح چپ حزب کمونیست ایران درباره‌ی نهضت جنگل منتشر کرده‌اند، در تایید اتهامات خود، به کوچک‌ترین سندی احتمالی توسل نجسته‌اند، زیرا چنین امری میسر نبوده است. این نیز راست است که برخی تحریکات ضد مذهبی در گیلان صورت گرفت و به طوری که در کتاب یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، و نیز بایگانی وزارت خارجه فرانسه آمده است این تحریکات به دست عمال سردار مُحی انجام می‌گرفت و دست انگلیسی‌ها و آلمان‌ها در آن ملاحظه می‌شده است. [ویراستار]

کمونیست ایران را مقصر عدم موفقیت اعلام کرد. او برای نجات موقعیت خود، در ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۲۰ به فومن (مقر جنگلیان) پناه برد. گیلان طی چند روز بدون حکومت ماند. در شب ۳۱ ژوئیه «کودتا» به وقوع پیوست. طرفداران کوچک‌خان توقیف شدند و حکومت کمیته‌ی انقلابی جمهوری شورایی ایران اعلام شد. احسان‌الله‌خان که یکی از نزدیک‌ترین پیروان کوچک‌خان بود در راس این کمیته قرار گرفت. کمیته انقلابی برنامه‌ی ذیل را اعلام کرد:

(۱) تشکیل ارتش سرخ ایران

(۲) حمله به تهران

(۳) لغو عوارض فئودالی و تامین مایحتاج شهر و ده

(۴) برقراری روابط عادی تجارتنی با روسیه و آذربایجان شوروی.

لیکن برنامه ناقص کمیته انقلابی نیز قادر به تغییر دادن وضع موجود نبود. از هم پاشیده‌گی جبهه چون سابق ادامه داشت ماموران انگلیسی و شاه نیز که با کاردانی از هر شکست انقلاب استفاده می‌کردند به این از هم پاشیده‌گی دامن می‌زدند. این مطلب مخصوصاً زمانی روشن شد که کمیته شاپور در شب ۱۴-۱۵ اوت دستور حمله به قزوین را صادر کرد. عدم وجود تدارکات قبلی باعث شکست کامل جبهه شد. پس از این، وقایع با سرعت سرسام‌آوری به وقوع پیوست. اکثر کمونیست‌های ایران از هم‌کاری با کوچک‌خان خودداری کردند. لیکن گروهی از رفقا به رهبری حیدرخان هم‌کاری با جنگلی‌ها را نه تنها مطلوب بل که لازم دانست^{۴۶}. آن‌ها مذاکرات با کوچک‌خان را بار دیگر آغاز کردند و مشترکاً دولت جدیدی تشکیل دادند. در ضمن برای نزدیکی بین جناح چپ جنگلی‌ها که در راس آن احسان‌الله‌خان قرار داشت با جناح راست آن به رهبری کوچک‌خان اقداماتی انجام گرفت. لیکن این کوشش‌ها نمی‌توانست موفقیت‌آمیز باشد. شور و شغف موقت

^{۴۶} - نویسنده این سطور از همان آغاز قاطعاً "مخالف هم‌کاری با کوچک‌خان بود.

دوباره جای خود را به یاس داد. چندی نگذشت که حمله قاطعانه سپاهیان تهران به گیلان آغاز گردید. موفقیت‌های زودگذر احسان‌الله‌خان نیز که سعی داشت قشون دولتی را دور زده و تهران را اشغال کند با شکست روبه رو شد. حمله‌ی قزاقان با قاطعیت کامل انجام می‌گرفت. نزدیکان کوچک‌خان مردد گشته و از خود تزلزل نشان دادند. خالو قربان به قوای دولتی پیوست و به آن‌ها در امر اشغال پناه‌گاه‌های جنگلیان کمک کرد. کوچک‌خان، قبل از فرار، با حیدرخان اختلاف پیدا کرده و حیدر و رفقاییش را تیرباران نمود. او پس از انجام این عمل بی‌رحمانه اقدام به فرار نمود لیکن توسط قزاقان کشته شد. احسان‌الله‌خان که قادر نبود، بیش از این، مبارزه با دولت شاه را ادامه دهد به آذربایجان (باکو) مهاجرت کرد.^{۴۷}

انقلاب گیلان که نزدیک به هیجده ماه ادامه داشت، بدین ترتیب خاتمه یافت. دهقانان، با وجود کوشش رهبران جنبش گیلان در جهت جلوگیری از گسترش انقلاب ارضی، تقریباً "همه‌گی از پرداخت بهره مالکانه - که در بعضی نقاط به هشتاد درصد محصول آنان می‌رسید - خودداری می‌کردند. در شرایط ایران که اکثریت دهقانان از خود زمین ندارند و روی زمین ارباب کار می‌کنند، عدم پرداخت بهره مالکانه نخستین مرحله‌ی انقلاب ارضی را تشکیل می‌دهد. عدم وجود برنامه‌ی ارضی و رهبری لازم در راس جنبش دهقانی، باعث گردید که از شور و شعف انقلابی توده‌های دهقانی به اندازه‌ی کافی استفاده نشود."^{۴۸}

^{۴۷} - این توضیح لازم است که سلطان‌زاده نیز روایت رسمی را در مورد قتل حیدرخان تکرار می‌کند. روایت جنگلی‌ها (در کتاب فخرایی، سردار جنگل) و روایت شورویست‌ها نمی‌توانند رضایت‌بخش باشند. (ویراستار)

^{۴۸} - از آن‌جا که درباره‌ی این مساله اختلافات زیادی وجود داشت و بسیاری از رفقا قویاً نسبت به صحت خط مشی تاکتیکی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران شک داشتند، نویسنده‌ی این سطور که در آن زمان در مسکو، درکنگره دوم کمیترن شرکت داشت، بنا به دستور کمیته

مرکزی حزب کمونیست ایران به رفیق لنین مراجعه کرد (تابستان سال ۱۹۲۰) و از او خواهش نمود درباره‌ی کار آینده حزب، ما را راهنمایی کند. درست در همین روزها، در کمیسیون کنگره، تزه‌های لنین درباره‌ی مسائل ملی و مستعمراتی - که عصر جدیدی را در جنبش آزادببخش ملی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره می‌گشاید - مورد بحث بود. به این مناسبت رفیق لنین راجع به مسائل ایران علاقه‌ی بسیاری از خود نشان می‌داد.

بعضی از رفقای باکو، در جلسه‌ی که مربوط به مسائل ایران بود، تحت تاثیر قیام گنجه که تازه سرکوب شده بود معتقد بودند که مطرح کردن شعار انقلاب ارضی در ایران به موقع نیست. به اعتقاد آنان، این شعار به مناسبت عدم آگاهی توده‌های دهقان باعث بروز همان نوع قیام‌هایی خواهد شد که در گنجه به رهبری دهقانان ثروت‌مند (کولاک) و اربابان به وقوع پیوست. رفیق لنین، پس از آن که در نهایت دقت به سخنان همه گوش داد گفت: «در کشورهای عقب‌افتاده‌ی چون ایران که بخش اعظم زمین آن در دست اربابان است، شعارهای انقلاب ارضی، برای میلیون‌ها دهقان دارای اهمیت اساسی است. اما آن‌چه مربوط به قیام‌های دهقانی می‌شود، این نوع قیام‌ها در روسیه نیز به وقوع می‌پیوندد. لیکن این به آن معنی نیست که ما باید از سیاست ارضی خود دست برداریم.»

اکثریت رفقای صاحب‌نظر که در جلسه حضور داشتند از نقطه‌نظر رفیق لنین حمایت کرده و به رفیق پاولوویچ و من پیشنهاد شد که نقطه‌نظر لنین را به شکل تزهایی که با شرایط ایران مطابقت کند مطرح سازیم. مدت کمی، پس از این نیز، کنگره دوم (کمیترن)، بر اساس گزارش رفیق لنین درباره‌ی ماهیت جنبش‌های انقلابی ملی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره، تصمیمات مشخص‌تری اتخاذ کرد. من فوراً، عقیده‌ی رفقای صاحب‌نظر و تصمیم کنگره را به ایران اطلاع دادم. لیکن با تاسف زیاد باید گفت، حوادث بعدی با چنان سرعتی به وقوع پیوست که انقلاب ایران نتوانست در مقابل حمله‌ی متحدانه سپاهیان انگلیس و شاه مقاومت کند و شکست خورد. (آ.سلطان‌زاده) [سلطان‌زاده همین نکته را عیناً در کتاب ایران خود، ۱۹۲۴، مطرح کرد که بعدها نیز مورد استناد آندره چرووننی (شومیاتسکی) سفیر پیشین شوروی در ایران) در مجله‌ی بلشویک، شماره ۴، ۱۹۲۸، قرار گرفت. تا آن‌جا که ما مطالعه کرده‌ایم، تاکنون کسی در شوروی یا خارج از آن، این ادعای سلطان‌زاده را نفی نکرده است. [ویراستار]

ولی شکست انقلاب گیلان و سرکوب خونین آن هم‌راه با پیروزی ارتجاع انگلیسی و شاهی، نتوانست اراده‌ی توده‌های مردم را برای به دست آوردن آزادی خود، درهم شکند. از پایان سال ۱۹۲۱ یعنی پس از سرکوبی شورش‌های گیلان توسط سپاهیان رضاخان، موج انقلابی در مناطق مختلف ایران دو باره نضج گرفت. در ضمن ماهیت دهقانی این جنبش‌ها کاملاً آشکار بود.

گروه‌های محمدتقی‌خان [پسیان] که در سال ۱۹۲۱ علیه تهران قیام کرد، از دهقانان فقیرتری تشکیل یافته بود که ستم فئودال [ها] آنان را به ورشکسته‌گی کشانده و از مزارع‌شان بیرون رانده بود. این نهادهای انقلابی در جنبش تقی‌خان تبلور خاصی پیدا کرد و قیام - خیلی زود - ماهیت دهقانی به خود گرفت. دهقانان، با حمایت مستقیم سربازان، به تصاحب زمین‌های اربابان و خان‌ها پرداخته، و آنان را توقیف و به زندان می‌افکندند. در بسیاری از نقاط، اخذ بهره و عوارض به نفع اربابان و خان‌های غارت‌گر ملغا گردید.^{۴۹}

رضاشاه پهلوی، در ۳۱ اکتبر سال ۱۹۲۵، به جای سلسله‌ی قاجار به تخت و تاج «شاهنشاهان» نشست، همان رضاشاهی که در زمان صدارت‌اش در وزارت جنگ، خود را طرف‌دار جمهوری وانمود کرده و از شعارهای چپ پشتیبانی می‌کرد. امید دهقانان نیز به این که رضاشاه بار مالیات آنان را سبک‌تر کرده و خواست آنان را به داشتن زمین تحقق بخشد، نقش بر آب گشت. اربابان و زمین‌داران مانند سابق یعنی مانند زمان قاجار، به غارت خود ادامه می‌دادند، و ساکنین شهرها به علت عدم وجود کار روز به روز فقیرتر می‌شدند. بیکاری تبدیل به پدیده‌ی دائمی در شهرها شد.

رضاشاه با گرفتن تاج و تخت شاهی، املاک بزرگی به دست آورده و یکی از ثروتمندترین اربابان ایران گردید. لازم است به این واقعیت گویا اشاره شود:

^{۴۹} - مراجعه شود به مقاله‌ی آندره چرونی در مجله‌ی بلشویک شماره ۴ سال ۱۹۲۷ ص ۵۶.

رضاشاه که می‌توان او را صاحب مازندران دانست، از دهقانان بابت هر جریب، یک سوم محصول (۱۲ تا ۱۵ تومان) را به عنوان بهره‌ی مالکانه می‌گرفت در حالی که اربابان دیگر، از هر جریب ۵ تومان اخذ می‌کردند.

قیامی که توسط رفیق لاهوتی در تبریز رهبری شد، «بلوای» سربازان در سلماس، قیام مجدد خراسان تحت رهبری سالار جنگ، قیام گیلان در سال ۱۹۲۶ و قیام اخیر در جنوب - همه‌ی این‌ها دانه‌های به هم پیوسته‌ی زنجیری هستند که قیام‌های شجاعانه زحمت‌کشان را علیه رضاشاه پهلوی تشکیل می‌دهد.

قیام قهرمانانه‌ی ارتش مستقر در تبریز با عدم موفقیت خاتمه یافت. با وجود این، چندی بعد جنبش ارتش مستقر در سلماس به وقوع پیوست. چه‌گونگی این قیام - طبق گزارش رفقا - چنین بوده است: پادگان دیلمان واقع در منطقه‌ی سلماس مدت شش ماه حقوقی دریافت نکرده و در نتیجه‌ی دکانداران از فروش نسیه مواد غذایی به آنان سر باز زدند - از طرف دیگر وضع جیره غذایی سربازان نیز در پادگان نامنظم گردیده بود.

در آغاز ژوئن سال ۱۹۲۶ در پادگان جنب و جوش به وجود می‌آید - دهم ژوئن به سربازان اطلاع می‌دهند که در تهران تصمیم بر این گرفته شده که با موافقت سربازان «وطن‌پرست» حقوق دو ماه آنان را نپرداخته و آن را به مصرف احتیاجات مملکتی برسانند. «سربازان متوجه شدند که حقوق آنان به مصرف مخارج تاج‌گذاری رسیده و این باعث برانگیخته شدن احساسات ضد دولتی آنان گردید.»

سربازان سواره نظام، جلسات مخفی تشکیل داده و تصمیم می‌گیرند که «اسلحه به دست، عدالت را برقرار سازند» آن‌ها نامه‌های بدون امضاء به رئیس پادگان نوشته و از او خواستند حقوق‌شان را بپردازد یا در غیر این صورت تمام افسران را کشته و به طرف تبریز حرکت خواهند کرد.

شرکت‌کننده‌گان در جلسه ۲۰ ژوئن معتقدند که دولت و «قزاقی چون خود آن‌ها» یعنی شاه، مقصر عدم پرداخت حقوق آنان‌اند. پادگان - که از ۱۲۵ سواره و ۶۵ پیاده تشکیل شده - در شب ۲۴ ژوئن تصمیم به قیام، کشتن افسران و حرکت به سوی خوی و تبریز که «سربازان آن‌جا نیز برای قیام علیه دولت آماده‌اند» می‌گیرد. قیام از همان آغاز رنگ سیاسی پیدا می‌کند و این بسیار گویاست. شعار اصلی، مبارزه برضد شاه و دولت تهران است.

در این قیام، برخلاف آنچه منابع رسمی ایران گزارش داده‌اند، نه ۱۸۰ نفر بل که ۷۰۰ نفر شرکت داشتند. این قیام جنبه‌ی کاملاً "ضددولتی و ضدشاهی" داشت. سربازان قیام‌کننده که از دهقانان اطراف بودند اصل انتخابی بودن اشخاص مسئول را مقرر و سردوش‌های افسران را کردند. لیکن سربازان قیام‌کننده بدون رهبری لازم عمل می‌کردند. آن‌ها پس از کشتن رئیس پادگان - به طرف بازار رفتند و آغاز به خراب کردن آن نمودند.

سربازان، ساعت ۴ صبح به سربازخانه برگشته و از میان خود سرکرده و معاون او را انتخاب کردند. ۴۰۰ توپچی هم‌راه دو توپ و ۳۰ مسلسل چی با ۴ مسلسل نیز به آنان پیوسته و تمام پادگان با نظام جنگی به طرف خوی به حرکت در آمد.

هم‌زمان با این، در منطقه دیگر سلماس - کهنه شهر - که محل توقف هنگ سواره نظام است، اتفاقات ذیل به وقوع می‌پیوندند: سواران از دیلمان دستور دریافت می‌کنند که فوراً راه بیفتند. اینان تصمیم می‌گیرند که فرمانده را کشته و آن‌گاه حرکت کنند. لیکن فرمانده هنگ از تصمیم با خبر شده و فوراً به سربازخانه می‌آید و «در حضور سواران هیجان زده، سردوش‌های خود را می‌کند و به دولت ناسزا می‌گوید و می‌خواهد که به‌عنوان یک سرباز ساده به آنان به پیوندد.» سربازان او را مجبور می‌کنند که به قرآن قسم بخورد و آن‌گاه او را دو باره به عنوان سرکرده انتخاب می‌کنند. سرکرده نیز به نوبه‌ی خود از سربازان می‌خواهد

که سوگند وفاداری بخورند و سواران نیز موافقت می‌کنند. پس از این، فرمانده، با فریب، آن‌ها را به طرف شورشیان دیلمانی که به خوی می‌رفتند برده و به آن‌ها دستور شلیک می‌دهد. این امر خیلی موثر واقع می‌شود. شورشیان سرکوب و بسیاری از آنان توقیف و تیرباران شدند- با وجود هم‌دردی شدید مردم، خوش باوری سربازان به دارودسته‌ی افسران امکان داد که پیروز شده، سرکوبی بی‌رحمانه‌ی بی‌عمل آورند. دادگاه نظامی صحرایی ۱۵۰ نفر را به تیرباران محکوم کرد.

تقریباً "هم زمان با این وقایع، در قسمت دیگری از ایران یعنی در خراسان، قیام گسترش می‌یافت- آندره چرونی [شومیانسکی] این قیام را چنین توصیف می‌کند^{۵۰}: مرکز سازمانی که قیام را رهبری نمود در محله‌ی به نام مُراوتپه قرار داشت- پایگاه انقلابیون، پادگان این محل بود که از ۲۰۰ تن سوار بلوچ، ۱۵۰ تن پیاده نظام و ۵۰ مسلسلچی تشکیل شده بود.

سازمان در میان دهقانان ناحیه نفوذ نسبتاً گسترده‌ی داشت. در راس این سازمان، سالار جنگ یکی از هم‌کاران جنبش محمدتقی‌خان در سال ۱۹۲۱- قرار داشت. قیام با توقیف افسران- که تعدادی از آن‌ها موفق به فرار شدند- و آماده‌گی سریع برای حمله به بجنورد که سربازخانه‌ی بزرگی داشت و قیام‌کننده‌گان روابط نزدیک با آن داشتند، آغاز شد. قیام‌کننده‌گان پس از خروج از مراوتپه، با نخستین دسته‌ی قوای دولتی که مرکب از ۳۰۰ نفر بود برخورد کردند و تیراندازی آغاز شد. سربازان دولتی زیاد دخالت نمی‌کردند و فقط افسران بودند که با مسلسل‌ها تیراندازی می‌کردند. قوای دولتی، پس از دو ساعت جنگ در هم شکسته شد. بخشی از افسران فراری شدند و بیش‌تر سربازان به قیام‌کننده‌گان پیوستند. یک افسر نیز اسیر شد. راه بجنورد باز بود. انقلابیون به طرف بجنورد به حرکت در آمدند.

۵۰- مجله‌ی بلشویک شماره ۴، سال ۱۹۲۷، ص ۵۷-۶۲

پادگان بجنورد، مرکب از ۸۰۰ نفر، آماده جنگ بود لیکن با نزدیک شدن سپاهیان قیام کننده، افسران پادگان فرار را بر قرار ترجیح دادند - سربازان همه گی به قیام کننده گان پیوستند و شهر در حقیقت بدون جنگ به دست اشغال کننده گان افتاد.

پس از اشغال شهر، دهقانان دهات اطراف، از قیام کننده گان استقبال شایانی کردند. قیام کننده گان یک میتینگ عمومی تشکیل دادند و چندین هزار نفر، از جمله انبوهی از دهقانان در آن شرکت جستند - پس از نطق هایی که در آن انقلابیون برنامه ی خود را تشریح کردند، از قبیل مصادره اراضی و اموال اربابان و صاحب منصبان بزرگ دولت، تقسیم زمین میان دهقانان و غیره... آن گاه به سخنان دهقانان گوش فرا دادند که خواستار محاکمه ی مردمی حاجی عمل (امل؟) بزرگ ترین فئودال و ارباب ناحیه بودند - دهقانان این فئودال را که وحشی گری هایش معروف بود توقیف کرده بودند. تصمیم گرفته شد فوراً دادگاه نظامی انقلابی انتخاب شود و حاجی امل را هم راه چهار تن از افسران اسیر محاکمه کنند. قریب ۲۰ نفر سرباز و دهقان به عنوان اعضای دادگاه انتخاب شدند.

پس از بازجویی و یک سلسله سخنرانی محکوم کننده سربازان و دهقانان، شرکت کننده گان در میتینگ، متفق الرای حکم محکومیت به اعدام را صادر کردند و این حکم همان روز عصر به مرحله ی اجراء گذارده شد. اموال فئودال تیرباران شده نیز ضبط و به دهقانان واگذار شد.

نیروهای انقلابی بجنورد و پادگان یکی شده و در نتیجه کلاً دارای ۱۵۰۰ قبضه تفنگ و سرنیزه و تعدادی مسلسل شدند. آن ها مرتجعین را از مقامات کنار گذارده، در تمام ادارات دولتی افراد خود را گماشتند.

انقلابیون در بجنورد ۳ میتینگ بزرگ عمومی تشکیل دادند که انبوهی از دهقانان اطراف در آن شرکت کردند. انقلابیون در این میتینگ ها برنامه ی انقلابی

ملی را مطرح ساختند: رها ساختن مردم از دست اربابان و اشراف، تقسیم زمین میان دهقانان و دموکراتیزه کردن ارتش.

طی میتینگ، دهقانان اطراف و مردم شهر (پیشه‌وران، تجار کوچک و صنعت‌گران) تصمیم گرفتند که بدون وقفه ارگان خلقی اداره شهر، یعنی **انجمن** را تشکیل دهند. هم چنین اعلام شد که پس از اشغال مشهد توسط قیام‌کنندگان، کنگره‌ی ایالت برای تشکیل انجمن ایالتی تشکیل خواهد شد. در این میتینگ‌ها تصمیم گرفته شد که حق رای در انتخابات انجمن از اربابان، روحانی‌نمایان و اشراف سلب شود. انقلابیون برای نظارت در امر انجام انتخابات دو کمیسیر تعیین کردند که یکی از آنان کارگر نساجی و دیگری آهنگر بود.

پس از محاکمه و تیرباران حاجی آمل و چهار افسر - که در حقیقت انتقامی از طبقه‌ی فئودال و دولت مدافع آن بود در بجنورد جشن عمومی اعلام گردید و دهقانان زیادی در آن شرکت کردند. دهقانان از انقلابیون تقاضا می‌کردند که گروه‌های مسلح در اختیار آنان به گذارند تا با اربابان و خان‌های فئودال منطقه تصفیه حساب کنند. انقلابیون به دهقانان توضیح می‌دادند که آن‌ها می‌خواهند با لشکرکشی به مشهد تکیه‌گاه سلطنت پهلوی یعنی اربابان و فئودال‌ها را به‌طور کامل از بین ببرند. در مدت اقامت انقلابیون در بجنورد، تعداد نفرات گروه‌های انقلابی توسط دهقانان داوطلب افزایش می‌یافت.

انقلابیون ۸۰۰۰ تومان در مالیه بجنورد به دست آوردند و پس از بحث پیرامون مصادره سرمایه تجار تصمیم گرفتند که: چون سرمایه‌داران بزرگ - اربابان و اشراف - از شهر فرار کرده و به سرمایه‌ی آن‌ها که در بانک انگلیس بود دسترسی نمی‌باشد، سرمایه‌ی تجار متوسط و کوچک را مصادره نکنند و از آنان ۷۰۰۰ تومان قرض گرفتند. انقلابیون، بدین ترتیب، ۱۵/۰۰۰ تومان پول در اختیار داشتند. انقلابیون به تجار قول دادند که پس از تصرف مشهد قرض آنان را به پردازند.

خوارو بار و علیق را سپاهیان قیامی از طریق خریدن از دهقانان تامین می کردند. دهقانان، به این مناسبت، در موقع عبور گروه‌های انقلابی به استقبال آنان آمده و - طبق سنت خود - به آنان دسته‌های گندم می دادند، در حالی که روحانی نمایان و اربابان فرار می کردند. نیروی عمده شورشیان مرکب از ۱۲۰۰ نفر، تحت فرماندهی رهبران قیام به طرف شیروان (در جهت قوچان) به راه افتاد. در حین حرکت آنان به طرف شیروان، هواپیمای دولتی، نامه‌ی رضاشاه را بر سر آنان پخش کرد. شاه در این نامه نوشته بود: او پادشاه پهلوی «قیام کننده گان برضد مقررات و اصل مقدس مالکیت را که «شاهنشاه» حافظ آن است دعوت به تسلیم می کند و در غیر این صورت آن‌ها را نابود خواهد کرد.»

انقلابیون، شیروان را پس از چهار ساعت درگیری به اشغال خود در آورده و به طرف قوچان حرکت کردند. انقلابیون، ساعت ۵ بعد از ظهر، در میان انبوه مردم شوق زده، که تا دو فرسخی شهر به پیشواز آنان آمده بودند (جمعیت شهر ۲۰۰۰۰ نفر است) وارد قوچان شدند. روحانیون درباری، اربابان و ماموران عالی رتبه فرار می کردند.

انقلابیون فوراً افراد خود را در ادارات منصوب کردند. کمیته‌ی انقلابی تا پاسی از شب شکایات مردم را از اربابان، خان‌ها و ماموران دریافت می کرد. روز بعد، دو هواپیمای دولتی در آسمان قوچان ظاهر شده و بمباران را آغاز کردند. انقلابیون که مسلسل در اختیار داشتند به طرف هواپیماها تیراندازی کردند و هواپیماها مجبور به فرار شدند. در قوچان، مرتب میتینگ تشکیل و انتخابات انجمن سازمان داده می شد. تعداد زیادی زن و مرد دهقان در این میتینگ شرکت می کردند. انقلابیون، عصر آن روز توسط دهقانانی که از چناران به قوچان آمده بودند، مطلع شدند که اربابان و خان‌ها در ۱۲ فرسخی مشهد - به دستور دولت - با عجله مشغول تشکیل گروه‌های مسلح می باشند و دولت به آن‌جا اسلحه و مهمات

فرستاده است. انقلابیون، هم‌چنین اطلاع یافتند که رئیس لشکر خراسان محمدخان دستور داده است تا ۷۰۰ نفر از قشون مشهد به چناران فرستاده شوند، لیکن سربازان از انجام این امر سر باز زده‌اند، و در نتیجه ۳۰۰ تن از آنان در زیر زمین وحشتناک زندان مشهد محبوس شده‌اند. ماموران انقلابیون خبر دادند که رئیس لشکر خراسان تصمیم گرفته است تا همه‌ی افراد پیاده نظام بریگاد سابق انگلیسی و ایران و کردهایی را که در زمان جنگ امپریالیستی در خدمت انگلیسی‌ها بوده‌اند - بسیج کند. قوچان و مواضع انقلابیون ساعت ۴ صبح، توسط چهار هواپیما بمباران شد. در این بمباران ۲۰ تن از ساکنین بی‌گناه شهر کشته شدند. از سپاهیان انقلابی ۶۰ نفر کشته و قریب ۸۰ نفر زخمی شدند. سپاهیان دولتی پس از یک درگیری شدید - با وجود پشتیبانی هواپیماهای دولتی - ۱۰۰ نفر کشته و زخمی داده و مجبور به عقب نشینی شدند.

لیکن، نیروی انقلابیون نیز تضعیف شده بود و - مهم‌تر از آن - مهمات آنان در حال اتمام بود: برای هر تفنگ فقط دو فشنگ موجود و برای مسلسل فقط هزار فشنگ باقی مانده بود. دولت هنگ گارد تهران را نیز به کمک نیروهای خود فرستاد. دولت در دزدآب از انگلیسی‌ها تعدادی مسلسل و ۵۰ کامیون دریافت کرد و بیش از ۱۰۰۰ سرباز را به هم‌راه تعلیم‌دهنده‌گان بریگاد سابق انگلیس و ایران به مقابله انقلابیون فرستاد. پس از آن، قوای دولتی خط دفاعی انقلابیون را که از ۲۰۰ نفر تشکیل شده بود، در سبزوار شکسته و حمله بلامانع خود را به قوچان آغاز کرد. انقلابیون که رابطه‌شان با مشهد و تهران قطع شده بود، وضع بحرانی‌یی داشتند. در همین موقع، پنج هواپیما (بنا به اطلاع ساکنین محلی، سه هواپیما انگلیسی بوده و بمب‌های مارک انگلیسی روی شهر می‌ریختند) قوچان را بمباران کردند. انقلابیون پس از شلیک تمامی فشنگ‌های خود، آغاز به عقب‌نشینی کردند. انقلابیون - به خصوص به خاطر حملات مداومی که توسط افراد مسلح خان‌ها (این افراد را که

قبلا" در این مناطق راهزنی می کردند، خان‌ها برای کمک به دولت متشکل ساخته بودند) به پشت جبهه آنان انجام می گرفت - تلفات زیادی دادند. آنان به گروه‌های پراکنده تقسیم شده و در کشور پخش شدند.

این قیام قهرمانانه‌ی سربازان و دهقانان ایرانی بر ضد اربابان و حامیان انگلیسی آنان، بدین ترتیب خاتمه یافت.

فقط اشخاص بی آبرو و بی شرف می توانند مدعی شوند که این قیام توسط انگلیسی‌ها ترتیب داده شده بوده است.

موفقیت‌های قیام خراسان همیشه و در همه جا باعث خوشحالی و شعف توده‌های مردم می گردید و امیدها را زنده می کرد.

هنوز خون تیرباران شده گان و اعدایان خراسان خشک نشده بود که قیام جدیدی در گیلان به وقوع پیوست. این بار نیز، فومن منطقه آغاز جنبش بود^{۵۱}. فومن شهرکی است که در ۲۰ کیلومتری شمال رشت در میان بوته‌های غیرقابل عبور و مزارع برنج واقع شده است. این منطقه، قبلاً" به ناحیه عملیات کوچک خان و حیدرخان مشهور بود. این ناحیه از لحاظ نظامی و سوق‌الجیشی برای عملیات دسته‌های کوچک پارتیزانی بسیار مناسب است. همه‌ی کسانی که از تعقیب مقامات فرار می کردند، همیشه به این ناحیه پناه می بردند، زیرا آگاهی ساکنین این ناحیه از نواحی دیگر بیش تر است. ساکنین این ناحیه - که ۷۵٪ آنان را دهقان بی‌زمین و ۲۵٪ را خرده مالکان، ملاها و تجار تشکیل می دهند، در انقلاب سال ۱۹۲۰ گیلان شرکت کردند.

جنبش فومن بدین شکل آغاز شد: ابراهیم خان و کیل باشی که به مناسبت عدم اطاعت از دستور رئیس لشکر شمال - محمدحسین خان - در دادگاه نظامی محاکمه

۵۱ - ما وقایع را از روی گفته‌های ر.رای «جنگلی» نگارش می کنیم. نگاه شود به رواوتسویونی واستک (شرق انقلابی) ۲۸-۱۹۲۷ ص ۱۹۹-۱۹۵.

شده بود، به این ناحیه آمد. ابراهیم خان کسانی را که از رژیم ناراضی بودند (به طور عمده سربازانی که با اسلحه خود از ارتش فراری بودند) به دور خود جمع کرده و از آنان گروهی تشکیل داده و حمله به ادارات دولتی و ماموران را آغاز نمود. او دهقانان را دعوت کرد تا از پرداخت بهره‌ی مالکانه خودداری کنند. طبق گزارشات مقامات دولتی، سربازان لشکر شمال، مرکز و شرق به ابراهیم خان می‌پیوستند. هم زمان با فعالیت ابراهیم خان در فومن، کمیته‌های مخفی بی‌نویان و پیشه‌وران در رشت و انزلی تشکیل شد. یکی از این کمیته‌ها به نام «کمیته‌ی آتش» معروف بود. این کمیته با فومن ارتباط برقرار کرده و حرکات قوای دولتی را به ابراهیم خان اطلاع داده و برای شورشیان پول جمع‌آوری می‌کردند. کمیته‌ی رشت موظف بود، در صورت نزدیک شدن شورشیان به رشت و اشغال آن، نقش نیروی کمکی را ایفاء کند. گروه‌های کوچک قوای دولتی که به ناحیه‌ی عملیات شورشیان فرستاده شدند، کاری از پیش نبرده و اکثریت آنان همراه اسلحه خود به شورشیان پیوستند. دهقانان به شورشیان همه‌گونه کمک می‌کردند: آنان را مخفی کرده و به آنان آذوقه می‌رساندند و غیره. اربابان و دولت از گسترش جنبش به اضطراب افتادند، زیرا آنان شیخ انقلاب گیلان و کوچک‌خان را در پیش چشم داشتند. اضطراب آنان، پس از بلوا در بازار رشت - که به خاطر انتخابات روی داد - شدت یافت. نحوه‌ی انتخاب سفارشی نماینده‌گان مجلس که در ایران آن زمان معمول بود، در رشت با مقاومت شدید بورژوازی شهر و پیشه‌وران رو به رو شد. مقامات دولتی - در مدت شش ماه - موفق به انجام انتخابات دو نماینده از رشت نگردیدند و سرانجام از انتخاب نماینده‌گان رشت و فرستادن آنان به مجلس چشم پوشیدند، تا حداقل بدین وسیله از بروز تظاهرات برضد دولت جلوگیری کنند. طبیعی است که با وجود چنین شرایطی، دولت شاه حاضر به حادترین اقدامات بود، قیام که هم زمان در شهر و ده توسعه می‌یافت، مساله‌ی مبارزه با انقلاب را به

حادثترین شکل آن در برابر رضاشاه مطرح ساخت. قشون سرکوب‌کننده به سرکرده‌گی (سرلشگر) خزایی آماده شد و در اواخر اوت سال ۱۹۲۶ به رشت رسید. خزایی همه قوای خود را اعم از سواره نظام، توپخانه و پیاده نظام در یک محل متمرکز کرده، عازم لشکرکشی پیروزمندانه در گیلان شد. او کوشش کرد- قبل از هر چیز- نیروهای شورشی را به سه دسته تقسیم کند: دسته‌ی اول را در منطقه فومن محاصره کند، دسته‌ی دوم را مجزا کرده و به طرف لاهیجان سوق دهد و دسته‌ی سوم را در منطقه سیاه رود- در راه میان رشت و تهران- به دام اندازد. شورشیان در این نواحی به قوای دولتی تلفات زیادی وارد کردند. سربازان خزایی، برسر راه خود دهات را آتش زده، ساکنین را شکنجه و آنان را مجبور می‌کردند مخفی گاه‌ها و شرکت‌کننده‌گان در قیام را معرفی کنند. شورشیان، چون مهمات نداشتند به جنگل پناه بردند، لیکن یکی پس از دیگری دست‌گیر شده و به رشت فرستاده می‌شدند.

اکثر اعضاء معروف قیام- به جز ابراهیم‌خان- در آغاز اکتبر سال ۱۹۲۶ دست‌گیر شده بودند. محکمه نظامی ۲۲ سرباز و دهقان را محکوم به مرگ کرد. دهقانان را دار زدند و سربازان را تیرباران کردند. اعدام افراد، در انظار عمومی انجام می‌گرفت و در رشت و حومه‌ی آن مدت یک هفته- از ۸ تا ۱۵ اکتبر ادامه داشت. در مرکز شهر چوبه‌های دار به پا کرده، هزاران نفر را به زور به آن‌جا می‌آوردند، موسیقی می‌نواختند و با بی‌رحمی‌یی که از خصوصیات استبداد فئودالی است، افراد را اعدام می‌کردند. خود ابراهیم‌خان نیز در ۱۰ فوریه سال ۱۹۲۷ اعدام شد. او با شجاعت و مانند یک انقلابی واقعی با مرگ روبرو شد.

در این‌جا لازم است لحظات اعدام و رفتار برخی از نظامیان در موقع اعدام شورشیان را خاطر نشان کنیم، سربازان محکوم، در فاصله از زندان تا محل اعدام، آوازهای انقلابی می‌خواندند و فریاد می‌زدند: «مرگ بر شاه، زنده باد انقلاب!»

محکومین، مردم را مخاطب قرار داده و به آنها فریاد می‌زدند: «چرا جمع شده‌اید؟ اگر هم چنین بایستید و سکوت کنید، شماها را نیز دار خواهند زد». عده‌ی دیگری شعار می‌دادند «زنده باد جمهوری خلق». هنگام تیرباران سربازان قیام‌کننده، ردیف اول سربازان جوخه‌ی اعدام، سه بار تفنگ‌های خود را پایین آورده و به گریه افتادند. وضع چنان آشفته شد که سربازان را عوض کردند و مسلسل‌چیان جای آنان را گرفتند. بسیاری به هدف تیر نمی‌انداختند. در این روز ۹ نفر اعدام شدند: سه تن را دار و شش نفر را تیرباران کردند. عصر این روز نماینده‌گان تجار پیش فرمانده قوا رفته و از او درخواست کردند که به اعدام‌ها خاتمه دهد. ناراحتی مردم چنان شدید بود که به اصرار کنسول شوروی، مقامات دولتی مجبور شدند اعدامیان را از چوبه دار پایین آورند و به اعدام کردن افراد خاتمه دهند. این جنبش که ماهیتی آشکارا دهقانی داشت بدین ترتیب پایان یافت. مردم نارضایی خود را فرو خوردند. رئیس بریگاد شمال به نماینده‌گی از طرف حکومت شاه جدید به دهقانانی که به وسیله لشکرکشی سرکوب‌کننده و خراب شدن دهات و اعدام برادران دهقانان مطیع شده بودند، آشکارا چنین گفت: حکومت جدید سیاست پیشینان خود یعنی قاجارها، سیاست حمایت و پشتیبانی از روابط فئودالی - سرواژ را دنبال خواهد کرد. مضمون این پیام برنامه‌ی سلسله‌ی جدید از این قرار است: «بعضی از دهقانان به استناد گفته‌های شورشیان از پرداخت بهره‌ی مالکانه زمین خودداری می‌کنند، به ما اطلاع داده‌اند که اشخاصی به دهات آمده و به نام قیام‌کننده‌گان از دهقانان پول و فرآورده‌های کشاورزی دریافت می‌کنند. برخی نیز، خانه و زمین خود را رها کرده و - به خاطر وجود شورشیان - از محل سکونت خود فرار می‌کنند. در نتیجه، مردم منطقه حالت اضطراب زده پیدا کرده و امنیت عمومی مختل شده است.

از تاریخ صدور اعلامیه حاضر به‌همه‌ی مباشران، خرده‌مالکان و کدخدایان - که زنده‌گی خود را رها کرده و از دهات فرار کرده‌اند - پیشنهاد می‌کنم به دهات

خود باز گشته و به زراعت پردازند. هم‌چنین به‌همه‌ی دهقانان توصیه می‌کنم بهره‌ی مالکان زمین و سهم مالک از محصول را، چنان که باید به پردازند.

در عین حال سپاهیان کافی به این مناطق اعزام شده است، تا در اسرع وقت شورشیان را از بین برده و آن‌ها را به سزای‌شان برسانند.

اضافه می‌کنم، در صورتی که اطلاع حاصل شود که شورشیان را در دهی پذیرفته یا به آنان آذوقه داده یا به فرار آن‌ها کمک کرده و یا محل آنان را از سپاهیان دولتی مخفی نگاه داشته باشند- این ده از طرف دولت مصادره شده و خانه‌های اشخاصی که به شورشیان کمک کرده باشند خراب خواهد شد.»

در فوریه سال ۱۹۲۹، شورش دیگری در جنوب ایران برضد دولت به وقوع پیوست. ایلات پر جمعیت قشقایی - که در مرکز نفوذ انگلیسی‌ها قرار دارد- پرچم مبارزه علیه رضاخان را برافراشتند. برخی از ایلات عرب نیز به قشقاییان پیوستند. دستجات دهقانی و گروه‌هایی که از بی‌نویان شهری تشکیل شده بود، فعالانه به شورشیان کمک می‌کردند. شورشیان، شهر شیراز، مرکز ایالت فارس را محاصره کرده و به شهر حمله می‌کردند. رابطه‌ی شیراز و تهران- به مناسبت از کار افتادن تلگراف- قطع شد. دولت، تعداد زیادی از سپاهیان را به منطقه شورش فرستاد. لیکن اینان تا مدت زیادی نتوانستند از پس شورشیان بر آیند. مهدی سورهن- دهقان‌زاده‌یی که دشمن سرسخت انگلیسی‌ها بود و زمانی مسلحانه علیه آنان مبارزه کرده بود- در میان شورشیان بود. سانسور بیداد می‌کرد و مطبوعات تهران- تا چند هفته- حتا یک کلمه هم درباره‌ی حوادث جنوب ننوشتند. فقط زمانی که دیگر در همه‌جا از این حوادث صحبت می‌شد، بعضی از روزنامه‌ها- بدون بررسی علل شورش- مقالاتی درباره این حوادث منتشر ساختند. شرکت‌کننده‌گان در این قیام احتمالاً، دارای انگیزه‌های مختلف بودند. برای سران شورش، از همه مهم‌تر این بود که رضاشاه آهنگ متمرکز ساختن ایران را تقلیل دهد و ماموران متکبر خود،

به ویژه ماموران مالیه را، باز خواند. آن‌ها، بطور عمد، می‌خواستند که رضاشاه امتیازات گذشته‌ی آنان را در امر اداره امور منطقه محترم بشمارد. برای دهقانان، بهبود وضع اسفناک‌شان مهم‌ترین مساله بود. آینده نشان خواهد داد که ایلات به اهداف خود نایل خواهند شد یا نه؟ و اما، ما مطمئن هستیم که دهقانان بدون مبارزه‌ی قاطعانه علیه نظام شاه و مالکان نمی‌توانند به وضع خود بهبودی بخشند.

ف. ایوانف نامی، به تقلید از روش‌های «علمی» ایرانسکی و ایراندوست در روزنامه‌ی ایزوستیا (۱۶ ژوئیه ۱۹۲۹) نوشته است که، طبق اطلاعات موجود این شورش را انگلیسی‌ها به پا کرده‌اند. ما به ف. ایوانف، توصیه می‌کنیم که به جای توضیح بی‌سروته حوادث و معرفی کردن رضاشاه به عنوان مخالف توطئه‌های انگلستان مقاله‌ی دشتی (نماینده‌ی مجلس) را که در روزنامه‌ی **شفق سرخ** ۱۴ آوریل ۱۹۲۹ منتشر شده است با دقت مطالعه کند. دشتی به عنوان یک شخص مطلع در مقاله خود، هر گونه دخالت خارجی (انگلیسی‌ها) را در این حوادث رد می‌کند.

با وجود همه‌ی این قیام‌ها ایرانسکی اظهار می‌کند که در ایران، وضع انقلابی موجود نیست^{۵۲}. فقط کسانی قادر به چنین اظهاراتی هستند که یا حقیقت وقایع را نمی‌دانند یا مخالف هرگونه جنبش انقلابی بوده و مایل‌اند از انقلاب - این عمل «وحشتناک» - پرهیز کنند.

عدم وجود رهبریت مرکزی، ضعف حزب انقلابی که قادر نیست هنوز همه‌ی کشور را در بر گیرد، عدم وجود برنامه انقلابی سیاسی و اقتصادی، اعتماد زیاد و کم تجربه‌گی شرکت‌کننده‌گان در قیام‌ها، و سرانجام عدم وجود پشتیبانی واقعی از خارج - این‌هاست، نقائص عمده این جنبش‌های واقعا "قهرمانانه. در حالی که ارتجاع، به‌طور

^{۵۲} - رجوع شود به مسائل ایران معاصر ص ۷۹-۷۸

مداوم، از پشتیبانی امپریالیسم انگلستان برخوردار است، انقلاب باید، عجلتاً، فقط روی نیروهای خود حساب کند.

اما، با وجود این، جنبش انقلابی بیش از پیش، مناطق مختلفی را در بر می‌گیرد. دارودسته‌ی انگلیسی و رضاشاهی قادر نخواهند بود کانون‌های انقلاب ایران را از بین ببرند.

هر حرکت انقلابی - هر قدر هم بی‌رحمانه سرکوب شود - ده‌ها و صدها رزمنده صادق را برای انقلاب آینده می‌سازد. هر قیام، تجربه‌ی انقلابی را عمیق‌تر و وسیع‌تر کرده، اشتباهات و خطاها را کاهش داده و شرایط را برای انقلاب پیروزمندانه آتی فراهم می‌کند.

جنگ قریب الوقوع علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نقش ایران رضاشاهی

کنگره ششم [بین الملل کمونیست] در تزهای خود «علیه جنگ‌های امپریالیستی» نیروهای محرک سیاسی و اقتصادی جنگ آینده را مشخص کرده است. در این تزها گفته می‌شود «شدت همه جانبه تضادهای سرمایه‌داری، نیرومند شدن اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی، رشد سریع جنبش‌های انقلابی و ملی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره و تشدید مبارزه‌ی طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری - تغییرات شاخص وضع جهانی، از زمان برقراری کنگره پنجم می‌باشند. تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی برای به دست آوردن بازارها هر روز بارزتر می‌گردد. لیکن تضاد اصلی‌یی که دنیا را به دو اردوگاه: اردوی کشورهای سرمایه‌داری در یک سو و ا.ج.ش.س. - که پرولتاریای جهانی و ملل ستمدیده‌ی کشورهای مستعمره متحد آن‌اند، از سوی دیگر - تقسیم می‌کند، از تضادهای داخلی کشورهای امپریالیستی سریع‌تر رشد می‌کند.

مبارزه برای از بین بردن حکومت شوروی و انقلاب چین، مبارزه به خاطر استقرار سیادت بلامنازع بر چین و به دست آوردن بازار روسیه، یعنی امکان استفاده از منابع عظیم مواد اولیه و بازار این کشورها، برای سرمایه بین‌المللی اهمیت بسیار فراوان دارد، و علتی است که در حال حاضر خطر جنگ جدید امپریالیستی را به وجود می‌آورد.»

شک نیست که انگلستان، محرک اصلی جنگ بر علیه ا.ج.ش.س. خواهد بود. کسی که این واقعیت را تا حال درک نکرده باشد، قادر به فهم مسائل دنیای امروز نیست. این نیز مسلم است که خاورمیانه و نزدیک، صحنه‌ی اصلی عملیات جنگی خواهند بود. درست به این دلیل است که ستاد عالی ارتش انگلستان به این مناطق توجه خاصی داشته، به خاطر آماده ساختن آن برای جنگ آینده، به همه گونه اقدامی دست می‌زند.

انگلستان - طبق نقشه‌ی لرد کیچ نر (فرمانده سابق ارتش هند) - باید خود را برای دفاع فعال از هند آماده کرده، خطوط دفاعی خود را تا به خارج از هند و فلات ایران پیش به برد و بلوچستان ایران، سیستان و کرمان را جزو منطقه دفاعی مستقیم خود منظور دارد. بنابر نظر کارشناسان نظامی انگلیسی، نزدیک شدن ارتش‌های دشمن به مرزهای هند، می‌تواند در داخل هند باعث قیام‌های عظیمی علیه انگلستان شود، قیام‌هایی که ممکن است نتیجه‌ی جنگ را تغییر دهد. به این جهت، نقشه لرد کیچ نر اساس دفاع از هند در جنگ آینده خواهد بود.

انگلستان، برای انجام این نقشه، باید به موقع مهم‌ترین جزایر خلیج فارس را اشغال کرده و به خود اختصاص دهد. انگلستان باید برای حکم فرمایی کامل در آب‌های ایران، در بصره، پایگاه بحری و هوایی تاسیس کند، تا از این طریق رابطه‌ی مداوم میان انگلستان و هند را از راه مصر، فلسطین، ماورای اردن، عراق و خلیج فارس تامین نماید. در حال حاضر، انگلستان، با عجله‌ی هرچه تمام‌تر مشغول انجام این برنامه است.

آماده کردن راه‌های جدید سوق‌الجیشی که قسمت‌های مختلف امپراتوری را به هم وصل کرده و به توان از طریق آن تجهیزات لازم را به نیروهای نظامی رساند، در شرف انجام است. راه‌هوایی لندن - قاهره - کراچی (هند سابق) هم اکنون افتتاح شده است. راه‌آهن قاهره - کلکته به زودی آغاز به کار خواهد کرد.

فلسطین - این کشور کوچک - در نقشه گسترش نیروهای انگلیسی در شرق نقش بسیار مهمی را دارا است. این کشور به کمک کمیسرهای عالی رتبه انگلیسی به حدی گسترش می‌یابد که حتا آتشی‌ترین صهیونیست‌ها هم نمی‌توانستند آرزوی آن را داشته باشند.

«کشور بزرگ فلسطین»، برای ایفای نقشی که در جنگ آینده به او محول شده است با سرعت آماده می‌گردد. حیفا باید به یک بندر درجه یک نظامی تبدیل شود. تا به حال یک میلیارد لیره استرلینگ به این کار اختصاص داده شده است. هم چنین قرار است یک لوله نفت موصل را به حیفا مربوط سازد.

ساختمان شهرهای نظامی و سربازخانه‌هایی که ظرفیت ده‌ها هزار سرباز را دارند، تعداد زیادی پایگاه‌هایی هوایی که بر سر راه قاهره - کراچی ساخته شده‌اند، راه اتوموبیل روی اورشلیم - بغداد (از طریق صحرا)، شبکه‌ی راه‌های شوسه و سرانجام راه‌آهن قندهار - حیفا (این راه هم‌راه خط آهن حیفا - بغداد، مهم‌ترین و مشکل‌ترین قسمت راه‌آهن مورد نظر انگلیسی‌ها، یعنی راه قاهره - کلکته می‌باشد) - همه این‌ها به خاطر جنگ آینده ساخته شده و ساخته می‌شود.

امیرنشین ماورای اردن نیز - مانند فلسطین - به یک منطقه نظامی بدل می‌گردد. انگلیسی‌ها - طبق قرارداد منعقد شده با این به اصطلاح «امیرنشین» (مراجعه شود به نشریه *Near east and India* ۵/۵/۱۹۲۸) - حق دارند، به طور مداوم، در آن‌جا نیرو نگاه دارند در ضمن، ماورای اردن متعهد است که در صورت وقوع جنگ، نیروی نظامی در اختیار امپریالیست‌های انگلیسی قرار دهد.

انگلیسی‌ها، در ماورای اردن نیز پایگاه‌های نظامی، سربازخانه، راه‌های سوق‌الجیشی می‌سازند و در نظر دارند بندر عقبه را - که از سال ۱۹۲۵ جزو ماورای اردن شده است - به یکی از بنادر بزرگ دریای احمر تبدیل کنند.

انگلیسی‌ها، برای تحکیم موقعیت نظامی عراق نیز کوشش فراوان کرده‌اند. عراق، تنها یک منبع غنی نفتی نبوده، بل که، در سیستم مستعمراتی امپراتوری انگلستان موقعیت حساسی را نیز دارا می‌باشد. روزنامه‌ی **حبل‌المقین** (شماره ۴۸ سال ۱۹۲۹) در مقاله‌ی تحت عنوان «عراق و جنگ آینده» می‌نویسد: «عراق فقط از لحاظ نفت ثروت‌مند نیست، بل که دارای موقعیت مهم جغرافیایی نیز می‌باشد. عراق دارای چنان موقعیتی است که می‌توان - در صورت لزوم - از آن به ایران و ترکیه، یعنی کشورهای که راه تهاجم به ا.ج.ش.س می‌باشند - حمله کرد. پایه‌ی نقشه لرد کروزون نیز - که در آن وحدت کردستان ایران و ترکیه، به عنوان تحت‌الحمایت انگلستان مطرح گردیده است - تمایل حمله به ا.ج.ش.س. می‌باشد. زیرا، کردستان نزدیک‌ترین راه برای حمله به ا.ج.ش.س. خواهد بود.»

در واقع نیز، انگلستان کار عظیمی را از لحاظ آماده‌گی برای جنگ، در عراق انجام می‌دهد. از هم اکنون، در عراق پایگاه هوایی بزرگی برپا شده و در آنجا نیروی هوایی قابل توجهی - به‌طور مداوم - در حال آماده‌باش می‌باشد. خط راه آهن بصره - بغداد که در امتداد مرز ایران قرار گرفته، خط سوق‌الجیشی مهمی است. از سوی دیگر انگلیسی‌ها، جنوب عراق را نیز به سرعت مستحکم می‌سازند؛ آن‌ها بستر شط‌العرب را برای کشتی‌های اقیانوس‌پیما گسترش داده‌اند و این کشتی‌ها قادرند تا بصره پیش بروند. انگلیسی‌ها بحریه‌ی فوآد را که بر شط‌العرب مسلط است، از نو تجهیز کرده‌اند. روزنامه‌ی **سیویل‌اند‌میلیتاری گازت** (۲۵/۸/۱۹۲۸) اطلاع داد که دو فوج (اسکادران) هواپیما دریایی سمات همپتون برای ماموریت در شرق تشکیل شده است.

مقر یکی از این دو فوج بصره و مقر دیگری سنگاپور است.^{۵۳} بدنه‌ی هواپیماهای دریایی مارک سات‌همپتون، تماما" فلزی است. این هواپیماها بمب افکن‌هایی هستند که به دو موتور مجهز بوده، ۲۵۰ کیلومتر در ساعت سرعت دارند. اگر - چنان‌که روزنامه‌ی **سیویل آند میلیتاری گازت** مدعی است - این هواپیماها برای دفاع از هند در نظر گرفته شده‌اند این پرسش پیش می‌آید که چرا آن‌ها را به کراچی، که در دهنه خلیج فارس قرار گرفته، نمی‌فرستند؟ بصره، برای دفاع از هند و آن هم توسط هواپیماهای دریایی نقطه مناسبی نیست، لیکن، برای حمله - به‌خصوص به مرکز نفت ا.ج.ش.س. یعنی باکو - بسیار مناسب است. بنابراین، انتخاب بصره، بار دیگر ثابت می‌کند که انگلستان برای دفاع فعال از هند - یعنی در حقیقت حمله - آماده می‌کند.

انگلیسی‌ها، اهمیت سوق‌الجیشی فوق‌العاده‌ی برای بصره قائل‌اند و به‌همین دلیل، سعی دارند بصره را از عراق مجزا کنند. روزنامه‌ی دست راستی و ارتجاعی **دیلی میل** (۱۰ اکتبر سال ۱۹۲۸) عرض حال دسته جمعی زمین‌داران و دیگر ساکنین با نفوذ بصره را که به وزارت خارجه‌ی انگلستان و کمیسر عالی انگلستان در عراق نوشته شده بود - منتشر ساخت. در این عرض حال تقاضا شده بود که بصره از عراق مجزا و مستقیما" تابع بریتانیای کبیر شود. واضح است که الهام‌دهنده‌ی این عرض حال ماموران انگلیسی‌اند. در بصره، نیروهای عظیم نظامی متمرکز می‌شود و از این رو طبیعی است که امپریالیست‌های انگلیسی نمی‌خواهند اداره‌ی این منطقه در دست اعراب نامطمئن باقی به ماند.

^{۵۳} - تجهیز پایگاه نظامی سنگاپور به سرعت انجام می‌گیرد. مخارج تجهیزات پایگاه ۷۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ برآورده شده است. ساختمان پایگاه ده سال به طول می‌انجامد. در حال حاضر، ساختمان تعمیرگاه کشتی (تعمیرگاه شناور) خاتمه یافته است. این تعمیرگاه ۲۸۵ متر درازا و ۵۷ متر پهنا دارد و بزرگ‌ترین تعمیرگاه دنیاست.

در هند نیز، فعالیت بزرگی انجام گرفته است. از هم اکنون، تشکیل ارتش دائمی بزرگی مرکب از ۳۰۰۰۰۰ نفر- تحت فرماندهی مستقیم ستاد ارتش انگلستان- آغاز شده است. در ضمن، هند به هیچ عنوان در اداره‌ی این ارتش دخالتی ندارد. این ارتش، در حقیقت اضافه بر ارتشی که تحت فرماندهی «هند» است، تشکیل می‌شود. خود هند نیز، برای آماده شدن به جنگ، مبالغ هنگفتی خرج می‌کند.

هند، در سال‌های اخیر، ۴۰ تا ۴۳٪ از بودجه خود را به مصرف نظامی می‌رساند.^{۵۴} دفاع هوایی هند به ویژه مورد توجه است. هند، در حال حاضر، دارای ۱۸ اسکادران هوایی است. از این ۱۸ اسکادران، چهار اسکادران، اسکادران‌های کمک به ارتش زمینی، و چهار اسکادران بمب افکن هستند. مقر این اسکادران‌ها در شمال هند است. ۸۰۰ تن افسر و سرباز نیروهای هوایی انگلستان- در عرض فقط یک سال (۱۹۲۷)- برای خدمت به عراق و هند فرستاده شده‌اند. از اکتبر سال ۱۹۲۶ به این طرف، استفاده از نیروی هوایی به ارتش [عراق] تعلیم داده می‌شود و هر چند گاه، مانورهای مشترک نیروهای هوایی و زمینی به‌طور مشترک انجام می‌گیرد.

امکانات بسیج سرباز در هند، بسیار زیاد است. بنابر تجربه‌ی جنگ جهانی اول هند می‌تواند تا ۱۶۰۰۰۰۰ سرباز بسیج کند. نقل و انتقال یک چنین ارتش عظیمی به مناطق مورد نظر، و نیز تامین آذوقه و تجهیزات نظامی آن، توجه خاصی را

^{۵۴} - در سال ۲۴-۱۹۲۳ از ۸۸۰۷۱۲۰۰۰ لیره استرلینگ، که کل درآمد را تشکیل می‌داد، ۳۷۴۱۳۰۰۰ لیره استرلینگ بودجه‌ی ارتش شد و در سال ۲۵-۱۹۲۴، از ۹۲۰۴۰۰۰۰ لیره استرلینگ، ۳۶۸۳۰۰۰۰ لیره استرلینگ بودجه نظامی را تشکیل می‌داد. در سال ۲۶-۱۹۲۵، از ۸۶۸۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ، ۳۷۳۵۰۰۰۰ برای ارتش صرف شد. در سال ۲۷-۱۹۲۶ از ۸۶۸۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ درآمد بودجه، ۳۶۶۲۰۰۰۰ لیره استرلینگ مصرف ارتش شد.

می‌طلبد. واضح است که برای دفاع فعال از هند، ارتش آن باید در ایران و افغانستان، یعنی کشورهایی که از راه آهن و راه‌های شوسه خوب محروم‌اند، عمل کند. ارتش هند، به این مناسبت، به ماشین‌های سیستم **مورس و گای** مجهز می‌شود. استفاده از این ماشین‌ها در مناطق بدون راه به‌اندازه‌ی استفاده از عرابه موفقیت‌آمیز بوده است. افزون بر این، انگلیسی‌ها، با بسط تجربه‌ی جنگ، برای رساندن مهمات به قسمت‌های فعال از تانک‌های مخصوص استفاده می‌کنند. البته، این مساله کاملاً روشن است که فقط وسایل حمل و نقل مکانیزه نمی‌شود، بل که، مفهوم مکانیزه شدن، مسلح کردن ارتش انگلیسی - هندی را به تفنگ‌های پیش‌رفته و تقویت نیروی آتشبار، قسمت‌های پیاده را نیز در بر می‌گیرد و غیره.

همه‌ی این‌ها بازگوکننده‌ی آن است، که ارتش انگلیس - هندی خود را برای عملیات تعرضی وسیعی آماده می‌کند، و فکر دفاع غیر تعرضی و جنگ موضعی را کنار گذاشته است. نقشه‌ی عملیات انگلیسی‌ها - طبق اطلاعات موجود - در صورت وقوع جنگ، از سه اقدام جنگی تشکیل می‌شود: اقدام نخستین، حمله‌هوایی سریع به اتحاد شوروی است. برای انجام آن نیروهای بزرگ هوایی (۱۲ تا ۱۵ هنگ، که هر یک از ۲۰۰ تا ۲۵۰ هواپیما مرکب است) باید در اسرع وقت بسیج شده، از انگلستان، مصر، فلسطین، مالت و دیگر مناطق به عراق و هند و از آن‌جا، به پایگاه‌های تبریز، مشهد، کابل و غیرو - که در خط اول جبهه واقع‌اند - منتقل شوند.^{۵۵}

^{۵۵} - در اسناد و مدارک هیئت نظامی انگلیس و ایران متعلق به ژنرال دیکسن گفته می‌شود: «تبریز برای واحدهای هوایی بهترین پایگاه است، زیرا از این نقطه می‌توان، با هواپیمایی که در گزارش به آن اشاره شده است به باکو، قسمت اعظم کردستان و آذربایجان پرواز کرد و بدون احتیاج به توقف به پایگاه بازگشت (ص ۱۳۵ اسناد). مشهد - به عنوان پایگاه نظامی - برای حفاظت از مرزهای شمال شرقی ایران مناسب است (ص ۱۳۷). اما برای دفاع از سواحل خزر بهتر است

در میان این واحدها، چند واحد قوی ضربتی، مرکب از ۴۵۰ تا ۵۰۰ هواپیمای بمب افکن و شکاری نوع سوپر مارین، سات همپتون، آورو آوا، فیوری، نپیر و غیرو وجود خواهد داشت. این هواپیماها که به مخازن مخصوصی مجهزند، قادرند بدون توقف تا ۲۰۰۰ کیلومتر پرواز کنند. حمله سریع به مناطق مهم ا.ج.ش.س. یعنی باکو، مرو، واحه‌ی تاجیکستان، کراسنورسک و غیرو - وظیفه عمده‌ی این واحدها می‌باشد. متخصصین انگلیسی امیدوارند که با این حمله‌ها منابع ذیقیمت مواد اولیه صنعتی و سوخت را از بین به برند و، در عین حال، از بسیج و گسترش نیروی ارتش سرخ نیز جلوگیری کنند.

اقدام ثانی - طبق نقشه‌ی انگلیسی‌ها - اشغال مرزها و پایگاه‌ها، در ایران و افغانستان است. این اشغال باید در آغاز به کمک نیروهای ارتش ایران و افغانستان^{۵۶}، و سپس، توسط نیروهای موتوریزه (همراه با تانک و زره‌پوش) انجام گیرد. این نیروها، از طریق راه‌هایی که رضاشاه نیز مشغول ساختمان آنهاست، یعنی از راه موصل - رواندوز - تبریز و سپس خانیقین - همدان - قزوین، از عراق و از راه دزدآب - بیرجند - مشهد، از هند اعزام خواهند شد. پایگاه‌های پیش‌رفته‌یی که در نظر گرفته شده است عبارت است از: پایگاه تبریز، قزوین، آسترآباد، بندر شاه، مشهد به هرات و کابل. انگلیسی‌ها چون جنگ طویل‌المدتی را پیش‌بینی می‌کنند به موازات اقدامات ذکر شده، برای ساختمان راه‌های اتوموبیل‌روی وسیع نظامی در

فرودگاهی برای هواپیماها و هواپیماهای دریایی در اطراف خلیج آسترآباد ساخته شود. این هواپیماها باید وظیفه دیدبانی و حفاظت از سواحل را عهده‌دار بوده و در صورت لزوم از پیاده شدن قوای خارجی جلوگیری نمایند.» (ص ۱۳۶)

^{۵۶} - به این دلیل است که انگلیسی‌ها کوشش زیاد می‌کنند تا در افغانستان نیز، مانند ایران - عامل خود را به تاج تخت بنشانند. زیرا، در این صورت، آماده شدن افغانستان برای جنگ به طور «طبیعی» انجام خواهد گرفت.

داخل ایران و افغانستان و راه آهن دزدآب - نصیرآباد - چامان - قندهار - خیبر - کابل اقدام خواهند کرد. در صورتی که قسمت جنوبی راه آهن سرتاسری ایران، تا آن زمان، خاتمه نیافته باشد، این راه نیز به سرعت خواهند ساخت. هدف اصلی از ساختن این راه آهن، فقط رساندن مایحتاج به قسمت‌های ارتشی در پایگاه‌های پیش رفته، مانند تبریز، آسترآباد، مشهد و غیره نیست، بل که ساختمان پایگاه‌های جدیدی نیز در همدان، سیستان، بیرجند، کابل، و قندهار نیز مورد نظر است. تصرف هر چه سریع‌تر باکو و تفلیس - طبق نقشه‌ی ستاد کل ارتش انگلستان - اقدام بخش سوم عملیات آنان را تشکیل می‌دهد. آذربایجان ایران (ناحیه‌ی تبریز) مرکز تمرکز بخش‌های عظیم قوای مختلف ارتش خواهد بود. انگلیسی‌ها هم‌زمان با حمله به باکو و تفلیس، در باطوم نیز ممکن است قوا پیاده کنند. تصرف سریع باکو نه تنها کنترل سواحل جنوبی خزر را به انگلیسی خواهد داد، بل که مانع پیش‌رفت ارتش سرخ در امتداد راه تبریز - همدان - بروجرد، یعنی به سمت موسسات شرکت نفت انگلیس و ایران نیز خواهد شد. راه آهن‌های ساخته شده و یا مورد نظر مانند راه خلیج فارس - بروجرد - همدان - تهران، و راه آهن خانقین - همدان انجام نقشه انگلیسی‌ها را تسهیل می‌کند. تعداد ۴۰۰۰۰ اتوموبیل موجود (بدون در نظر گرفتن تعداد اتوموبیل‌ها در عراق و نواحی دیگر) احتیاجات نقل انتقال ارتش انگلستان را در ماه‌های اول جنگ تامین خواهد کرد. مانور هوایی در اطراف لندن، در سال ۱۹۲۸، نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها، به‌طور جدی در فکر تصرف باکو هستند. در این مانور حمله‌ی نمایشی قریب به ۲۰۰ هواپیما به منطقه‌ی نشان داده می‌شود که حتا جزییات آن (دکگل چوبی نفت) کپی نقشه‌ی صنایع نفت باکو بود.

البته تصرف ترکستان نیز که مرکز پنبه برای صنایع شوروی است نیز دارای اهمیت بسیار است. لیکن ما معتقدیم که انگلستان نیروی زیادی در این منطقه متمرکز نخواهد ساخت و در مرحله‌ی اول به حملات غارت‌گرانه به کمک

باسماچی^{۵۷} ها اکتفا می‌کند. مقاله‌ی چکایوف (رئیس جمهوری خودمختار کوکاند^{۵۸}) که در روزنامه‌ی **آزیاتیک رویو**، در آوریل ۱۹۲۸ به چاپ رسیده است بسیار گویا است. او در این مقاله توجه انگلستان را نسبت به باسماچی‌ها به عنوان یک نیروی جنگی جدی علیه شوروی جلب کرده و پیشنهاد می‌کند که نه تنها از حرکت آنان پشتیبانی شود، بل که یک مرکز ملی برای آنان نیز در انگلستان تشکیل دهد.

بدین ترتیب روشن است که انگلستان برای جنگ علیه ا.ج.ش.س. با تمام قوا آماده می‌شود. از سوی دیگر، ایران - در نقشه‌های نظامی انگلستان - به عنوان صحنه‌ی اصلی گسترش نیروهای نظامی در نظر گرفته شده است^{۵۹}. این به آن معنا است، که غاصبان انگلیسی، ایران انقلابی را بزرگ‌ترین خطر برای استثمار طبیعی هندوستان می‌دانند. انعقاد قرارداد تجارتي سال ۱۹۲۱، بین انگلستان و روسیه شوروی - که در آن انگلستان خواستار پایان تبلیغات شوروی در مستعمرات انگلیسی و به ویژه ایران شده بود - هدفی جز حفظ سلطنت ایران را دنبال نمی‌کرد^{۶۰}.

۵۷ - حرکت ناسیونالیستی ضد انقلاب شوروی در ترکستان. م.

۵۸ - واقع در جمهوری ازبکستان امروزی. م.

۵۹ - این درست است که ترکیه می‌تواند پایگاه دیگری برای انگلستان باشد. روزنامه‌ی فرانسوی ایلوسترسیون در تاریخ ۱۷/۷/۲۸ این مطلب را خاطر نشان کرده، پیشنهاد می‌کند، برای دفاع از کانال سوئز در برابر حمله‌ی هوایی نیروهای ا.ج.ش.س. کنفرانسی در لوکارنوی دریای مدیترانه تشکیل بدهند (اشاره به کنفرانس لوکارنو (شهری در سوئیس) در سال ۱۹۲۵ است که آلمان، فرانسه، انگلستان، بلژیک، ایتالیا، چکسلواکی و لهستان در آن شرکت کرده و قراردادهایی بر علیه ا.ج.ش.س. منعقد ساختند) و ترکیه را - پس از به هم زدن روابطش با شوروی - به این کنفرانس جلب کنند. انجام این کار بعید نیست، لیکن این عجلالتا فقط طرحی مربوط به آینده است.

۶۰ - با وجود این ایراندوست بر نظریه خود پافشاری می‌کند. او به حرف رضاشاه اعتقاد دارد و نسبت به نقشه‌های ضد شورشی او خوش‌بینی ساده‌لوحانه‌ی از خود نشان می‌دهد. ایراندوست در

مساله عمده انگلیسی‌ها - از سال ۱۹۱۷ به این سو سازمان دادن به مبارزه علیه انقلاب روسیه و به‌خصوص، جلوگیری از سرایت آن به ایران بوده است. انگلیسی‌ها برای رسیدن به این هدف، تمام ایران را تصرف و به باکو ترکستان حمله کردند. قهرمانی ارتش سرخ و رشد جنبش ملی و انقلابی در ایران - چنان که قبلاً دیدیم - انگلیسی‌ها را مجبور نمود، از این نقشه خود صرف‌نظر کنند. انگلستان، پس از این جریان، به کمک سلسله‌ی قاجار، دست به سازمان دادن مبارزه علیه بلشویسم زد. فوراً، در سال ۱۹۲۰، کمیسیون نظامی انگلیس و ایران (در حقیقت کمیسیون نظامی انگلیسی) تشکیل شد. این کمیسیون مامور بود نقشه‌ی کامل دفاع ایران را در مقابل بلشویسم و شورش‌های انقلابی تنظیم کند. ریاست این کمیسیون با ژنرال انگلیسی دیکسن بود.

در ماده یک گزارش این کمیسیون گفته می‌شود: «کمیسیون با توجه به خطری که مرزهای ایران را تهدید می‌کند، موقعیتی را که پس از پایان بحران کنونی پیش

مجله‌ی زاپاریتو، ارگان هیئت اجرائیه کم حزب کمونیست شوروی آسیای میانه به تاریخ ۱۴ مه سال ۱۹۲۸ نوشته است: «ضعف اقتصادی و سیاسی ایران پایه‌ی است که امپریالیسم بریتانیا برنامه‌ی تابع ساختن ایران براساس آن پی‌ریزی کرده است. این ضعف سیاست کج‌دار و مریز ایران را نسبت به انگلستان توجیه می‌کند. تحت شرایط دیگری ممکن است ایران نیز مانند هند و مصر شود. اگر چه رژیم سیاسی کنونی ایران که بر پایه‌ی سازش گروه‌های بورژوازی و نیمه فئودال قرار گرفته است، قادر نیست خط مشی پی‌گیر ملی را دنبال کند و در مسائل مهم داخلی و خارجی سیاست تعادل را پیش می‌گیرد، لیکن، مرحله‌ی کنونی بحران جهانی امپریالیسم، رشد مبارزه‌ی پرولتاریا در غرب، و انکشاف نیروهای انقلاب ملی در شرق، احتمال تبدیل ایران به یک مستعمره و ورود آن را به جبهه‌ی امپریالیستی بر ضد شوروی، تقریباً، غیرممکن می‌سازد.» به عقیده‌ی ما و دی سانوف، در مقاله‌ی خود تحت عنوان «نیروهای اجتماعی و سیاسی در ایران» ماهیت ارتجاعی تئوری ایراندوست را به نحو احسن بر ملا می‌سازد. (نگاه شود به زاکاوسکی بلشویک سال ۱۹۲۸ شماره ۱۰-۹)

خواهد آمد مورد بررسی قرار دهد.^{۷۰} مسائل کنونی که در اثر انقلاب و علل دیگر پدید آمده است، مسائل فوق‌العاده است که باید با انجام اقدامات فوق‌العاده - یعنی حضور قوای خارجی در کشور - حل گردد. کمیسیون باید آن شرایطی را در نظر داشته باشد که پس از آن که ایران قادر خواهد شد از خود دفاع کند، به وجود خواهد آمد^{۷۱}».

سپس، در ماده ۸ گفته می‌شود: «خطر اصلی خارجی که متوجه ایران است از ناحیه‌ی شمال است و اهمیت این خطر مربوط به اشکالی خواهد بود که سرزمین امپراتوری روسیه، بعد از انقلاب پیدا خواهد کرد. ایران امیدوار است که در شمال، با تعدادی کشورهای کوچک مستقل هم‌جوار باشد. در این صورت دفاع از مرزهای آن برای ارتش که می‌توان در آینده‌ی نزدیکی تشکیل داد کاملاً» امکان‌پذیر خواهد بود. لیکن تهدید از طرف یک کشور قدرت‌مند بزرگ را، فقط با تشکیل ارتش بزرگ - که به تواند با یک سیستم مناسب احتیاط تعداد افرادش را افزایش دهد - می‌توان جواب گفت. تشکیل یک چنین ارتشی - در آینده نزدیک - از قدرت ایران خارج است، لیکن این وضع نباید ادامه پیدا کند. ایران - در فاصله زمانی لازم برای تشکیل یک ارتش بزرگ - می‌تواند به جای اتحاد کشورهایی که به دوستی آن‌ها مطمئن است و آنان حاضرند بی‌نظرانه به او کمک کنند، متکی باشد.»

انگلستان، به ایرانی قوی و دارای ارتشی بزرگ محتاج است، ایرانی که به تواند دشمنان خارجی و داخلی را دفع کند. چون سلسله‌ی قاجار، برای انجام یک چنین وظیفه‌ی بزرگی به درد نمی‌خورد، انگلیسی‌ها سید ضیاء‌الدین را پیش کشیدند،

^{۷۰} - مقصود از بحران، شورش انقلابی در گیلان، خراسان، آذربایجان و دیگر نقاط است.

^{۷۱} - نگاه شود به گزارش محرمانه ژنرال دیکسون در کمیسیون نظامی انگلیس و ایران سال ۱۹۲۰ چاپ انگلستان.

کسی که در برنامه‌ی خود تشکیل ارتش ملی و دوستی با انگلستان را اساس کار خود قرار داده بود. لیکن محاسبات انگلستان، درست از آب در نیامد.

سید ضیاء‌الدین که عامل شناخته شده‌ی انگلستان بود نتوانست مدت زیادی دوام آورد و مجبور به فرار به خارجه شد. انگلیسی‌ها، در این موقع - چنان که قبلاً اشاره کردیم - رضاخان را جلو انداختند و ژنرال دیکسن در این امر نقش مهمی ایفا کرد.^{۷۲} بدین ترتیب، انجام نقشه‌ی نظامی ژنرال دیکسن به رضاخان محول گردید.

^{۷۲} - این نادرست است. در این زمان دیکسن ایران را ترک کرده بود. نقش اساسی را ژنرال آیرون ساید بازی کرد. نگاه کنید به کتاب جمعه شماره ۴ تابستان ۱۳۵۸: سند رابطه‌ی سیدضیاء‌الدین با انگلیسی‌ها: در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتایی در ایران صورت گرفت که منشاء تأسیس سلسله‌ی پهلوی شد. طرح این کودتا را که سیدضیاء‌الدین و رضاخان قزاق به اجرا گذاشتند، وزارت مستعمرات (هند) و وزارت جنگ بریتانیا ریختند، و ژنرال آیرون ساید (*Ironsides*) فرماندهی نیروهای بریتانیا در شمال ایران هم مسئول در نظارت بر اجرای طرح شد. در سند زیر، که از بایگانی وزارت خارجه بریتانیا استخراج شده، مستر نورمن، وزیر مختار بریتانیا در تهران (۱۹۲۰)، در گزارشی که برای دولت متبوع خود می‌فرستد در واقع سیاستی را خلاصه می‌کند که سیدضیاء‌الدین و سلسله‌ی پهلوی در چند دهه‌ی بعد به اجرا گذاشتند:

مستر نورمن (تهران) به ارل کرزن (ساعت یازده و ربع شب ۲۵ فوریه دریافت شد) شماره‌ی ۱۲۵ تلگرافی (E 2605/2/34)

تهران - ۲۵ فوریه ۱۹۲۱، ساعت یازده و نیم دقیقه‌ی صبح خیلی فوری به پیشنهاد سیدضیاء‌الدین، [احمد] شاه با صدور اعلامیه‌ی عملاً "کودتا" را به خود نسبت داده و گفته است سیدضیاء‌الدین را با اختیارات تام به‌نخست وزیر گماشته تا به بحران مداوم کابینه و بی‌تصمیمی [های] اداری پایان دهد.

(خیلی خیلی محرمانه)

سید [ضیاء‌الدین] اظهارات محرمانه‌ی زیر را درباره‌ی سیاست خود با من در میان گذاشته است: او قصد دارد حتی‌المقدور از انتصاب وزیران اجتناب کند و وزارت‌خانه‌ها را در دست معاونان دائمی آن‌ها باقی بگذارد.

قرارداد ایران و انگلیس [۱۹۱۹] باید رسماً" مردود شناخته شود. بدون اعلام رسمی الغای این قرارداد دولت نمی‌تواند به کار پردازد. طرد این قرارداد همراه با اعلامیه‌یی خواهد بود مبنی بر این که چنین گامی به معنی خصومت بریتانیای کبیر نیست، و دولت جدید فی الفور تلاش خواهد کرد حسن نیت بریتانیا را جلب کند، که شرطی اساسی برای [ارائه] حیات ایران است.

اقدامات فوری در جهت انتصاب افسران و مستشاران بریتانیایی به مناصب نظامی، مالی، و اداری، بر اساس قراردادهای فردی صورت خواهد گرفت بی آن که کم‌ترین نشانی مبنی بر وجود قرارداد بین دو دولت وجود داشته باشد [کوشش خواهد شد] حداقلً توجه به فعالیت‌های این افراد جلب شود.

رسماً" اعلام خواهد شد که نظر دولت ایران بر این است که از کشورهای «گوناگون» اروپایی به ایران مستشار آورده شود. تعداد معدودی مستشار فرانسوی، آمریکایی، و حتا بعدها روس، دعوت خواهند شد تا در وزارتخانه‌های کم‌اهمیت خدمت کنند. نظر بر این است که حتی‌المقدور با دولت‌های خارجی دیگر از در آشتی درآیند و دود در چشم بلشویک‌ها و ناراضی‌های بومی بکنند و در عین حال دو بخش مهم دولت را در دست بریتانیایی‌ها قرار دهند. قرار است یک ارتش ۵ هزار نفری در قزوین تشکیل شود و از سرهنگ آدلستون (Huddleston) خواسته خواهد شد که فرماندهی این ارتش را به عهده بگیرد. این ارتش جانشین قوای ما در جبهه‌ی [جنگ] با بلشویک خواهد شد.

به رئیس سوئدی پلیس دستور داده شده است که بر تعداد نفرات‌اش بی‌افزاید و یک نیروی پانصد نفری دیگر را سازمان دهد؛ در ظاهر این برای محافظت از سفارت‌های خارجی خواهد بود، اما در واقع هدف از آن نظارت بر فرستاده‌ی شوروری، پس از ورود و بطور کلی نظارت بر فعالیت‌های بلشویک‌ها خواهد بود.

به افسر فرماندهی ژاندارمری دستور داده شده است که افسران ناراضی و بی‌لیاقت را برکنار کرده، افسران لایق‌تری را به جای آن‌ها بگمارد و در کل به نیروی خود سروسامان بدهد.

دولت جدید مایل است نظارت بر **پلیس جنوب (SPR)** را با [حفظ] قدرت کنونی‌شان اما با مخارج کم‌تر و با حداقل افسران انگلیسی، مثلاً" ده تن، به دست گیرد.

سید سخت مشتاق است که افسران انگلیسی هنوز هم چند ماهی در قزوین بمانند تا قوای جدیدی که به سرعت به کمک افسران انگلیسی تربیت می‌شوند بتوانند جای آن‌ها را بگیرند. او تاکید

رضاخان موظف بود، برای مبارزه با قدرت کشور واحد بلشویکی، ارتش بزرگی تشکیل دهد. و اما، دیکسن در گزارش خود خاطر نشان کرده بود که تشکیل «چنین ارتش بزرگ در آینده نزدیک، خارج از امکان کشور است». رضاخان، به این مناسبت، نخست ارتش حرفه‌یی را تشکیل داد و فقط بعدها به سازمان دادن ارتش بر پایه‌ی خدمت اجباری دست زد. البته، ممکن است که بعضی از تئوریسین‌های طرف‌دار رژیم به گویند که این موضوع فقط اتفاقی است و رضاخان شخصا به تشکیل یک ارتش بزرگ متمایل بوده است. آن وقت این پرسش مطرح می‌شود، که رضاخان این ارتش بزرگ را بر علیه چه کسی تشکیل داده است؟ البته، علیه انگلیسی‌ها! مگر ایرانی‌ها، ایران‌دوست‌ها، ایوانف‌ها و

می‌کند که تمام آینده ایران و [نیز حضور] بریتانیای کبیر در ایران بسته به این است که به‌دولت جدید چند ماهی فرصت داده شود تا به اقدامات دفاعی لازمی بپردازد که زمامداران قبلی به‌نحو جنایت‌آمیزی آن را نادیده گرفتند. او در این مقطع سرنوشت‌ساز که در طی آن بسیار کوشش می‌شود که نظمی به‌اوضاع داده شود به‌اهمیت رفتار دلسوزانه با ایران [ایران سیدضیاء] تأکید می‌ورزد.

دولت جدید امیدوار است که از زندانیان ثروت‌مندتر بعضاً از بابت مالیات‌های معوق مبالغ زیادی اخذ کند، و بدین طریق مخارج اولین اقدامات نظامی و اداری خود را تأمین کند. دولت امیدوار است پس از آن که دولت فحیمه‌ی بریتانیا به‌صمیمیت و انجام‌پذیری این اقدامات ایمان آورد، تسهیلات [لازم] را برای اعطای کمک مالی فراهم آورد.

سید ضیاء‌الدین گفت، به‌منظور پرهیز از دشمنی کنونی دولت روسیه شوروی، نهایت اهمیت دارد که سرشت انگلوفیل (ضد بلشویکی) این دولت جدید حتی‌المقدور در حال حاضر پنهان بماند.

در خاتمه او گفت که اگر بریتانیای کبیر مایل است موقعیت خود را در ایران حفظ کند، باید ظاهر را فدای باطن کند، در پس پرده بماند، به [دولت] ایران به‌نحوی مؤثر، اما به‌دور از تظاهر، کمک کند. او اطمینان داد که این سیاست سرانجام تمام امتیازاتی را که بریتانیا انتظار داشت که از طریق یک قرارداد غیرعملی [قرارداد ۱۹۱۹] به‌دست آورد، برای او تأمین خواهد کرد.

(به‌هنگام بغداد و فرمانده کل قوا، شماره ۵۸ هم تلگراف شد). (سند اضافه شده از طرف بازنویس است.)

همپالگی‌هاشان دائم تاکید نمی‌کنند که رضاخان علیه امپریالیسم انگلستان مبارزه می‌کرده و می‌کند! برای این که، برای همیشه به این نوع گفته‌ها خاتمه داده شود، ما سعی خواهیم کرد نشان دهیم که رضاخان یا رضاشاه، برنامه‌ی نظامی ارباب‌اش ژنرال دیکسن را مو به مو اجراء کرده و می‌کند.

ژنرال دیکسن - پس از بررسی همه جانبه‌ی خطر ا.ج.ش.س. از شمال و پیشنهاد تشکیل یک ارتش بزرگ برای مبارزه با بلشویسم - به شرح خطرات داخلی می‌پردازد. او در قسمت ب ماده ۹ گزارش نوشته است: «مساله امنیت داخلی - به علت وجود تعداد زیادی ایلات کوچ‌کننده و مسلح در نقاط مختلف کشور، که حاضر نیستند زنده‌گی اسکان‌یافته را پذیرفته، یا به کشاورزی به پردازند، و بیش‌تر از طریق راهزنی و غارت زنده‌گی می‌کنند - مهم‌ترین مساله نظامی است که باید در ایران به آن توجه داشت. تنها جمع‌آوری مالیات از این مردم، مشکل نیست، بل که، راهزنی آنان مانع رونق تجارت و صنعت شده و در نتیجه درآمد کشور را تقلیل می‌دهد.» با آن‌چه ذکر شد کاملاً "روشن می‌شود که چرا، رضاخان با یک چنین جد و جهدی به مبارزه علیه ایلات پرداخت و حتا گاه، آن‌ها را به حمله نسبت به خود تحریک کرد تا بتواند بی‌رحمانه آنان را سرکوب کند.

چنان که همه می‌دانند، دست سنگین رضاخان، بعد از سرکوب جنبش‌های انقلابی توده‌های زحمت‌کش ایران، قبل از همه، به سر شاهسون‌ها و کردها فرو آمد. این مساله اتفاقی نیست. دیکسن در گزارش خود نوشته است: «امنیت ایالت آذربایجان برای مدت طولانی مساله مورد توجه دولت خواهد بود. زمان زیادی نیست که از قیام شاهسون‌ها گذشته است. از سوی دیگر، باید کردها را که در غرب دریاچه ارومیه‌ی زنده‌گی می‌کنند، مطیع نگاه داشت.» بنابراین گزارش، منافع انگلستان، مطیع بودن کامل آذربایجان را که هم مرز ا.ج.ش.س. است ایجاب می‌کند و ژنرال دیکسن هم این مطلب را پنهان نمی‌کند و آشکارا اعلام می‌نماید

که «در وضعیت موجود، همیشه در آن طرف مرز (مقصود ا.ج.ش.س است آ. سلطانزاده) کوشش خواهند کرد که مردم را با تبلیغات خود از دولت ناراضی کنند.» (رجوع شود به قسمت ب. بند ۱۱)

انگلستان از این که ا.ج.ش.س. ایلات شمالی را برای مبارزه علیه انگلستان و اعمال آن در تهران مسلح کند، وحشت دارد. انگلستان مطیع کردن ایلات ترکمن را که در شمال غربی خراسان و در ایالت آسترآباد زنده گی می کنند، نیز توصیه می کند. «در منطقه ی کوهستانی واقع در غرب قوچان و بجنورد، ایلات قادرند از ۲ تا ۳ هزار فرد مسلح بسیج کنند و چنان که آنان تحت کنترل نباشند، آن ها قادرند تا قسمت غربی خراسان پیش روند (رجوع شود به قسمت ب، بند ۱۶)

همان طور که همه می دانند، رضاخان این وظیفه را نیز انجام داد. خان های بجنورد خلع سلاح شده، همه ی خواست های تهران را پذیرفتند. ژنرال دیکسن، به سواحل دریای خزر توجه خاصی می کند، زیر به عقیده ی او «ساکین این منطقه، برای حمل قاچاق اسلحه و مهمات از طریق دریا موقعیت مناسبی دارند.» (بند ۱۷) درست به همین دلیل است که حکومت پهلوی به استقرار پاسگاه های پلیسی و قسمت های بزرگ ارتش در دهات و منطقه کنار دریا توجه خاصی مبذول می دارد. نظریه ی انگلیسی ها درباره ی خوزستان نیز بسیار جالب است. همه ی «تئوریسین» ها طرف دار سلسله پهلوی، حمله علیه شیخ خزعل را مبارزه مستقیم علیه امپریالیسم انگلستان اعلام کردند. همان طور که قبلاً دیدیم، آنان برای بیان مدح و ثنا درباره ی این عمل «قهرمانانه ی» رضاخان، حتا جملات گویا نمی یافتند. ولی به بینیم ژنرال انگلیسی در این باره چه می گوید: «در حال حاضر (یعنی سال ۱۹۲۰) خوزستان تحت کنترل نام شیخ خرمشهر است که نظم را در آن جا حفظ می کند. لیکن، چنین به نظر می رسد که این ناحیه قادر است از ۱۵ تا ۲۰ هزار افراد مسلح بسیج کند. عربستان شمالی نیز آرام است. این قسمت را سپاهیان انگلیسی در زمان

جنگ اشغال کرده‌اند، لیکن این منطقه ممکن است در آینده، کانون شورش شود. به مناسبت وجود منابع نفت در این منطقه، آرامش تمام عربستان مساله بسیار مهمی است.» (قسمت ب بند ۱۲) از آن چه آمد معلوم می‌شود که رضاخان در حمله خود به شیخ خزعل سفارش چه کسانی را انجام می‌داده است.

انگلیسی‌ها، برای اجرای نقشه‌های نظامی خود به یک ایران آرام و مطیع محتاج‌اند. این مطلب به ویژه درباره‌ی مناطقی که در نزدیکی راه‌های سوق‌الجیشی قرار گرفته‌اند صادق است. به این مناسبت است که رضاشاه کوشش می‌کند تمام کشور را «آرام» کند. ژنرال انگلیسی در گزارش خود نوشته است (بند ۱۵) «بلوچستان ایران، سرزمین راهزنان جنگ‌جو است و دولت ایران تا حال نتوانسته است در این منطقه قدرت خود را نشان دهد...»

اما، زمانی که انگلستان مطمئن شد که ارتش رضاخان راه مطیع کردن را به خوبی آموخته است، مصمم شد حفظ امنیت این منطقه را به ارتش جوان ایران واگذار کند. رضاخان، در آغاز سعی داشت به کمک قسمت‌های کوچک ارتش و از راه فشار اداری بلوچ‌ها را مطیع سازد. لیکن، این کار در سال ۱۹۲۵، باعث قیام بزرگ بلوچ‌ها علیه تهران شد. گروه‌های متعدد بلوچ، پادگان‌های ارتش را محاصره کرده و رابطه‌ی آنان را با مرکز قطع کردند. مرکز، در عین حال، قادر نبود به ارتش علی‌شاه‌خان کمک برساند زیرا تمام لشکر شرق در شمال خراسان، درگیر مبارزه با ایلات شورشی ترکمن بود.

مقامات دولتی ایران و فرماندهی ارتش، به کلی خود را باختند و ماژور هوپل آمریکایی را که در وزارت مالیه در خدمت دولت ایران بود، مامور مذاکره با خان‌های بلوچ کردند.

گذشت‌های ماژور هوپل به نماینده‌گی از طرف دولت ایران، فقط باعث شد که خان‌های بلوچ از جنگ دست بردارند و به محاصره‌ی پادگان‌ها خاتمه دهند. دولت

ایران که این بار شکست خورده بود، قدرت منطقه را در دست خان‌های بلوچ به سرکرده گی دوست محمد باقی گذاشت.

لیکن این وضع قابل دوام نبود، زیرا منافع امپریالیسم انگلستان «آرامش» بلوچستان را به طور مطلق طلب می کرد. کویته - نوشک - دزدآب که به شمال بلوچستان ختم می شود، برای انگلستان دارای اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی زیاد است.^{۷۳} این راه نه تنها وسیله ی تصرف بازارهای شمال شرقی ایران است (مثلاً) برای کالاهایی که از هند به ایران وارد می شدند تعرفه ی اختصاصی وجود داشت) بل که، یکی از راه‌های مهم سوق الجیشی حمله ی انگلستان به آسیای میانه شوروی نیز هست. از سوی دیگر سرمایه ی تجاری انگلیس و هندی در سیستان و بلوچستان نقش عمده را دارا است.

رضاشاه نمی توانست فقط به خاطر این دلیل بلوچستان را برای مدت زیادی در دست دوست محمدخان باقی به گذارد. در سال ۱۹۲۸ تحت فرماندهی رئیس لشکر شرق لشکر کشی پر خرجی برای «تصرف» بلوچستان سرکش انجام گرفت. بلوچستان مطیع شد. اکثر خان‌های بلوچ اظهار اطاعت کرده و در جای خود باقی ماندند، بعضی نیز به کوه‌ها پناه بردند. «تصرف» بلوچستان برای خزینه ی ایران بسیار گران تمام شد. حفظ امنیت در این منطقه باعث مخارج زیادتر است، ولی در عوض انگلیسی‌ها راضی هستند.

برقراری «آرامش» در جنوب ایران نیز - که به طور مستقیم با موسسات امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران مرتبط می شود - برای انگلستان دارای اهمیت بسیار است. ایلات قشقایی، خمسه و تنگستانی و دیگران در این منطقه سکنا دارند. نقش عمده را در این منطقه قشقایی‌ها ایفا می کنند و بنا به گفته ژنرال دیکسن، قادرند

^{۷۳} - در سال ۱۹۲۵ به مناسبت قیام در بلوچستان راه آهن میرجاوه - دزدآب از کار باز ایستاد زیرا بلوچ‌ها مانع حرکت قطار می شدند.

۳۰۰۰۰ فرد مسلح بسیج کنند. ایل خمسه بنا به گفته ژنرال دیکسن، می تواند ۱۵۰۰۰ را بسیج کند. می نویسد: «به این مناسبت مطیع کردن این منطقه برای مدت زیادی، یک مساله جدی نظامی خواهد بود. لیکن، در هر صورت، این مساله باید حل شود...» (بند ۱۴ گزارش ژنرال دیکسن)

حقا هم رضاشاه برای حل این مساله جدی نظامی طی مدت زمان زیادی خود را آماده ساخت. او فقط در بهار سال ۱۹۲۹، امکان یافت تا به از بین بردن استقلال این ایلات به پردازد. او توصیه ژنرال دیکسن درباره ی لرستان و لرها را نیز اجرا کرد و بدین ترتیب راه به عراق را «باز» کرد. اگر به آنچه که آمد این را اضافه کنیم که ۹۰٪ راه‌هایی را که رضاشاه در ایران می‌سازد، راه‌هایی می‌باشند که ژنرال دیکسن در نظر داشته است - آن وقت تصویر میلیتاریزه شدن ایران در جهت تامین منافع امپریالیسم انگلستان کامل می‌شود. حتا ساختمان بندری بزرگ در بندر گز فکر شخصی رضاشاه نبوده است و انگلیسی‌ها آن را توصیه کرده‌اند. در اسناد کمیسیون نظامی انگلیس و ایران (فصل ۱ قسمت آ بند ۵) آمده است: «با در دست داشتن بندر گز، ایران یکی از بهترین لنگرگاه‌های سواحل خزر را در اختیار دارد. تصرف این بندر توسط دشمن رابطه‌ی پایتخت را با ایالت خراسان مورد تهدید قرار خواهد داد». انگلیسی‌ها، از هم اکنون طرح تبدیل بندر گز را به یک پایگاه نظامی زیر دریایی - که به توان در صورت وقوع جنگ از آن برای عملیات علیه بحریه‌ی ما در دریای خزر استفاده کرد - آماده کرده‌اند. در ضمن، زیر دریایی‌های ساخت جدید را می‌توان توسط کامیون به محل آورده و در آن جا به آب انداخت.

بنابر آنچه آمد معلوم است که تمام فعالیت رضاشاه برای به وجود آوردن قوای نظامی در کشور^{۷۴}، تبدیل ایران به یک کشور ارتجاعی، نظامی و پلیسی، به

^{۷۴} - بعضی نتایج اقدامات متمرکزکننده ایران، هم اکنون دیگر روشن شده است. مطیع ساختن فئودال‌های خودمختار در کردستان، بومستان، لرستان و دیگر ایالات، در هیچ‌جا باعث از بین

دستور انگلیسی‌ها انجام گرفته است، زیرا برای آماده کردن ایران برای جنگ آینده علیه ا.ج.ش.س. راه دیگری وجود نداشته و نمی‌تواند موجود باشد. باید یادآور شویم، که کمیسیون نظامی انگلیس و ایران که ژنرال دیکسن در راس آن قرار داشت، فقط چند صبحی پیش از وقوع کودتای سال ۱۹۲۱ [۱۲۹۹] به کار خود خاتمه داد. درست در این موقع بود که انگلیسی‌ها برای مقام وزارت جنگ در دولت سید ضیاءالدین در پی شخص مناسبی می‌گشتند. رضاخان کاندیدای شخص ژنرال دیکسن^{۷۵} برای اشغال این مقام بود. ژنرال دیکسن با رضاشاه در همدان آشنا شده و با او از نزدیک رابطه برقرار کرده بود و هم او بود که رضاشاه را به سفیر انگلیس در تهران - به عنوان شخص لایق و قابل اعتماد برای انگلیسی‌ها - معرفی نمود. امپریالیست‌های انگلیسی، تنها وظیفه نظامی کردن کشور را به سلطنت پهلوی محول کرده‌اند، او باید زمینه‌های اقتصادی را نیز برای جنگ آماده نماید. نخست باید ایران - به خصوص نواحی شمال آن - از وابسته‌گی به بازارهای ا.ج.ش.س. آزاد شوند. باید راه‌های جدید تجارتي به وجود آیند که از خاک شوروی نگذارد، زیرا جنگ ممکن است طویل‌المدت باشد و ایران در صورت وابسته‌گی اقتصادی به شوروی قادر نخواهد بود جنگ دراز مدتی را تحمل کند. رضاشاه باید وظایف فوق‌الذکر را نیز انجام دهد.

از هم اکنون وزارت خدمات اجتماعی برنامه‌ی تغییر کشت برنج را در گیلان و مازندران - برای تامین استقلال بیش‌تر این منطقه - در نظر گرفته است. این وزارت

رفتن نظام فتودالی نگردیده، فقط جای فتودال‌ها را ماموران دولتی گرفته‌اند. همه یا تقریباً تمامی فتودال‌های این مناطق، موقعیت اقتصادی پیشین خود را حفظ کرده‌اند. نظام فتودالی تقریباً دست نخورده، باقی‌مانده و دستگاه دولتی در موارد حساسی چون مالیه و عدلیه، موفق نشده است آن را از بین ببرد.

^{۷۵} - مراد ژنرال آبرون سایید است نه دیکسن. (ویراستار)

خانه، به موازات تغییر کشت برنج - دگرگون کردن اقتصاد آذربایجان را نیز مد نظر دارد. همان طور که می دانیم، وزیر اسبق خدمات اجتماعی داور و مشاور عمده مالی آن زمان میلیسپو، در سال ۱۹۲۶ برای مطالعه این مطلب به آذربایجان رفتند. داور - پس از بازگشت از سفر خود - به نماینده گان مطبوعات گفت که برای انکشاف ایالت آذربایجان در نظر گرفته شده است و به جای کشت های کنونی، کشت هایی که در بازارهای عمده ی جهان و به خصوص در بازارهای اروپا مورد تقاضا دارد، انجام گیرد. علاوه بر این، دولت برای انکشاف شبکه راه های آهن و اتوموبیل رو نیز اقداماتی انجام داده است. پایه انکشاف این شبکه، راه آهن جلفا - تبریز و کشتی رانی بر روی دریاچه ی ارومیه خواهد بود. داور به خصوص اهمیت راه آهن تبریز - رواندوز - موصل را که پایان یافته است، متذکر شد. بنا به عقیده ی داور این راه آهن و تغییر کشت، باید آذربایجان را به یکی از مراکز پر رونق تجارتی شرق تبدیل کنند، زیرا بدین ترتیب، کالاهای ایرانی از طریق دریای مدیترانه صادر شده، در بازارهای اروپا عرضه خواهد شد.

آرزوی سلطنت پهلوی این است که ایران را از لزوم وجود رابطه ی اقتصادی با ا.ج.ش.س. آزاد سازد. آذربایجان و تمام شمال ایران طی ده ها سال اقتصاد خود را با احتیاجات بازارهای روسیه تطبیق داده بودند، و اما رضاشاه می خواهد کشاورزی این مناطق را تغییر داده و آن را با احتیاجات و سلیقه ی بازارهای اروپا وفق دهد. برای رسیدن به این، به راه آهن تبریز - تراپزونند امید زیادی بسته شده است، زیرا این راه به آذربایجان امکان می دهد که از طریق ترکیه و دریای سیاه با اروپا رابطه برقرار کند. برای بهبود و اتوموبیل رو ساختن این راه، فعالیت بسیار بزرگی انجام شده است.

چنین فعالیت شدیدی در خراسان و قسمت مرکزی ایران نیز انجام می شود. از هم اکنون راه اتوموبیل روی مشهد - دزدآب یکی از بهترین راه های اتوموبیل روی

ایران محسوب می‌شود. این راه ایالت غنی خراسان را به هندوستان و از طریق آن به کشورهای ماورای بحار، وصل می‌کند. راه اتوموبیل روی هند تا دزدآب ادامه پیدا می‌کند، و میان دزدآب و مشهد کامیون‌ها به‌طور مداوم در آمد و شد است، راه آهن خانقین - بغداد - که از طریق راه‌های اتوموبیل رو به قسمت مرکزی ایران وصل است - به تغییر جهت یافتن داد و ستد کالا، از شمال به جنوب، کمک بسیار می‌کند. بی‌هوده نیست قسمت جنوبی راه آهن سرتاسری (شاهپور - دزفول)، قبل از قسمت شمالی افتتاح می‌شود. (افتتاح قسمت شمالی در دسامبر سال ۱۹۲۹ پیش بینی شده است). این اقدام نیز باید به ایران امکان دهد - که بدون گذشت از خاک شوروی - با بازار جهانی رابطه برقرار نماید.

نقش راه ترانزیت، تدریجاً از شوروی به عراق انتقال می‌یابد. عراق به مناسبت ساختمان راه آهن‌های جدید بغداد - حیفا که از مستعمرات انگلستان رد می‌شود و نیز راه آهن بغداد - بیروت که از سوریه‌ی فرانسه می‌گذرد - در تجارت خارجی ایران اهمیت به‌سزایی پیدا می‌کند. اهمیت راه آهن بیروت - بغداد برای ایران را می‌توان با اهمیت گشایش کانال سوئز مقایسه کرد، زیرا زمان لازم پیمودن راه مارس - بغداد - خانقین (مرز ایران) از ۸ روز به ۳ ساعت کاهش می‌یابد. بدین ترتیب فاصله‌ی زمانی بین اروپا و ایران، چهارو نیم مرتبه کوتاه‌تر می‌شود.

در محافل دولتی ایران به ساختمان این راه (قریب ۱۰۰۰ کیلومتر) اهمیت بسیار می‌نهند و معتقدند که راه یافتن به دریای مدیترانه به ایران امکان خواهد داد با کشورهای سرمایه‌داری روابط نزدیک‌تری برقرار کرده، در بازار اقتصادی جهانی نقش مهم‌تری را ایفا کند (حقیقتاً هم!).

عراق، به‌عنوان راه ترانزیت، از هم اکنون نقش مهمی را در اقتصاد ایران داراست، زیرا نقل انتقال سریع کالاهای مناطق غربی و مرکزی ایران به اروپا و بالعکس را امکان‌پذیر می‌سازد. در ضمن، با انجام طرح دولتی راه آهن همدان -

کرمانشاه - خانقین (قریب ۳۵۰ تا ۴۰۰ کیلومتر) که بغداد را به راه آهن سرتاسری ایران (که از همدان و تهران می گذرد) وصل می کند، شمال ایران نیز از کالاهای اروپایی اشباع خواهد شد.

از سوی دیگر، این خط کوتاه ترین و مهم ترین راه سوق الجیشی یعنی راه بغداد - خانقین - همدان - تهران - بندرشاه (بندرگز) را در اختیار انگلیسی ها قرار می دهد. به معنای دیگر، سپاهیان انگلیسی قادر خواهند بود در عرض ۲۵ تا ۳۰ ساعت از بغداد به تهران بیایند و از آن جا روانه ی شمال یعنی مرزهای شوروی شوند. علاوه بر این، تطبیق اقتصاد ایران با احتیاجات بازارهای اروپا و تبدیل عراق به راه ترانزیت عمده برای کالاهای ایران، باعث خواهد شد که اقتصاد ایران در دست انگلیسی ها قرار گیرد. در این صورت، همان طور که نقشه ی انگلیسی ها بود ایران به عرابه امپریالیسم انگلستان بسته خواهد شد.^{۷۶}

وظایف «کبیری» که در برابر ایران پهلوی قرار گرفته است. کشور فقیر و نیمه گرسنه در پرتو رضاشاه، باید هر سال صدها میلیون خرج کند تا به خاطر منافع انگلستان، ایران را بر جنگ بر ضد ا.ج.ش.س. آماده سازد. ایران، در زمان حکومت رضاخان، یعنی ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹، قریب یک میلیارد قران صرف مخارج نظامی کرده است.^{۷۷} این به آن معنا است که ۴۰٪ بودجه ی این کشور فقیر، هر

^{۷۶} - از هم اکنون نقش راه گذار (ترانزیت) ا.ج.ش.س. به ویژه، بندر باطوم نسبت به سال ۱۹۱۳ به مقیاس زیادی کاهش یافته است. قسمت اعظم (قریب ۷۰٪) قالی، ابریشم، خز و کالاهای دیگر که فقط متعلق به مرکز نبوده بل که متعلق به ایالات شمالی نیز هست، از راه مشهد، دزدآب، ترازوند، همدان، خانقین، بصره و غیرو صادر می شود. در حالی که، در سال ۱۹۱۳ قریب ۷۵٪ کالاها از راه روسیه صادر می شد.

^{۷۷} - بی جهت نیست که مجله ده نی یرایست آندایندی یا، ارگان وزارت مستعمرات، با تمجید بسیار از فعالیت و اصلاحات رضاشاه سخن می گوید. این مجله می نویسد: «به طور کلی باید این عقیده

سال مصرف آماده کردن ایران برای جنگ می‌شود. ولی تازه این هم تمام مخارج نیست. دولت رضاشاه تصمیم گرفته است، برای زمان بحرانی احتمالی، ذخیره نیز تهیه کند. به این مناسبت، درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در بودجه‌ی سال ۲۹-۱۹۲۸ حذف شده و این درآمد در لندن_ و نه در بانک ملی ایران در تهران- حفظ خواهد شد. میزان این ذخیره در ۲۰ مارس سال ۱۹۳۰ باید به ۱۳۵ میلیون قران بالغ شود. احتیاجات پولی ایران نظامی و پلیسی بسیار زیاد است، و به این مناسبت، نه تنها فشار مالیات روز به روز افزایش می‌یابد بل که هر روز انحصار جدیدی تاسیس می‌شود: انحصار قند و چای، انحصار تریاک، انحصار تنباکو و غیره. و همه‌ی این اقدامات به خاطر این انجام می‌شود که ایران- مطابق نقشه‌ی ژنرال دیکسن- راه‌های لازم را ساخته و ارتش بزرگی به وجود آورد که قادر به مبارزه با بلشویسم خارجی و داخلی باشد.

بعید به نظر می‌رسد که کسی در ایران به جنگ با ا.ج.ش. س. متمایل باشد. اما ماجراجویی رضاشاه- که سلطنت خود را به منافع انگلستان وابسته کرده است- دیر یا زود باعث چنین جنگی خواهد شد، مگر این که تا آن زمان زحمت کشان ایران، او و چاپلوسان‌اش را به زباله‌دان تاریخ انداخته باشند.

را پذیرفت که ایران می‌تواند بهترین نمونه برای ملت‌های مسلمانی باشد که مایل‌اند راه و روش زنده‌گی ملل اروپای غربی گام نهند، زیرا ایران قادر است موج ارتجاع را از قبل پیش‌بینی کرده، آن را تعدیل کند.» رجوع شود به شماره ۹۲۰ ژانویه سال ۱۹۲۹) مجله‌ی انگلیسی که چون ایرانسکی، ایراندوست و امثال‌شان، رضاشاه را مرد اصلاحات و مبارز علیه ارتجاع می‌داند. در این اواخر، تقریباً "شماره‌ی نیست که مداحی در آن مدح جلاد انقلابیون ایران را نکرده باشند. نگاه شود به شماره‌های (۹۴۰، ۹۳۸، ۹۳۳، ۹۳۰، ۹۲۹، ۹۲۸، ۹۲۶ و غیره) تمام شماره‌های تا ماه مه سال ۱۹۲۹ (ماه مه داخل).

راه‌های انکشاف ایران. آیا گذشت از مرحله‌ی انکشاف سرمایه‌داری برای ایران اجباری است؟

دومین کنگره‌ی حزب کمونیست ایران، در اواخر سال ۱۹۲۷ به کار خود پایان داد. کنگره مسالیه‌ی ماهیت سلسله پهلوی و موقعیت داخلی و بین‌المللی ایران را - به عنوان مسالیه اصلی - مطرح کرده و به آن جواب داد. به علاوه، کنگره امکان و لزوم اجتناب گذشتن از مرحله‌ی سرمایه‌داری را برای ایران خاطر نشان کرد.

موقعیت جهانی ایران - قبل از هر چیز - توسط تمایلات غاصبانه‌ی کشورهای امپریالیستی تعیین می‌شود. انکشاف سرمایه‌داری عصر معاصر، بیش از پیش، ماهیت انحصاری پیدا می‌کند. تمرکز سرمایه در کشورهای پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری به چنان میزان غول‌آسایی رسیده است، که اغلب، رشته‌های کامل صنایع در انحصار چند کنسرن^{۷۸} قرار دارد.

^{۷۸} - کنسرن یکی از اشکال انحصار سرمایه‌داری است؛ شرکت‌های عضو کنسرن ظاهراً مستقل‌اند، لیکن از لحاظ مالی و به وسیله‌ی سهامی که از یک‌دیگر دارند به هم وابسته‌اند.

به موازات تمرکز (سانترالیزه کردن) و تراکم (کنسائتراسیون) یافتن سرمایه در کشورهای جداگانه سرمایه‌داری، کنسرن‌ها، کارتل‌ها و سندیکا‌های غول‌آسای سرمایه‌داری در مقابل چشم ما به وجود می‌آیند. این غولان صنایع، پس از به دست آوردن انحصار در کشور خود کوشش می‌کنند از رقابت پر مخارج در خارج از کشور نیز جلوگیری کنند. تقسیم بازار جهان میان بزرگ‌ترین کنسرن‌های این و یا آن صنعت، دیگر پدیده‌ی عادی گشته است.

لیکن تقسیم صلح‌جویانه و دوستانه‌ی بازارهای جهان نمی‌تواند برای مدت زیادی رقابت میان امپریالیست‌ها را از بین برد.

محدودیت بازار فروش و کمبود منابع مواد اولیه، بیش از پیش باعث تقسیم جدید و هم‌راه به زور مستعمرات موجود می‌شود. این مبارزه به خاطر انکشاف ناموزون سرمایه‌داری شدت می‌یابد، زیرا صنعت و قدرت اقتصادی کشورهای جداگانه‌ی نسبت به بقیه کشورها سبقت گرفته و آن را در ردیف اول سرمایه‌داری جهانی قرار می‌دهد، در حالی که این کشورها از داشتن بازارهای فروش و منابع مواد اولیه محروم‌اند. به این مناسبت، دشمنی آشکار و سپس جنگ به خاطر تقسیم دوباره‌ی جهان - خیلی زود - جای‌گزین آرامش موقت رقابت میان این غولان سرمایه‌داری می‌شود. پادشاهان صنایع و بانک‌ها برای رسیدن به هدف خود، در موقع لازم، همه‌ی دستگاه عظیم جامعه‌ی سرمایه‌داری را مانند، پلیس، ارتش، مطبوعات، رشوه‌خواری، زندان، تبعید، تیرباران و همه‌ی آنچه ممکن است به غارت کشور و ملت خود و بیگانه کمک کند، به کار می‌اندازند. قدرت دولت در جهت دفاع از منافع این پادشاهان بدون تاج جامعه‌ی سرمایه‌داری به کار می‌رود.

گروهی که سهام بیش‌تری را از شرکت‌های دیگر داراست در کنسرن حکم‌فرماست. در کنسرن پیوند سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی به ضوح مشاهده می‌شود.

بنا به آن چه گفته شد، موجودیت مستقل کشورهای عقب افتاده‌یی که هنوز در چنگال این یا آن درنده سرمایه‌داری نی افتاده‌اند، بیش از پیش مشکل می‌گردد. ایران یکی از این نوع کشورهاست. استقلال ظاهری ایران، در گذشته، به مناسبت مبارزه‌ی میان دو درنده‌ی امپریالیستی، انگلستان و روسیه‌ی تزاری - تضمین می‌شد. انقلاب اکبر به این بازی مفتضحانه خاتمه داد، لیکن هجوم انگلستان امپریالیست شدت یافت. فاجعه‌ی ملت ایران، هم‌چنین در این است که کشورش بر سر راه بزرگ‌ترین مستعمره‌ی انگلستان، یعنی هند قرار گرفته است. انگلستان صدها سال است که همه‌ی راه‌های نزدیک شدن به این «مروارید تاج بریتانیا» را با دقت حفظ می‌کند. هندوستان به خصوص از ناحیه‌ی ایران ضربه‌پذیر است، و به همین دلیل، استثمار و غارت این کشور ۳۰۰ میلیونی - بدون تحکیم از سمت ایران - نمی‌تواند مدت زیادی ادامه یابد. و بریتانیا از این که کشوری به هند حمله کند چندان وحشتی ندارد. وحشت بریتانیا در این است که تا زمانی که هند خارج از خطر نباشد، انگلستان نمی‌تواند از نتیجه‌ی جنگ آینده علیه ا.ج.ش.س - که آن را همه جانبه تهیه می‌بینند - مطمئن باشد. اما هند فقط در صورتی از خطر دور می‌شود که ایران دنباله آن باشد، یعنی به مستعمره انگلستان تبدیل شود. از آن جا که ایران منبع سرشار نفتی است که توسط سرمایه‌ی انگلیسی از آن بهره‌برداری می‌شود، لزوم مستعمره کردن ایران شدت می‌یابد.

بدین ترتیب، هجوم و سماجت امپریالیست‌های خارجی، نظام اقتصادی موجود و حاکمیت قدرت شاه و اربابان، بزرگ‌ترین موانع انکشاف نیروهای تولیدی ایران است.

دهقانان و تا اندازه‌ی پیشه‌وران و صنعت‌گران، عجلالتا" عمده‌ترین طبقه‌ی تولیدکننده هستند که مفت‌خواران، یعنی شاه و دربارش، اربابان از هر رنگی، تجار و واسطه‌ها، قشرهای مختلف روحانی‌نمایان و غیره از نتیجه کار آنان زنده‌گی

می‌کنند. اما، طبقه‌یی که خوراک این انگل‌های بی‌شمار را تولید می‌کند، خود در فقر و ستم غیرقابل توصیفی به سر می‌برد. ورود ایران به بازار جهانی، انکشاف روابط تجارت خارجی و نفوذ روابط کالا-پولی در دهه، استعمار توده‌های دهقان را بی‌نهایت تشدید کرده است. از یک سو، اربابان بزرگ و کوچک، زمین‌های دهقانان و دیگران را به تصرف در آورده‌اند و از طرف دیگر احتیاج ملک‌داران به پول بیش‌تر باعث برقراری مالیات‌ها و عوارض جدید به دهقانان شده است. ماموران شاه مانند همیشه در این امر، از اربابان دفاع کرده و می‌کنند. فقدان مراکز مصرف‌کننده‌ی بزرگ صنعتی، دهقانان را در وابسته‌گی شدید به ارباب، رباخوار و بورژوازی کمپرادور قرار می‌دهد، که مانند زالو باقی‌مانده‌ی خون دهقانان کاملاً ورشکست شده را می‌مکند.

چون در حال حاضر - چنان‌که قبلاً اشاره شد - نه صنایع و نه انکشاف سریع سرمایه‌داری به چشم می‌خورد و در ضمن انکشاف بسیار کند سرمایه‌داری در نیم قرن گذشته نتایج محسوسی به بار نیاورده است (در آینده نیز با شرایط موجود نمی‌توان انتظار جدی داشت) این پرسش مطرح می‌شود که راه‌های ممکن انکشاف برای ایران کدام‌اند؟ رفیق **لنین**، به موقع خود، در تزهایش مربوط به مسائل ملی و مستعمراتی که در کنگره‌ی دوم کمینترن تصویب گردید، به این پرسش کاملاً "جواب داده است. **لنین** - قبل از هر چیز - به این عقیده بود که سلطه‌ی خارجی مانع دائمی انکشاف آزادانه زنده‌گی اجتماعی در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره است و بنابراین نخستین گام انقلاب باید سرنگون کردن این سلطه باشد. بنابراین، کمک به مبارزه به‌خاطر سرنگون کردن سلطه‌ی خارجی به‌هیچ وجه به معنای پذیرش امیال سرمایه‌داری بومی نبوده، و به معنای گشایش راه برای آزادی پرولتاریای مستعمره است. رفیق **لنین** سپس اضافه می‌کند: «انقلاب در مستعمرات، در مراحل اولیه‌ی خود، یک انقلاب کمونیستی نخواهد بود. لیکن در صورتی که

از همان آغاز پیشاهنگ کمونیستی در راس جنبش قرار گیرد، توده‌های انقلابی با دست یافتن تدریجی تجربه‌ی انقلابی در راه صحیح رسیدن به هدف مورد نظر گام خواهند نهاد. اشتباه خواهد بود اگر بخواهیم مساله ارضی را بنابر اصول کاملاً کمونیستی حل کنیم. انقلاب در مستعمرات، در نخستین مرحله‌ی انکشاف خود باید براساس اصلاحات کاملاً خرده بورژوازی، مانند تقسیم زمین و غیره انجام گیرد. لیکن این مساله، بدان معنا نیست که رهبری در دست دموکرات‌های بورژوا خواهد بود. برعکس، احزاب کارگری باید عقاید کمونیستی را به شدت تبلیغ کرده، در اولین فرصت شوراهای کارگری و دهقانی را تشکیل دهند. این شوراها هم گام جمهوری‌های شورایی همه‌ی کشورهای جهان فعالیت خواهند کرد^{۷۹}»

بدین ترتیب، در صورتی که امکان به دست گرفتن رهبری جنبش توسط احزاب کمونیست موجود باشد، این احزاب نه تنها نباید از این امر خودداری کنند، بل که باید تمام اقدامات لازم را انجام دهند تا «توده‌های انقلابی از آغاز انقلاب، در راه درست گام بردارند». در این ترها هم چنین گفته می‌شود که «در کشورهای عقب افتاده باید از جنبش دهقانی بر ضد نشانه‌ها و بقایای فئودالیسم پشتیبانی کرد. باید سعی نمود که به جنبش دهقانی ماهیت هر چه بیش تر انقلابی داده شود، و در هر جا که ممکن باشد باید دهقانان و استثمارشونده گان را در شوراها متحد ساخت، و بدین ترتیب، امکان اتحاد نزدیک میان پرولتاریای کمونیستی اروپای غربی و جنبش دهقانی انقلابی در شرق، در مستعمرات و به طور کلی، در کشورهای عقب افتاده را به وجود آورد.»

بنابراین، وظیفه اصلی جنبش دهقانی، صرفاً «مبارزه بر ضد نشانه‌ها و بقایای فئودالیسم نیست». این مبارزه کافی نیست. علاوه بر این، «باید سعی نمود که به

^{۷۹} - تاکید از ما است. مولف.

جنبش دهقانی ماهیت انقلابی هر چه بیش تر داده شود و شوراهای دهقانی تشکیل گردد.» اما این وظیفه را چه گونه باید انجام داد؟

آیا با نصیحت و یا منع دهقانان از تصرف زمین اربابان - آن چنان که کوچک خان و دیگر رهبران جنبش سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۰ گیلان کردند - می‌توان به این هدف رسید؟ آیا درست است که مانند ایراندوست از بر افروخته شدن تضاد طبقاتی میان دهقان و ارباب^{۸۰}؟ البته نه. وحشت ایراندوست و ایرانسکی از بر افروخته شدن مبارزه‌ی طبقاتی، فقط یک بار دیگر نشان می‌دهد که این اشخاص، تا چه اندازه از درک مارکسیست لنینستی وظایف انقلاب دورند^{۸۱}. فقط این طرز درک می‌تواند توجه‌کننده‌ی فریادهای شادانگیز این اشخاص راجع به انکشاف سریع سرمایه‌داری در ایران باشد. البته تمامی این انکشاف سریع فقط در دوره رژیم کنونی انجام شده است! اگر توازن کنونی نیروها را در نظر بگیریم، ایران در بهترین حالت، به دنباله‌ی هند و یا عراق تبدیل خواهد شد. جالب است که طبقات حاکم ایران به سرکرده‌گی رضاشاه، این مسائل را بهتر از تئوریسین‌های ما می‌فهمند. انکشاف ایران دو راه در پیش دارد: یا انکشاف سرمایه‌داری خصوصی یا سازماندهی تمام زنده‌گی اقتصادی بر طبق برنامه. راه نخست، برای ایران عواقب سنگینی به بار خواهد آورد^{۸۲}. زیرا ایران به خاطر فقدان سرمایه‌های بزرگ انباشت

^{۸۰} - نگاه شود به مقاله‌ی او در مجله‌ی میراویاپلی تیکا و میرووی خازیاستو (سیاست جهانی اقتصاد جهانی) شماره ۲ سال ۱۹۲۷ ص ۸۶.

^{۸۱} - یکی از نزدیک‌ترین پیروان ایرانسکی و ایراندوست - گورکو کریاژین - در درک خود از مارکسیسم به جایی می‌رسد که ترکیه را برای ایران الگو قرار داده، تاکید می‌کند که «مبارزه‌ی سیاسی در ترکیه همیشه ماهیت غیرطبقاتی داشته و مبارزه‌ی در داخل طبقه بوده است» نگاه شود به اثر او تاریخ ایران ص ۳۸.

^{۸۲} - این پیش‌بینی داهیانه را تاریخ ثابت کرد.م.

شده، نخواهد توانست با اتکاء به نیروی خود صنایع بزرگ سرمایه‌داری را به وجود آورد. به علاوه، عدم وجود شرایط مناسب انکشاف سرمایه‌داری، باعث می‌گردد که سرمایه‌های بزرگ انباشت شده در دست بورژوازی تجاری و رباخوار به جای به کار رفتن - چنان که قبلاً دیدیم - در صنعت، و به وجود آوردن کارخانجات و تاسیسات جدید متوجه کشاورزی شده و با استفاده از تمامی شیوه‌های استثمار عقب‌مانده، از نو وبال گردن دهقان می‌شود. درست است که **مارکس** تاکید کرده است که به جای سرمایه‌های داخلی می‌توان از سرمایه‌ی خارجی استفاده کرد، لیکن در شرایط ایران، این کار به معنای فروش کشور به خارجیان و - در درجه‌ی اول - به انگلیسی‌ها خواهد بود. انگلستان، بدون مبارزه نخواهد گذاشت منافع اقتصادی کشور دیگری در ایران رشد پیدا کند، زیرا ایران در سیستم استعماری انگلستان حلقه‌ی بسیار مهمی است و انگلستان به ساده‌گی از امتیازات خود دست برنخواهد داشت. از این رو، انکشاف سرمایه‌داری در نظام کنونی، فقط می‌تواند در راه تبدیل ایران به زایده‌ی سیستم استعماری انگلستان انجام گیرد. به وجود آمدن کارخانجات کوچک در مناطق جداگانه، نمی‌تواند این فرآیند کلی را تغییر دهد.

در چنین اوضاع و احوالی این پرسش مطرح می‌گردد، که آیا گذشت از مرحله‌ی انکشاف سرمایه‌داری برای ایران اجباری است؟ به نظر ما بند هفت تزیهای لنین به این پرسش جواب همه‌جانبه‌ی می‌دهد. در آن‌جا چنین گفته شده است: می‌توان «وجود دو حرکت را که روز به روز از یک‌دیگر دور می‌شوند متذکر شد. حرکت نخستین، جنبش بورژوا - دموکراتیک ملی است که هدف استقلال سیاسی را در چهارچوب نظام سرمایه‌داری دنبال می‌کند. **حرکت ثانی، مبارزه دهقانان فقیر و جاهل و کارگران برای آزادی‌شان است. حرکت نخست کوشش می‌کند حرکت دوم را مهار کند و اغلب نیز موفق می‌شود. اما، انترناسیونال کمونیست باید با چنین کنترلی مبارزه کرده و به رشد آگاهی**

طبقاتی توده‌های کارگر مستعمرات کمک کند. بدین ترتیب، نخستین گام انقلاب و وظیفه اصلی ضروری در کشورهای مستعمره، تشکیل سازمان کمونیستی دهقانان و کارگران، به منظور رهبری آنان به انقلاب و پایه‌گذاری جمهوری شورایی است. بدین ترتیب، ورود توده‌های مردم کشورهای عقب‌افتاده به کمونیسم - نه از طریق انکشاف سرمایه‌داری، بل که به وسیله انکشاف خود آگاهی طبقاتی آنان به رهبری پرولتاریای کشورهای پیشرفته - انجام خواهد گرفت». تزه‌های کنگره‌ی ششم بین‌المللی کمونیست درباره‌ی مسائل مستعمرات نیز گفته‌ی بالا را تایید می‌کند.

ما عمیقاً معتقدیم که ایران یکی از آن کشورهایی است که توده‌های مردم آن می‌خواهند و باید - نه از طریق انکشاف سرمایه‌داری (که این راه به مستعمره شدن ایران می‌انجامد)، که از طریق انکشاف خود آگاهی طبقاتی به رهبری بین‌الملل کمونیست - ارگان رهبری پرولتاریای آگاه همه‌ی کشورهای پیشرفته به کمونیسم برسند.

ایران می‌تواند و باید از راه طولانی و پر رنج انکشاف سرمایه‌داری بپرهیزد. **برای رسیدن به این مرحله، شعار به وجود آوردن تعاونی‌های صنفی صنعت‌گران و پیشه‌وران در شهرها و تعاونی‌های کشاورزی در ده، باید یکی از شعارهای عمده‌ی انقلابیون ایران در فردای پیروزی انقلاب باشد.** احزاب انقلابی سیاسی - به موازات این امر - باید به سازماندهی و انکشاف تعاون همه‌جانبه کمک نمایند، تا پیوند صنایع سوسیالیستی کشور پرولتاریای پیروز و زحمت‌کشان مصرف‌کننده ایران را تسهیل کرده و حتی‌المقدور، واسطه‌های زیادی را حذف نمایند.

ایران - به کمک پرولتاریای پیروز کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی - قادر خواهد بود مصممانه در راه انکشاف سوسیالیستی گام بردارد.
